بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌یابان نکته‌های الهی واضح است که در هر عهدی و اوانی که از فضائح حوادث منقلب و پریشان است و جمع ستمکاران ستم
کیش [illegible] گردد خداوند آگاه که مدبر این کارخانه و منقلب اوضاع زمانه است از محض فضل عنایت خود سعادتمندی [illegible]
گیتی مبسوط الید گرداند که به مراهم مراحم و قوت بازوی شجاعت جراحات قلوب ستمدیدگان بپردازد و مذاق تمنای [illegible]
حوادث را به شهد عدالت شیرین نماید مصداق [illegible]
دشمن‌کش عرصه جنگ [illegible] مظهر قدرت الهی رواج دهنده سکه شاهی فرازنده رایت کشورگشایی
برازنده تخت [illegible] زور بازوی خصم افکنی و دلیری [illegible]
سروری که [illegible] قطع زمین از [illegible] که از [illegible]
لشکر [illegible] شمشیر [illegible] سیف خونریزش صورت [illegible]
دور [illegible] آفتاب [illegible]

بدانش [illegible] حضرت [illegible] نعمت [illegible] سلطان [illegible]
جهان [illegible] کام بخشی [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اعظم [illegible] خاقان الاکرم شاهنشاه [illegible] تاج بخش
[illegible] جهان [illegible] لطف [illegible] سلطان نادر [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و چابک قهرمانی و از عقل سمند آفرین نقش زرنگ جلب ابداع افکار منع نموده که کتب بسیاری از کرده اسلاف عهد جهان در نو طلعت مهر
گستر شهریار روشن بخش پیر و جوان حسنات حق گنج نهان بوده که دهر غایبت اندیشی از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته
و با صفحه‌های اوراق سلطان قضا برای رفع خصم حوادث در کمین باز گذاشته بود چون سیر حوادث عالم کون دو دستگیر
پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن بر آنکه [illegible] برای آگاهی چند احتیاج است لهذا نگارنده این شگرف نامه
و نگارنده این تاریخ صدق [illegible] محمد مهدی که از چاکران حضور [illegible] مامور است باظهار [illegible] در ایام سلطنت
[illegible] سلطان حسین [illegible] این [illegible] صاحب [illegible] بوقوع پیوست شروع نماید [illegible] منکشف که ایران چگونه ایران
و [illegible] ویران [illegible] آن حضرت [illegible] غرم [illegible] کفره و [illegible] این کشور [illegible] و [illegible]
چگونه [illegible] کین [illegible] آن بوده [illegible] از آن [illegible] بعرصه ظهور [illegible] سرگذشت [illegible]
عقد [illegible] این [illegible] آنکه [illegible] بر [illegible] از جمله [illegible] سلطنت [illegible]
هنگامه [illegible] آغاز شد اول طغیان میرویس غلجه حاکم قندهار [illegible] اصفهان [illegible]
پیوست [illegible] گرگین [illegible] و [illegible] قندهار [illegible] اتفاق [illegible]
چند [illegible] دست [illegible] میرویس غلجه حاکم [illegible] و از روی [illegible]
[illegible] چون [illegible] سرای سلطان [illegible] روی [illegible]
[illegible] و [illegible] امور [illegible] گرگین خان [illegible]
کارگزاری [illegible] منزل [illegible] قندهار [illegible] اوست [illegible] خان [illegible] که [illegible] مامور [illegible]
کار [illegible] بعد از [illegible] منسوب گشته [illegible] و انواع [illegible]

کرده و عرب و عجم [illegible] شد با [illegible] میرویس [illegible] شده [illegible] غلجه [illegible]
[illegible] پسر [illegible] خان [illegible] و [illegible]
در زمان [illegible] کشیدن [illegible] زمان [illegible] رشید [illegible] بعد از آن [illegible] هرات
در [illegible] میرویس [illegible] حکومت که بعد از آن عبدالعزیز [illegible] بجای او [illegible]
حکومت [illegible] محمود ولد میرویس [illegible] خاصان او [illegible] و [illegible]
بر [illegible] دیگر [illegible] ابدالی [illegible] هرات [illegible] این احوال [illegible]
در [illegible] عبدالله خان ولد [illegible] صدو [illegible]
و [illegible] با [illegible] و [illegible] حاکم [illegible] و تغییر و تبدیل [illegible]
ولایت [illegible] عبدالله خان [illegible] هرات [illegible] در آن اوقات ولایت [illegible]
[illegible] چون [illegible] عبدالله خان [illegible] و [illegible] محمد [illegible]
[illegible] هرات [illegible] سپه [illegible] خبر [illegible] هرات [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] هرات [illegible] این امور [illegible] الله [illegible]
سرکشی [illegible] و [illegible] جعفرخان حاکم هرات [illegible]
دستگیر [illegible] و [illegible] ابدالی [illegible]
با [illegible] رمضان [illegible] هزار [illegible] هرات [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] عراق [illegible] است

افاغنه سو باله و از غنه بنزیع اسیلا کشیده القدر ترکمان لقتبر و غارت شهر پرداخته و بعد از تخلیه شهر از جهت قزلباشیه افاغنه
اسفزار و میر آمده و در شهر هرات توقف و مانند که وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس الانتقام القرف که ند
پس سید الله الفقر کشیخ قبیله فراه هم در اثر تیره متعرف افاغنه غلجه در آمده ابو قبیلت ده شیرعلی الغفیه میار و باز دبان بسریع قوه صولت
بیماری ارستم حمله برفراز جستند مقصد بر همه ولایت و ضبط نمود در آن جهت که در آن شب نشستند ترکمان از دولت علیه صفویه [illegible]
مامور شده در رابع کوسویه تلاقی فریقین واقع شده شکست افاغنه مغلوب شده بسبب غیلان برگشته از آنجا [illegible] و بکجا رسید آن
دره غلجه متصاعد بود و سردار [illegible] باش آن نکبت [illegible] بصد نفر [illegible] در شب صحرای شهر بروز [illegible] طایفه افغان
بر خواند [illegible] که بر ایشان تاخته چنان حرف [illegible] و چشم [illegible] از غرور و غبار تیره دیده و حس گریز نموده عنان و تیغ خونریز
از میان کشیده سردار را با جمعی از [illegible] زنان از [illegible] حشد [illegible] محمود ولد میرویس بعزم [illegible] داد
و زمین داد و [illegible] در محل موسوم [illegible] سید الله [illegible] محمود [illegible] القرف [illegible] در [illegible]
[illegible] قتل سید الله [illegible] طایفه [illegible] خاقان شهید [illegible] از جلال حمیت
شمرده [illegible] ضعیف [illegible] حسین
[illegible] تاریخ قتل سید [illegible] ایران [illegible] بعد از آن [illegible] دولت [illegible]
[illegible] محمود [illegible] جعفر خان و [illegible] قزلباشیه [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] مشغول [illegible]
از [illegible] قلیخان [illegible] [illegible]
روانه [illegible] و زمان [illegible] واقع شده [illegible]

دستبرد طایفه [illegible] و سر که پس افاغنه [illegible] گر [illegible] رسیده [illegible] ان [illegible] القرف [illegible]
[illegible] ان [illegible] دولت [illegible] ترکمانان [illegible]
خوارزمشاه [illegible] چون [illegible] قبچاق [illegible] اوقات [illegible] بر [illegible] اظهار [illegible] بحکام [illegible]
لیکن در اغلب اوقات [illegible] دولت [illegible] سرداران صاحب شوکت [illegible] این تعیین گشته
[illegible] بر [illegible] ایشان [illegible] جهان [illegible] پس از [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] شورش [illegible] داغستان [illegible] و انقلاب [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] اتفاق [illegible] حسینعلی خان حاکم [illegible]
با جمعیت [illegible] در [illegible] بعد از [illegible] شیروان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] احوال [illegible] بعد [illegible] خان [illegible] قتلاق [illegible]
[illegible] گشته [illegible] خان حاکم [illegible] شیروان [illegible] شدند [illegible] حصول [illegible] حمدوت
[illegible] رفاقت [illegible] حسینعلی خان [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] گشته [illegible] از دولت [illegible] خان [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] گشته [illegible] چون [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] خان [illegible] مصطفی
[illegible] کوچه [illegible] این [illegible] قتل [illegible]
[illegible] خان [illegible] غلام [illegible] کوه [illegible] ارض [illegible] شده [illegible]

ملک محمود حاکم تون بنا بر استیلای ماده غرور و استکبار چندان فتنه‌ها با مردم نمود که [illegible] ارض اقدس [illegible] شیعیان [illegible]
پیغمبر [illegible] مشهد مقدس [illegible] فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محمود محصور گشته [illegible] ایام محاصره [illegible]
[illegible] درخانه [illegible] خان گسترده و [illegible] خان دلخسته خاطر گشته [illegible] قلعه [illegible] ملک از ضعف حال قزلباشیه
آگاهی یافته روز دیگر ملک [illegible] جنگ کرده [illegible] خان [illegible] گوله [illegible] [illegible]
بهمان منوال در آن سرزمین [illegible] متقدر [illegible] اوضاع [illegible] ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد
تبیین احوال [illegible] از وقوع قضیه قتل [illegible] خان [illegible] ارض اقدس [illegible] خان [illegible] در آن اوان [illegible]
مشهد مقدس [illegible] کار [illegible] انقلاب [illegible] چون [illegible]
[illegible] سرکردگان [illegible]
[illegible] گشته [illegible] اسمعیل خان فرستاده [illegible] از میان
[illegible] در روز [illegible] شهر [illegible] اصفهان [illegible] گشته [illegible]
در مشهد مقدس [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] اسمعیل خان [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] چون حرکات [illegible] ملک محمود [illegible]
[illegible] ملک محمود [illegible] ارض اقدس گشته [illegible]
[illegible] ملک محمود [illegible] این دفعه [illegible]
[illegible] ملک [illegible] ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض

[illegible]

ذکر محمود غلجه داعیه [illegible] محمود ولد میرویس [illegible] و این مرتبه [illegible]
[illegible] چون این [illegible] ظهور رسیده [illegible] عازم [illegible]
[illegible] عقول [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] محمود [illegible] کرمان گشته [illegible]
[illegible] محمود [illegible] سلطان [illegible] کرمان [illegible]
سلطان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] محمود [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] قلعه کرمان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] محمود [illegible] عازم اصفهان شد [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنه ۱۱۳۴ مطابق [illegible] ئیل [illegible]
[illegible] قزلباشیه [illegible]

مقتول گشته و تمامی آن سپاه و اسباب [illegible] بتصرف افغان در آمد بقیة السیف ولد [illegible] اصفهان [illegible] سپاه [illegible] دردوب

و محنت گرفتار گشتند بعد از [illegible] محمود افغان [illegible] جهل [illegible] سپاه [illegible] [illegible] مطابق

بارس ئیل سلطان دار القرار جهان [illegible] مهر [illegible] العزم [illegible] شهر [illegible] حمل [illegible] لشکر [illegible]

بهمن و غار شهر [illegible] افغان هزار دشمن با هزار دستان [illegible] فتح [illegible] کل [illegible] کشن

[illegible] و دیان [illegible] و [illegible] دست [illegible] [illegible] اصفهان [illegible] سید [illegible]

[illegible] شید [illegible] [illegible] شهید [illegible] این [illegible] سلطان [illegible] ولد اکبر [illegible] شهید [illegible] هشتم رجب

عهدی [illegible] بعد از [illegible] روز [illegible] و صفر [illegible] بجای او [illegible] ولایت عهد [illegible] داوند [illegible]

هشتم رجب [illegible] خلعت [illegible] از [illegible] این [illegible] شاهزاده و ولد [illegible] طهماسب میرزا [illegible] و سیم ماه مبارک

رمضان در [illegible] کاشان [illegible] قزوین ولد [illegible] چون [illegible] لشکر [illegible] گردیده

شد بعد از خروج [illegible] میرزا [illegible] محاصره [illegible] اطراف شهر [illegible] شد [illegible]

بکمال خاص و عام [illegible] روز [illegible] ضعف [illegible] ضعف [illegible] کل [illegible]

و بزرگان در [illegible] و محنت [illegible] چون [illegible] طایر [illegible]

[illegible] گرفتار دام [illegible] چون [illegible] چشم [illegible] شهید [illegible]

از [illegible] شده [illegible] و [illegible] لشکر [illegible] شکر لبان [illegible]

دامن [illegible] رگ [illegible] چون [illegible] شهید [illegible]

چون کرم [illegible] و [illegible] کام [illegible] چون [illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible] گوسفند [illegible] و [illegible] چار [illegible] در [illegible] سیر [illegible] چار [illegible] ارث [illegible]

[illegible] سی [illegible] بدن از بردن [illegible] نان [illegible] و [illegible] حسرت [illegible] سنگ [illegible] چون [illegible]

[illegible] کرسی [illegible] اصفهان [illegible] کرده [illegible] و [illegible] ادم علما [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] برو [illegible] شهر [illegible] در [illegible] [illegible] مطابق [illegible]

سید [illegible] سر [illegible] [illegible] و [illegible] ضبط خزاین [illegible]

اصفهان [illegible] در [illegible] و [illegible] خطبه [illegible] صفویه [illegible]

[illegible] در [illegible] قزوین [illegible] طهماسب میرزا [illegible] قزوین [illegible]

[illegible] قزوین [illegible] بعد از [illegible] قزوین [illegible]

[illegible] قزوین چون [illegible] بعد از [illegible]

را [illegible] شهر [illegible] [illegible] قزوین [illegible]

[illegible] نه [illegible] شهید [illegible] شهر بود [illegible]

عازم [illegible] اصفهان [illegible] قزوین [illegible]

[illegible] شروع [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] در [illegible]

در اصفهان [illegible] برادران [illegible] کرد [illegible] جمیع [illegible]

که صغیر و کبیر [illegible] بعد از [illegible] [illegible]

دیوانه شده و از خود بیگانه گشته امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ و جریان عاری گردید و در دوازدهم شعبان سنه ۱۱۳۷ مطابق ییلان ییل
اشرف بنی عمش چون با شاطر و ترک او برآمد جمعی از افغانیه را با خود همداستان کرده او را کنج اعتزال برآورده نوبت سلطنت بنام خود بلند
آوازه گردانید و شاه محمود را بخفیه هلاک ساخته من حیث الاستقلال بر سر بر حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود نیز دو کلان
و بلاد قم و قزوین را تابع گردانید و طهران هم بر سر اهم عراق و خوزستان حسب بحیطهٔ التصرف در آورده و دیگر غلبه روسیه
برادر از توضیح بیان آنکه در حینی که شاه طهماسب از قزوین سرآباد سر در برآورد اسمعیل بیک نام تابین وزیر اعظم برسم سفارت
بعزم استمداد بمملکت روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب اشاره شاه طهماسب لشکر کشیده سردار ایروان آمده سلیان
در رشت لشکر توقف اخراج و رشت از ورود در آمد منسوب و روسیه رابطه که از جانب شهر رشت واقع است محمد آقا نامی
با روسیه کشودند حرف روسیه آنکه چون تا کس این دولت قاهره و راه خالی که ایام و بدر شاه طهماسب بر نقاب او کلی ارادهٔ ... را از
حدود ایام با جمع استرآباد بر روسیه تفویض نموده حسب شان این دولت که بعد دشمن بود از یم و این لوکا را داخل بلالتصرف در ولایات
دارالمرز میسوا شدند لازم است تعرض گشته و دسته بسیج بر مزال ... و غیران می کشیدند با آنکه سردار بزرگ ایشان ... ده هزار
کس آمده جمیع دارالمرز را از ایام بموجب نوشته اسمعیل بیک و کالت عهد صفویه بر روسیه و اظهار ... منسوب رشت
اتفاق شاه طهماسب چیزی بجز روسیه مامور گشته در خارج رشت بنا محرقین واقع و فرار گشته شکست یافته فرار در روسیه رشت که
را متصرف و بعد از ... و سیم ... در زمان ... و خود حمل و جمع و ... و هوا شد با آنکه مقدمه قلمبند شود به اسمعیل میرزا
در رسوله ... مذکور خواهد شد ... روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و گیلان را نیز در تصرف ... متصرف
گشتند و لقصه چیزی ... روسیه از ... استرآباد قلعه قرار گرفت که ... دربند و ... آن ... ... غلبه کرده
روسیه که اعداد آمده این دولت ... در دربند اذن و رضای این دولت ... ارباب ... در آمدند پادشاه مرزبان ...

قلعه در

قلعه دربند کرده سرفراز ... چون روسیه آن را بسولدات گرفته باشند آنجا کاشته باد کوبه و سالیان ... متصرف و بیان ...
و مقاطعه ... جانب ... کرده معاودت ... خود و دیگر تسلط و استیلای روسیه بر ممالک آذربایجان توضیح
و ... بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بیک ... تبریز را دولت عثمانیه ابراهیم پاشای حاکم ارزن الروم ... و عارف ...
بایروان و عبدالله پاشا کوپریلی اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشای والی بغداد ... و همدان ... نموده بر ...
پیشمار از سرحد خود ... اقدام ... و ... لشکر ... ... جنبش ... حیرت در آمدند ... ابراهیم پاشا
نقلیس با ... ضبط در آورده ... عارف ... تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محاصره ... از ... ایمان ... امداد ... متصور ...
اهالی طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالله پاشا کوپریلی اوغلی ... بعزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده در ...
پادشاهی در اردبیل ... بر سر تبریز آمده و چون صورت تسخیر ... ...
و ... ... و ... کشته ... غلبه ... باز گشته ... ... اهالی ... حسن پاشای والی بغداد ...
غرب ... ... اقدام کرده ... متصرف شده حسن پاشا بعد از چندی در کرمانشاهان ... و بعد از ... ... احمد پاشا ولد او
از دولت عثمانیه ... سر کرده عازم تسخیر همدان گشته ... ... حاکم همدان ... جنگ ... احمد پاشا
... ... همدان ... قلعه ... ... احمد پاشا ... ...
بعد از آن ... پاشا ... تسخیر ... اردبیل ... جنگ ... ... روسیه در آمده ...
روسیه ... اردبیل شدند موکب شاهی از اردبیل عازم طهران ... روسیه ... و ...
بحیطهٔ التصرف در آورده و ... حضرت شاه طهماسب ... ... از ...
... طهران ... ... در ... ... طهران ...

سپهر و عسکر قزلباش بمقابله پیوسته در سمنان با طهماسب قلی خان و افغان جنگ واقع شده قزلباشیه شکست یافته بولایت بسطام و شاهرود رفت

از آنجا بمازندران عازم مازندران و استرآباد گشته شرف حضور یافت و از طرف طهماسب و سید ال سردار خود را بشیخ قزوین مامور ساخته جنگ اصفهان

که دارالملک قزوین است در مقام محاصره برآمدند بعد از آنکه مرکب شاهی در اوایل مازندران شد غرض اینکه استرآباد کرده و به تشخیص خلق تجار در انجا حکومت

سمنان سرافراز و جمیع امرا با سپاه خود تا بیرون اقامت طهماسب سردار سلطنت پناه ابراهیم در ابراهیم آباد طهران آن جا افغان کشته و خیل

از ضد او و سستی اهل عبادت کرده و بلده مزبور از دست خود استرآباد شد طهرانیان نیز پای بوس از داده و با افغان مطیع و منقاد گشته با آنها

ساده و دست نیز روانه طهران بانب طهران مخالف سپهبد نموده راه اعانت گشوده شهر را تسلیم نمودند در بیان مجملی از احوال اشرف و شکست جنگ

صلح و تعیین امرا و سلاطین در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانیه لشکر داری مرتب با فوجی عظیم باتفاق تکه پاشای حاکم

بابان و عبدالرحمن پاشای حاکم همدان و قرا مصطفی پاشای و حسین پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و دیگر ملک

سوف غلبه اجنه بهمدان کشته و قلعه همدان را از انجا حمله با بزرگ لشکر که فراهان و تعیین نموده اشرف فرستاده و پیغام داده که

پادشاه و جمع امیران الکای کمتر دست بردار از بجون پادشاه ایران و وارث پادشاهان صفویه شهید را باو سپرده از راه و رسم اطاعت

عارضی کناره گیرند اشرف نیز از اصفهان عازم کلپایگان گشته جمعی از امرای پادشاه مغفور سلطان در اصفهان به ایلچی روم تیغ خفاء تربیت

ساخت پاشا و سایر امرا و سلاطین جواب فرستاده و جواب ایشان را بزبان عهد و صحبت سلطان قول ساخت و بعضی از امرا افرور خشم

رو نهاده گشته احمد پاشای سردار روم با سپاه و عساکران برزد و بوم از همدان تاخت افغان هجوم کرده در شهر کوه تپه عسکر و استعمال نموده

شور شیون افتراقین که دیده روم مغلوب و منهزم شده حضرت قزلباشیه در سنت نیز گشته شرف بیرون عازم اصفهان شده در بعد

محمد دلا الملک ازهمدان لوای عزم افراخته و صلح مصالحه از جنگ افزار و قلعه و دقیق جلد و عهد بسته و بعد از دست ترکان و لکه

ولایت خراسان و کردستان قلمرو سلطان صفویه و ملک ولایت عثمانیه و نیز سمت شمال عراق و دارالمرز تا غزنی متوجه

الحکمه لله

متعلق شد و در این عهد و پیمان اتفاق و رفع غائله نزاع و نفاق گردید کشیک عازم مقر و مقام خود گشته در سنه ششم جلوس اشرف

پاشای از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای گذاشتن بنیان صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان

جانب اشرف نیز قرقچی خان و جمعی با پیشکش لایق رومیه همراه ایلچی روانه دربار خواندگار کردید

اوّل صفی میرزا نام که در دست بختیاری رسیده حقیقت احوال او آنکه مرد اسیر بی قصه گویند در او هیچ وقت او بسیار صفی و در سمت

در خلیل آباد بختیاری منتسب شده و ادعای شاهزادگی و پسر پادشاه شهید کرده میگفت و نام خود را ابوالمعصوم میرزا ابوطالب این نام

را که شنید محمد حسین خان حاکم بختیاری از ولایت پسر خلیل خان بختیاری و جمعی او معتقد اکرام او را گرامی و محترم داشته سرلشکری داده

که نشسته و هر که از ایشان شنوا و هم اصفهان را شایسته کرده با دعای خواهری در رکاب تو کات اصفهان کشته بعد از خلیل آباد خود را مسلم

دانسته او را سر حجت نام او رونده و در همه جا فتنه و کار کرده از ادقام و اطراف شتر لاابیقر به شب گذشته و ... حالت ساختن

خوانده باسم خود به اسم او که و حکام و ... نشسته و گوه کیلویه و روسای آن سمت نیز خطبه خواند چند گرانده فرستادند و امرای او بعض

که در آن نواحی کمال نمکین پیدا ساخته با اینکه از جانب حضرت ظل الهی در سمت طهماسب در ارض اقدس توقف داشت بارگاه

دولت شاه صفی میرزا امر و دولت صفویه در ... و چون شاهزاده را هم معبر ... طهماسب آن ... الشخص خوف و دهشت او را اگر فتنه بسیار بود که

در هم شده اند به هر حال فیض هم شد به وفق شاه و ... و در حین سفر صفی میرزا العباد او را گرفته القتل فرستادند و این قضیه در اوایل شهر محرم سنه ۱۱۴

روی نمود سید احمد نام میرزا داود متولی مشهد مقدس که شرح احوال او آنکه بعد از وقعه اصفهان و شاه طهماسب عازم آذربایجان

گردید سید احمد بیک به ابرقو رفته و در آنجا قسم ... بلوچ ریغ و بعضی از جماعت ... فارس و کرمان بهم رسانیده طهماسب بسیم بر او دو عوام

کالانعام را مرید او از این جنس کذب اظهار کرده جمعی را از قزلباش و افغان ... عازم ... و ... فارس و ... در سمت ... کرمان

... که در آن او از جانب حاکم کرمان ... با او و جمعی ... سید احمد ... و ... شده سید

منزوی گشته با برقوه اهده مردم ابرقوه اکیفیت احوال مدتی او حکم مجهول اکاپی حاضر شده او را کشته مدتی حبس شده بعد از دو ماه
از حبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت سلک جمعیت جمع و تجدید نظام داده از جهرم فتنه داد ب یزد بدراه ضبط در آنجا جمعیتی مو فور
منعقد و کلان ... تصرف کرده در چهارم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۳۱ مطابق قوی ئیل جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود نهاد و سکه و خطبه زده بعد از
چندی جمعی از جانب شرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعه حصن ... محصور و بالاخره گرفتار گشته او را با جمعی از اولاد بار شرف
کردن لقو هوای سروری را از سر بیرون کرده چه شب بزور زیاد سری از بار داده   محمد غالب ... مشهور بصفی میرزای ... اطوار
او ... در ... محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق ... قوی ئیل در ... ارشیش ... شورش گشته از آنجا ... عقل مردم ... ایشان ...
جمعی از اتباع او را دیده ... چشمهای این شخص در نظر ما چشم اوصفی میرزا است ... شاید او باشد ...
حرکت چنین کرده ... شده ... آنجا ... فرار کرده ... از آنجا ...
رو ... بعد ... عیان دولت ... ایران ... تحقیق شاهزاده ...
... بعد ... رضا ... و بعد از ورود ... اسلامبول ... در ... مکان ... و اخراجات ...
داده ... سلطان احمد خان پادشاه روم ... صدر ... منزل ... قسطنطنیه ...
... بعد از چندی از آنجا ... احوال او ... وقایع ... سنه ۱۱۰۰
نگارش خواهد یافت   سید محمد نام ... ب... ... کرده ...
همراه ... اصفهان ... صفی میرزای ... جعفر ... عباس میرزا ...
... مرحوم ... سروری ... هوس ... این دعوی دروغ ...
جوانی ... مردم ... جمعی ... کارش ... هوای ... سری ... بیکر حیات عدم کشید

و شمع ...

وشمع ولتش چون از سر صدق فروغی نداشت زود بپایان رسید دیگر شخصی در دست شیل ... بهم رسیده با دعای پسری ...
مغفور ... سلطان محمد میرزا ... بشاهزاده ... شهرت ... شیل چهار صد پانصد نفر را اعراب ... جمع کرده
از آنجا ... خان ... جمعی از ... و از ... و غریب ...
احمد ... میرزا ... در آن اوان ... برادر ... سید احمد ...
... شیل ... از جانب ... جمعی ...
... ستان ... و بندر ... گویند دیگری ... نام ... در ... دیلمان ...
... درویشی ... شاهی ... و ... علم و تغییر ...
قلندری ... سلطنت کرده ... سلطان حسین ... اسمعیل میرزا نام ...
... دیلمان ... تصرف کرده در آن اوان محمد رضا خان عبد الله قورچی
باشی ... گیلان ... این خبر را شنیده ... فتنه ...
در کوهستان ... دیلمان ... گشته ...
متفرقات ... محمد رضا خان جمعیت ... عازم ... گشته ...
کهدم ... جمعیت ... نظام ...
... حاکم ... اردبیل ... جنگ ... و بعد از آن ...
... جمعیتی ... شاهسون ...
... مغلوب گشته ... شاهسون ...

[illegible]

در بیان مولد و نسب سرگشتگان ره تیه بوده‌اند را برای سر رشتهٔ [illegible] و نتیجهٔ [illegible] در ماموله گشته مرتضم عقیده بر وفق بوده اند

حضرت ظل اللهی بر آگاه ولادت دقیقه رس چنین زاده کان آبای علوی و امهات سفلی [illegible] واضح خواهد بود که سعادت یاری

که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند [illegible] ز مفاخرتش زینت [illegible] بسلطنت مکتب زیرا که بعد اول النص

و کتاب این دوام [illegible] کاملاً نظر عقیده همتان بیت ترین پایه [illegible] عبادت [illegible] ترین مرتبه [illegible] شمع برنده را فرح [illegible]

خداداد و خویش [illegible] زینت کان [illegible] گوهر شاهوار [illegible] ذات [illegible] نصب [illegible] خصوصاً این برگزیده خداداد

بزرگ که لطف الهی ترا [illegible] بعد از فضل الهی [illegible] خویش است [illegible] و بیگانه و خویش دور [illegible] از

[illegible] خویش جمع دودمان [illegible] و خاندان [illegible] از دولت [illegible] دولت [illegible] نام [illegible] را دولت [illegible]

آستین [illegible] دور [illegible] گنبدش [illegible] نشین [illegible] قضا [illegible] کس [illegible] اگر نه در

[illegible] چو خورشید [illegible] اگر [illegible] دم زند [illegible] صبح [illegible] بعالم زنده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] سخن [illegible] از [illegible] مطلب [illegible] از [illegible] غرض [illegible] کلیات احوال

خدیو [illegible] نسب [illegible] از لوازم [illegible] [illegible] حضرت [illegible] وقایع [illegible] از

[illegible] کان [illegible] مسکن قدیم [illegible] بود [illegible] که [illegible] توران [illegible] ترکستان [illegible] که در [illegible] از

اعتبار [illegible] بعد از [illegible] گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی [illegible] جنگ [illegible] در [illegible] سال [illegible]

و درست [illegible] مقدس طوس [illegible] واقع [illegible] قرب [illegible] در [illegible] دور [illegible] و

[illegible] حضرت [illegible] هشتم [illegible] در [illegible] جزو

در [illegible] شده [illegible] و [illegible] اشتیاق [illegible] باسم جد [illegible] که

دور یا نجده سکاقدم بر معارج رشد که چون درمیان تاجیک و ترک و خوانین بزرگ منظور کار بزرگ گشته در بهار حال از آغاز

دولت و فرّ اقبال از ناصیهٔ احوالش ظاهر و [illegible] از دولت [illegible] در علم [illegible] در آفاق [illegible] الاعظم [illegible] شد

مشهور شده در [illegible] این جمله نقش [illegible] بر روزگار [illegible] و [illegible] چو بقای [illegible] و [illegible]

[illegible] قوام و دوام [illegible] نوع [illegible] مخصوص خداوند صمدیت و تفرد [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی در [illegible] از آغاز ایام شباب و [illegible] بهار [illegible] ریحان [illegible]

[illegible] کرد [illegible] دوام [illegible] احمد [illegible]

[illegible] ظلال [illegible] آن [illegible] حضرت طالب بوده و [illegible]

[illegible] آن [illegible] اکثری [illegible] کان [illegible] طریق [illegible] ترک [illegible]

از [illegible] صورت [illegible]

[illegible] عفاف [illegible] که [illegible]

[illegible] حریم عفت [illegible]

[illegible] اغاز [illegible] وقایع [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] اند [illegible]

[illegible] ضبط کلیات [illegible]

و دیگر زور عقیده شده کیفیت قسم را بحاجب حضار رعنان گرای میغ نعل بعد از آنکه بزم آرای چاران در شهر شهر آرای ایران [illegible] زمانی گرگ

که در هر گوشه از [illegible] الف نوا با واز بر سر چون کاسه طنبور صدا او بر نوشته ترک [illegible] چنگ [illegible] سینه [illegible]

حسرت خورشید شده و گفت بزرگ قانون [illegible] دوران [illegible] کشتن [illegible] گشته و [illegible] دستی [illegible]

گریبان [illegible] بعد [illegible] برون کند [illegible] ملک محمود [illegible] شد [illegible]

طغیان بر [illegible] ظل الهی نادان [illegible] در صدد [illegible] و مملکت و [illegible] ملک [illegible]

خونریز [illegible] از اوج [illegible] شیر [illegible] کام [illegible] چون [illegible]

[illegible] ایران [illegible] که سر بر سر ضعیف [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] عزم [illegible] قوت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مملکت [illegible]

[illegible]

[illegible] شیران [illegible] گردن افراز

و سروری [illegible] گردن [illegible] گردن [illegible]

[illegible]

و [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

تشکیل بوده و بعد از چندی [illegible] صحرا گرد و [illegible] الله [illegible]

[illegible] آنحضرت در [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] رکاب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عزم [illegible] الله [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

خراسان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] دولت نادره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

آنحضرت در اثنای نهی و استیذان بهرات ملک سلطان قوم کار پیش برانند و همراه اعوان ملک متابعت و خوشی ایشان آورده اوقات ایشان را کرمان

مستی در انداختند و سختی در میان آن کار سلوک مشهد کرام چه مدعی بودند بعزم عنان گیری ملک بست و راه مشهد چون زمام توسن امور دولت

رام اقبال شد بقبضه دستی هر که تازه بسمان و پیشش از هر قسم ثبات دست بر زمین گذاشته بردن ابواب ملک خراب جلو بسته نمود

ملک انتزاع و مرسوم رسید جهت پیش رای کرت ابو القاسم این معنی که بعد از انقضای میدان سیاست شهر ملک سلطان گویند که آنحضرت

پرستند در کین وقت [illegible] که بنصایح مشفقانه عاقبت [illegible] که با ظهار انتظام ایشان را [illegible] و بعد از آن ملک

بر فرستی مشهد مقدس ترغیب نمایند که ملک محمود پیش آنحضرت بهرات حرکت کرده حضرت ظل اللهی روز دیگر [illegible] فسیح خان بود

متقرب گشته همراه او بعد از دو روز [illegible] مشهد مقدس چون صید بدام [illegible] از دست رفته کون مقتضای عقل خداداد خود

آن موقوف [illegible] چون [illegible] ظاهر [illegible] لطف و بسیاری [illegible] ایشان شهر روم [illegible] میزدند از میان [illegible] شد و انجا

عازم [illegible] گشته و ابلاغ آن [illegible] که [illegible] جهان [illegible] شد در بیان کارزار حضرت ظل سبحانی با ملک محمود سیستانی حرکت نمود

بعد از وقوع [illegible] چون [illegible] ان [illegible] سر و جلیقه [illegible] بر [illegible] خلو و بار گران [illegible]

سری [illegible] بر [illegible] بمنزل [illegible] بشاش [illegible] گویند که روز اول [illegible]

کند این جهت [illegible] ایشان [illegible] شد [illegible] یک [illegible] باکار جنگ [illegible] نمایند اگر [illegible]

با جواب [illegible] کون [illegible] [illegible] الیه [illegible] بسیار [illegible] رفاقت [illegible]

[illegible] خبر [illegible] از جنگ قدرت [illegible] ایشان [illegible] از کل رضای جواب [illegible]

[illegible] که [illegible] جانی [illegible] عظیم و محتوی [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] ایشان گوید در منزل [illegible]

[illegible]

بصورت خواهی [illegible] ملک [illegible] گویند که حرکت او باعث وحشت [illegible] و موجب نزاع [illegible] از این ماجرا که از اینجا [illegible]

[illegible] اعلی شد [illegible] که [illegible] سبب [illegible] علوم [illegible] سیستان [illegible] از هم [illegible]

بعزم [illegible] لا ارباب عدی [illegible] مغلوب گشته فراری [illegible] متواری شدند و ملک [illegible] و داخل [illegible] گشته

و [illegible] جمعی از هرات [illegible] ایشان [illegible] از [illegible] گیر [illegible]

[illegible] که در [illegible] واقع [illegible] مره کرده در خندق [illegible]

بر [illegible] رسید [illegible] لشکر بعد از [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] ایشان چون [illegible]

[illegible] از هم [illegible] بعزم [illegible] که [illegible] سبب [illegible]

می آوردند [illegible] برا [illegible] ملک محمود از این واقعه [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] را [illegible] کرم [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

صف شکن و دلیران [illegible] نعره زنان [illegible] گشته [illegible]

و سران [illegible] ملک [illegible] بر [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

با [illegible] از خوف ملک [illegible] گشته [illegible]

[illegible] سر قدم [illegible] الله [illegible] وقت [illegible]

[illegible] ملک [illegible] خورشید جهان افروز [illegible] کشیده [illegible] ملک محمود [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] گسسته عنان و شکسته سنان روی [illegible]

و عقبک چی در اوشی زر احصار جون حضرت سپهر ارض اقدس شد [illegible] آنحضرت نیز به صاحبقران [illegible] شده و چون ان از اطراف ملک محمود که
انگیزی گوی که شاید ملک [illegible] سپاه پناه و توپچیان بهادر جنگ آور غیره محصور چون طایفه [illegible] و آگره تا از آن منکر براق لشکر و بیشتر [illegible] ستان
خصم افکن میدان جنگ میبودند آنحضرت را او کجش [illegible] ان [illegible] منافی حزم [illegible] ترک رزم و ارعشرت [illegible] اکراه و ارخصت
بکابب انجر دو در انطرف جرف [illegible] نموده کوه ملک نیز عمره با دارا معظم پیشروی و ارض فیض مقام کوه نیز ذکر [illegible] قلعه [illegible] ابواب [illegible]
باندای ظهور [illegible] جون [illegible] جاب انجرو که در انطرف [illegible] شده مبهوت و محصوری شده در صدد [illegible] بوده اند از آنجمله [illegible] ایرانی
سکه [illegible] قلعه [illegible] بجور [illegible] رسم [illegible] کتاب [illegible] لیکن حضرت ظل اللهی [illegible] که میشه
سرکرم [illegible] تامیه بوده اند [illegible] از این عزم ظفر پرور [illegible] کشته [illegible] دلیران [illegible] قلعه [illegible] اطراف ان [illegible]
[illegible] کوه [illegible] قلعه [illegible] کار [illegible] قلعه کیان را [illegible] تیر [illegible] شده بعد از
چند روز [illegible] قلعه ارزان [illegible] اهل قلعه تحصیل المتحصن استیمان [illegible] سعد [illegible] جهان [illegible]
کردن [illegible] قلعه [illegible] اهل قلعه را [illegible] کنده [illegible] شده چون اهل قلعه [illegible]
[illegible] کنند [illegible] ملک محمود [illegible] از اعضاء [illegible] بعد از [illegible] قلعه [illegible]
توجه [illegible] و [illegible] الله [illegible] قصوری [illegible] تحت [illegible] اطراف [illegible] استادان
لقب [illegible] چنان [illegible] لقب [illegible] حصار اهل قلعه از [illegible] ملک [illegible]
پا [illegible] لقب [illegible] شده [illegible] رسته [illegible] شده [illegible] دستی [illegible]
[illegible] زانه چند [illegible] قلعه کیان را که [illegible] لقب [illegible] و از [illegible] دستی [illegible] بقیه
شده اند و دیوار قلعه منهزم کشته [illegible] قلعه کیان [illegible] خاک [illegible] سپاه [illegible] نصرت [illegible] جون [illegible] کاری [illegible]

پس دلاوران [illegible] از اطراف جمع [illegible] قلعه [illegible] کاوش [illegible] نبات تل [illegible] فوج
عرض [illegible] ارتفاع ان [illegible] سنگ [illegible] کوه [illegible] عرض [illegible] بر سر
نجات و فرار [illegible] قلعه [illegible] پایان چون [illegible] شیعا
ظاهر کردید [illegible] [illegible] ارجمان [illegible] از [illegible] اضطراب [illegible] از [illegible] چشم [illegible]
کشته از روی [illegible] جهار [illegible] فرمان [illegible] شیخ [illegible]
برات [illegible] شجاعت [illegible] برات [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] ظفر پرور [illegible] بعد از [illegible] عزم [illegible] قلعه
[illegible] کردند چون قراخان [illegible] بزرگ قلعه [illegible] ملک [illegible]
افروخت حضرت ظل اللهی [illegible] بودند [illegible] از دلیران [illegible]
باطفاء ان نایره [illegible] شدند [illegible] از جهات [illegible] توقف [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] قلعه قراخان [illegible] بر سر [illegible]
[illegible] شمع [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عرض اقدس [illegible] شهباز [illegible] عزم [illegible]
[illegible] مشام [illegible] استقبال حرکت [illegible] میان [illegible] معرکه [illegible]
بکار [illegible] کلات [illegible] قلعه [illegible] برف [illegible] کشته [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قلعه قصد فرار [illegible] کشته [illegible] روز

کین ابتدا نمود خدیو [illegible] قبل سپاه رو برگشته از الغاق در همان شب فوجی از تاتاریه برو باده فرو [illegible] آمده قرا افغان با جمعی از قشون
براهه آمده پشت ایلچی در کمین کمین بار نشسته [illegible] برگشت شب پیادگان [illegible] قلعه فوج [illegible] القصور فرار ترکمانیه قلعه [illegible] خدیو [illegible]
احترز رت [illegible] آنحضرت هنگام صبح بعزم تعاقب برکب [illegible] ترکمن [illegible] شده و فوج [illegible] روز [illegible] نزدیک شده قرا افغان
دفعتاً بهیبت مجموعی از قلعه برآمده ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه [illegible] الله [illegible] و شیپورهای جنگ از دو طرف
هر قلب سپاه گسیخته خواسته آنحضرت [illegible] بیاری باری [illegible] بعد از ان زبان [illegible] تعلیق [illegible] از قتل [illegible] عدت آن گروه
اندیشه لکر باد دلیران [illegible] رتبه‌های ثبات و قرار [illegible] شوند و دست باستعمال آلات حرب دستکار بودند در اندک زمان جمعیت
[illegible] چون طره خوبان منتشر و تار و مار ترکمانیه پسر وادی فرار گشته پس [illegible] و الله [illegible] فتح و ظفر [illegible] برگشته [illegible]
جمعی از تاتاریه با دای رسم [illegible] خواه [illegible] آمده [illegible] گرفتاران [illegible] آنحضرت [illegible]
پذیر گشته گرفتاران را از طرفین مرخص همان شب [illegible] عازم [illegible] روز دیگر [illegible] چهارم [illegible] از
قلعه چهارم [illegible] کبری برافراخت و قرا افغان شب [illegible] از [illegible] سپاه آمده [illegible] کار قلعه
اعلام لوای ظفر پیوند کوه قرا افغان چون حال خود [illegible] روز [illegible] دید و دست [illegible] استیمان [illegible] از قلعه برآمده [illegible]
شکرانی [illegible] فرمان [illegible] حضرت [illegible] از قلعه [illegible]
[illegible] از آنجا بقصد [illegible] هر روز در [illegible] یکی [illegible] چون ترکمانیه [illegible]
در حدود [illegible] سعید سلطان محمد [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت ظل اللهی بعزم [illegible] زمان [illegible] و محمد حسین بیک [illegible] سام بیک
و کمیل جنگ [illegible] دولت [illegible] از [illegible]

دلاوری از

[illegible] سعید سلطان [illegible] حال واقف گشته چون طاقت مقاومت [illegible] با تمامی ترکمانیه [illegible]
و ازان جا [illegible] سعید با جمعی از [illegible] و اوستان [illegible] گشته اظهار ندامت و [illegible]
پس [illegible] ابو الفتح و محمد حسین بیک [illegible] قرا افغان [illegible]
[illegible] کشته [illegible] اعلی [illegible] مقدس [illegible]
بدانند [illegible] العرض خدیو [illegible] سپاه [illegible] گشته در [illegible]
[illegible] در اثنای [illegible] سرداری خراسان تعیین گشته [illegible]
[illegible] افروز [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مقدس [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] از [illegible] ملک [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] طوس [illegible] مشهد مقدس طوس [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک چون رزم [illegible] میدان [illegible]
[illegible] میدان [illegible] شهر [illegible] قلعه [illegible]

نواحی دزواهی خدمت آنحضرت آمیخت بسیار که همان چهار دیوار شهر را ملک گمان گشت و بسیاق اجال قزلباشیان و الوخان کشته

شد و لوای ملک شیخ نوجی و جمعی دیگر همراه قزلباشیان بودند شعبده انگیز و بر گشته بر قزلباشیان علم کردند هرگاه جناب ناظری این یخ

عرض دار ملک نعمت ولوای نام و ننگ افراز و سروری تو ضایع و نقض ورشان و شوکت واقع شود قزلباشیان به استماع

این سخنان کاظم بیگ خویش خود را پیش جناب دری فرستاده پیغام کرد و جنگ با ملک معزول نکرده بیت عنان عنود رکشیده

والو و قدم پیش نگذارد بعد از روز دیگر فرستاده او را وادع این پیغام آن حضرت نیز از جنگ دست باز داشته بخطا رود و سردار

همان قلعه حاجی ترتیب رهنمون گرگبه فیروزی مآب سیاه شد سردار نیز در سر ملا اکراد جنوشان رجوع کرده عازم مشهد ز مرحله پیمای ولوی

مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید و سر رشته کار و زمام اختیار بدست سردار در آمد چون حالت او و لشکرش معلوم ملک بوده

برده و ظفر چشم روشنی گرفته بخاطر رسیده از مشهد مقدس بعزم مقابله با قلیچی دو تو پخانه از لالو ادب روانه گشته بدون اندیشه و

موقت طی مسافت کرده والو خان بدو سردار نیز بنده او عزق را در قلعه حاجی تراب که شهر از لادن بنه بیق اکراد روانه تحصیل خوابگاه

کشته و راه قلعه گاه یمبور کسی نشد نصف هنگام آفتاب نمودار غیب خبر رد و دخول اهل مشهد اعلام و پیشانی یخ با طاعت خود

خواجه

گشودن در روازه ترغیب کرد هنگام صبح اهل شهد بر خلاف ملک اتفاق کرده دروازه را گشوده تباع ملک در میان شهر به بازار جنبیده در را گفته

اینان را معبند و چند نفر عیان را عرق زیر سیاست برای ابدع نمودند این فتح الباب نو سردار فرستاده از امور اتفاقیه استکه

ملک بعد از روز دیگر به مطلع میکند و سردار از لادن بنه رحمت بر زده عازم ارض فیض بشارت واحوال او و لشکرش در قلعه

حاجی تراب است در جناب که شکست نموده بیست قلعه فیروزه روانه و سردار را همان شب با الو بیاغ خواجه ربیع یکشبه آمده و حشت افزای

خاطرش گشته جمعیت بعد بر سر بالا ملک نهضت و دیده فریقین واقع و قشون سردار دسته دسته از اطراف بجمعیت ملک

سرور گشته اما چون ملک و تپه نه و بیکیکی و الحیعات لشکر چو سیاهی در قشون سردار شده از قلیچی و بستعداد نمود حرمت الفتوح ترخذر

پس شیرخان

مجمل بلبه ردبد

جهان ثبات و قرار ملک شکسته کاری نتوانستند ساخت سردار به بیگ را موقوف و عنان بیک شهر طوس معطوف داشته بسمت تیغ کشیده

و بیبلیش عطفت بیگه که لشکریان بر شهر و بیشه و از خویش پیش گرفته هر یک بی را که به رخ بیک پیش آمدند و قشاکان اهل شهد بعد

از ورود باغ مذبور جای سردار را خالی دیدند متعاقب او شتابان گشته و در کمیان مزبور و الو عسکر سردار و مژده رسان این خبر

گشته سردار نیز چون خان حاکم اسفراین و کاظم بیک خویش خود با جمعی از قشون در کمال تعجیل بمحاربه شهر که بیل کو لفضیا شهد

برده شدند و چون ملک محمود بیشتر حرم و منسوبان خود را بمهدی تمام شهدی صوران او آن و کیل مهمات و کشکش ایلجوقول دو داشته

آن را در ارک که بشهر بوسعید مشهور است جا داده بود و کسان ملک انوشه برج اطراف دروازه ارک منوط و مشغول دفاع و ممنوع ورود

شده همان وقت کس فرستاده ملک را از رسیدن و تحمل آگاهی بخشیده ملک نیز بر بجا وحبیب خود آن را بشهر رساند که بعد از ورود ارک

مجبور القریب مهدی بود دخل شده ابواب جنگ گشوده قزلباشیه را پای ثبات از جای رفته و ربع سرور بین شهر که شهر را گرفتند ملک

شهر محصور گشته شهریان اتفاق اندیش ترک موقف نمودند و مصادره پیش گرفت حضرت ظل اللهی هر چند و آمد که به سوزانیدن و

بدین التفات دیده میداشت که تا گل که سردار نه پایدار یکی قرار خواهد گرفت اما بعد از آنکه غنچه سر بسته این ... بکشید بر آنکه

معلوم افتاده که این چمن کو بیدکر دو صدر ذوقت انطایه را جز فرزند ملت بیدی و ملکستان او آورد ... را اهمیت بهاری خبث میدان

اگر سردار را علاقه آن بسیار غرم اهالی کو سردار نیز ماتقیه جنوشان شده و بعد از تربه ما شتر تیسیر یا سر در قزلباشیه و اکراد و با بر گرفته جسل

جنگ و نهاد حیات آن نخستین سلطانی کوشک کهنه پیش آمده بعد با ملک محمود مقابله را با قوت داوری بسیت جنوشان گردیزان کشت

این واقعه که سردار را به ملاحظه از حیثیت نام حصار روی گشته ... ایشان قدم کرد در آن ... ساعت امیر حسین خان و خلیل امیر مستعد از ملک محمود و تا ...

... ملک ... ان ... شامی ... ابن حسین عیسی ... قوت شعبه رقم عزل بر محمود

... کشیده محمد خان ترکمان ... بتری خراسان منصوب شد اکنون ... تا ... خدا داد ... ملک ...

فیا دیده او لاشتهر ثبت بر ماس پس مهوای خاطر حضرت ملک اسحق برادر ناکه خود بر سر ثبات او در شهر حاجت پ... کن ثبت به چون در عرصه
خراسان سلوای جناب آرای کسی و امید یاری و توقع مددکاری از ان فرمان شرف نمیدیدند در مقام استعانت در امداد حقیقت حال
بگذرانش اعلام و آن حضرت نیز نحو بید نیه موکب الله مختصر سامان کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا گشته خود مستعد ملک
جمعیت ساع ارباب ریه داکرد کهات و دره جزر دابو منعقد ساخته متوکل یکدای یگانه و بعزم امداد لوشان رکوشیده اکثر جنوبیان
نیز موجب اشاره همراه درس معسکر همایون پیوستند و بعد از ورود بهشت ابر ملک اسحق مغلوب و مقهور گشته و جمعی از اتباع او از
مرحمیات کشته خود شی در بعضی متحصن شده بعد از وقوع این خبر ملا محمد فریعی که ملا آیب کن ارض اقدس که سرامد فقید
عصر بود از جانب ملک بجای اصلاح ذات البین روی ثبت او رکشته چون شیوه جوانمردی و فتوت مقتضای صاحب ظرف عاجز نوازان
بیکار مروت کریمانه مقتضی آن شده که ملک اسحق را رکنای مختص مرخص و روانه ارض اقدس سازند و بمعامله رسم عاجز نوازی ملک
یمین [illegible] سرافرازی ساخته استکشاف مای داراده او نیز دراین خصوص کرده شد طایفه وحشی نژاد او که اکثر [illegible] زبان
وحشی تابعی را مخفی کشته قصد کرده بال و ایذا و حال ملک اسحق کوند اراد ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای خود سلطان شان ثبت
در عقده و امتناع مانده و در هنگامی که سر رشته این اندیشه گریبان خاطر ملک را در کشش و منابر شرارت اکثر هوای ترکتازی شعلو [illegible] داری
در نیشان را در آتش [illegible] محکوم از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدمگاه پای قرار فشرده و آنحضرت نیز [illegible]
و اکثر او ثبت آنها رایت مجادله سرافرازند چون ملک ابراهیم شیخ و سلطان [illegible] ستان و دلیران صاحب کیش توپچیان را با جمعی [illegible]
ظفر فرجام امر گرکجیک میدان اقدام نمیکرد کاری از پیش او نرفت [illegible] صاحب کیش قرار [illegible] منهدم و بعضی از لشکر [illegible]
منعدم گشته اما چند نفر از قبیله و اکراد تیر [illegible] ابراهیم خان برادران حضرت زخم دار کوچه [illegible] سنگر بیشه
توسن سرکشی طایفه اکراد [illegible] ایام نواله در میان محو سرکرده کش [illegible] به دست اورده [illegible]

الوم ریا [illegible]

از همه جهت ملک و عنبر [illegible] بخش که شده و از رعایت [illegible] کاری [illegible] ملک [illegible] بعد از وقوع این خبر
نیشابور را محصور ساخته [illegible] بعرض رسانیده [illegible] از در عجز در امده [illegible] ملک سکونت الاولویت [illegible]
فیض مناد
[illegible] بیات حاکم سابق تعویض نحو آهنگ ارض اقدس کرد بعد از ورود بارض اقدس از جمله کان استعدادی و آغاز فرمان دهی [illegible]
استبداد کرد از سبک سری چهره [illegible] سلطنت [illegible] دز زره چون خود مغلوب یکسان میدیدند کلاه کیانی برای خود [illegible]
الله لیکن [illegible] لسان الغیب بگوش هوش میخواند شعر نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه
هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند چون [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] ملک آتش را باین امر [illegible] مردم [illegible] حضرت ظل اللهی استمداد [illegible] آنحضرت [illegible]
امداد [illegible] گذشته ملک اسحق [illegible] آنحضرت [illegible] شهد بست [illegible] ملک نیز
در مشهد مقدس [illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گشته [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ملک عازم [illegible] و در [illegible]
[illegible] استعداد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عازم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] اقدام [illegible]

ایشان تیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و جنگ ... و سپاه ... شده اخلاص ... از آن حضرت گسسته آنحضرت بحکم استماع این خبر

... کاین ... بیش ... نصیب ... مقام ... شده بهر ... فیروزه چون کرسید آن روز که ... او ... و ...

... راه ... صبح روز دیگر در باغ ... بر ... رنگینه ... از قتل و غارت ... آن ... سردم ...

جمع و ولایت ... ایشان ... که ... آفتاب ... ارض اقدس ... ولای ... عزم ...

افراز لوای ... گشته ... حد ... ایشان ... کرده ... آن ... از کین ...

... از ... سپاه ... در ... شده ... آنحضرت ...

ایشان ... و ... ان صید خون ... جنگ ... برق ... کرم ...

دیگران ... رکاب ... قلعه ... ملک ... در نظام جمعیت ...

... سعادت ... از ... جون در آن ... شدت ...

چون ... نزول برف ... بار ... جنگ ... گشته ... ملک ... ارض اقدس

وحضرت ظل اللهی ... بنابر انقلاب اوضاع مرو ... گشته ... اشتغال ... از قدم ...

... قاجاریه مرو ... تاتار ... قلعه ... و ... شدند ... قاجاریه ... از جهات ...

کون ... از ... بسته ...

... ملازم ... قاجاریه ضعیف ...

... در احوال قاجاریه ... مرو ...

... قاجاریه ... از ... ایشان ...

خبر آمدن سردار ... و با ملک ... در مقام خودسری ... شده ... ملک ... بر کوه ... جهان ...

و بامضای ... تقدیر ... و ... ملک ... شهر ... ملک ... عزم ارض اقدس ...

... با آنحضرت ... ملک ... را ... ...

خارج شهر مقدس ... ارض ... ...

پسر ... نامی ... ملک ... در آن ... از جانب ...

... ملک ...

حرکت ... لطف پروردگار ... شهر ...

... این ... دست ... آسمان ... روای ... خسرو ...

... ملک ... منزل ...

ملک ... قدرت ... حضرت ظل اللهی ...

... میدان ... سلطان ... جهان ...

ایشان ... ملک محمود و ملک ...

... ملک ...

عطیه ... ملک ...

وقوع این ...

کسی ... ایشان ... آنحضرت ...

ابنبت ...

مقتول و مستاصل شد بعد از وقوع جنگ آن جماعت شمار و اعراب که که بر ضلع مشهور بکلات ... و در وقت قلعه فرستی مردود تیغ حرمت و شراب کشیده بودند

رشته ذات ازاد اویماق عمارد چاق و در کاینه استحقاق کواکب را از فتوکیان منقطع و اهل قلعه را اکثر فرصت ممنوع ساخته محمود از شغل

اوضاع مردیان واقف گشته بر طبق استدعای [illegible] بحکومت آن ولایت تعیین و حکم نزول تیماق شماره روپیه در کار

[illegible] تعلل و درازی مالک آن نصیبه را تماشا کرده چون اهل قلعه از رفتن آب و آذوقه کار بر ایشان تنگ شد [illegible] هلاکت یکجا

دست توسل بر ذیل بی نوایی از رشته مددکاری آنحضرت نمودند بعرض احوال پریشان پرداختند و آنحضرت نیز [illegible] تعقیب ایشان [illegible]

انجام مهمات از اطراف [illegible] بمنصوب [illegible] شد **در بیان عقد ماتم خسرو** چون مرکب والله [illegible] اطراف گردید باعتبار طغیان آب [illegible]

میر [illegible] در این سمت [illegible] واقع شد چون از رسیدگاه عزت [illegible] دست تهی گشتن [illegible] شهباز [illegible]

او با [illegible] سرخس [illegible] کرد [illegible] مرو و [illegible] سلطان [illegible] حاکم آنجا در [illegible] سرخس [illegible]

گشته شب [illegible] ابر باران [illegible] لباس سیه [illegible] ظلمت [illegible] قامت شب [illegible] گشت [illegible]

[illegible] در [illegible] زمین از کثرت [illegible] آب [illegible] لشکر [illegible] فوج فوج [illegible]

هر یک [illegible] بران [illegible] رکوب [illegible] منزل [illegible] جاده از دست [illegible] طریق آن شب

در [illegible] لشکر [illegible] برج قلعه رسیدند مرود [illegible] چون نزول [illegible] دیده [illegible]

[illegible] دیده [illegible] پیش [illegible] سرکرده [illegible] طریق [illegible] سپردند چون [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] بعضی از [illegible] صد [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] در آمده [illegible] منهزم گشته [illegible] اهل قلعه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] خانواده [illegible] دست [illegible] برسر [illegible]

آمد چشمه **در بیان حالات [illegible] مرو و وقایع اترک [illegible]** از جمله قلعه جات طایفه [illegible] قلعه قزقان [illegible] تمام بود

آن اوان سنجر آن در [illegible] ماند بود چون [illegible] بیک [illegible] وصف [illegible] حاکمان تخم مخالفت در زمین دل کشته و [illegible]

کان [illegible] شده [illegible] سبک شد [illegible] جنگی [illegible] خوش [illegible] استان همه [illegible]

با حالت ادا آمده بود [illegible] قزقان [illegible] گشته

قلعه بر جهای متین و [illegible] محکم ترتیب [illegible] مغرور [illegible] خط [illegible]

داشت [illegible] بیک [illegible] با جمعیت [illegible] برسم قلعه داری [illegible] منصور [illegible] قلعه [illegible]

اتفاق [illegible] چون در [illegible] عدم [illegible] اعیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر [illegible]

[illegible] غازی [illegible] در مبادی عهد آنحضرت [illegible] رزم [illegible]

ترکتازی [illegible] هر دفعه [illegible] مغلوب [illegible] شیرغازی [illegible]

[illegible] درازی [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] تابع [illegible]

[illegible] اموال [illegible]

شوکت و [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شیرغازی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

موسوم [illegible] قلعه قزقان [illegible]

واز نوازشات لایق بهره ور گشتند و نیز بسبب نقل آن حضرت ضلع مرو روی فاخچار راه پیمای تحمل و قرار از جای رفته روی به پیداوری بدیار
لم یزل شتافته سر بر شهریاری اورده و به پای قدوم بنده بغرور بلیس سر بلندی جستند و هم از جانب اعلیحضرت دوران آنچه در بان بندران
لبریز سپهر جسته یک امیر الملک بسفارت و شفاعت در تحقیق کار ایشان کوکب جمع اندازه از افق خراسان طالع شده روز بروز فروغ عالم
افروز شد [illegible] شبستان کوشه [illegible] مامور گشته در ایام [illegible] بقلعه [illegible] بسیر [illegible] غبار مقدم و آنکه [illegible] دولت [illegible] کمر
والله [illegible] کرم کل [illegible] [illegible] بعد از چند روز [illegible] [illegible]
خراسان [illegible] [illegible] تجدید مخالفت [illegible] سرار [illegible] بودند
اطلاع [illegible] و ظهیر الدوله ابراهیم خان [illegible] قلعه [illegible] ماموریت با جمعی از خاصان
چهار دل بقلعه [illegible] اموال [illegible] غارت [illegible] [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] بیجان [illegible] و دلیران [illegible] قلعه [illegible] شمشیر [illegible] تصرف گردند و قلعه [illegible] شمشیر [illegible]
اهل قلعه [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] از [illegible] [illegible] بعد از [illegible] الله [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] [illegible] شیر غازی [illegible] در رکاب همایون
[illegible] طریق [illegible] مرخص گشته و چون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و حوض خان و [illegible] فروغ [illegible] خورشید [illegible] [illegible]
سر از اطاعت بر [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] جمعی از ایشان معروض [illegible]
[illegible] و قلعه [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مرخص [illegible] عزم [illegible] آنحضرت [illegible]

کوچیده در [illegible] قلعه [illegible] [illegible] [illegible] ملتزمان رکاب [illegible] [illegible]
عازم [illegible] [illegible] شدند [illegible] در [illegible] اعلیحضرت [illegible] عزم [illegible]
[illegible] بعد از حرکت موکب [illegible] [illegible] خصم قوی دست [illegible]
[illegible] شد و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ولایات [illegible] فلک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] حرکت [illegible] سپهدار [illegible] تفویض
[illegible] [illegible] حرکت [illegible] بنجیرت [illegible]
مقدم [illegible] [illegible] قلعه [illegible] [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ارض اقدس [illegible] [illegible]
گوید [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] جهان [illegible] معروف [illegible] [illegible]
آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون این شد و مقصود [illegible] پیمان [illegible] الله [illegible] در امور دولت معتمد [illegible] بیک [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] چون [illegible] خود [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] و [illegible] هرات [illegible] آن [illegible]

چون [illegible] در [illegible] عام و [illegible] تمام [illegible]

که [illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] آن [illegible] چون [illegible]

[illegible] در منزل [illegible]

[illegible] برای [illegible]

العبد [illegible] والله [illegible] صورت [illegible] کوید [illegible] آنحضرت در [illegible]

[illegible] محمد حسین بیگ [illegible]

و مقصد [illegible] شده [illegible] شاه [illegible]

[illegible] دولت [illegible] غازی [illegible] از [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] آنحضرت محمد حسین بیگ [illegible] ۱۲۰۹ [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible]

در کشته یکی [illegible] برخواست و در ارک [illegible] و در شهر [illegible]

مظفر [illegible] خارج شهر مشهد [illegible] ارک [illegible] کمال [illegible]

خواجه ربیع [illegible] منصور [illegible] ملک محمود [illegible] برج ارک [illegible] توپ [illegible]

میرزا [illegible] جناب ظل اللهی [illegible] لشکر دشمن [illegible] غروب آفتاب [illegible] حصار ارک [illegible]

شام [illegible] عازم [illegible]

[illegible] شده [illegible] شهر [illegible]

[illegible] در بیان قتل محمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] شاه [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] آنحضرت [illegible]

در در بیرون ایل مشغول ... و ... امر و عیب ... سپاهی لو به لیتی از نزدیکان شاه طهماسب ... گینه قهیمان را ... سینه ... و ... دشته ... شیخ در خود

محمد کده مهدی نام ... ر ... را که ... ان خوانی ... جانب شاه طهماسب ... اورده ... شد ... ان حضرت ... احیال ... شاه طهماسب ...

مرتب این ... ره ... دولت ... که ... تمام کارش ... سرش را که ... پس حضرت ظل اللهی ...

امور ... خراسان گشته ... ایشک آقاسی گری ... ایشک آقاسی گری ...

... تسخیر ... ایالت

در بیان تسخیر ارض اقدس

بعد از وقوع قضیه ... حضرت ظل اللهی ... شد ...

تسخیر ارض اقدس ... سردار ... بر سر قلعه ... معرکه ... شاه ... ملک ... خان ... مطلع شد ...

... ایضا ... شد که ... جنگ ... شاهی ... ان حضرت ... شنیدن ... جلو

... ارض اقدس ... عزم ... ملک ... نواب ... خارج ...

... واقع گشته ... ملک ... جمع کثیری از اعیان ... ابراهیم خان نامی ... باشی ملک ...

... ملک ... قلعه محصور ... جلادت کیش ... ملک ...

حیرت ... معلوم ... شد که ... بود ... کار ... نوکران ... در کمین

... از ... سردار ... ملک ... چون ...

... حضرت ظل اللهی که ... حال ... انوار ... ولد ...

... حاصل ... در دروازه ... دروازه ... لشکر ... در کمین

... داخل شهر ... سنه ۱۱۳۹ مطابق ... که ظلمت ... قلعه ...

... شهر ... ان حضرت ... دارالسلطنه ...

از راه ...

ارداو ... قلعه ... دروازه ... سر ... مشهد ...

... قلعه ... دروازه ... شاه ... زن ...

داخل شهر گشته ... باغ ... دروازه ... صفه ...

... ملک محمود ... از طرف ... دیگر ...

جلادت ... حضرت ظل اللهی ... جوشن ... شمشیر ...

و جانب ... ارک ... ابشار ... لشکر ...

قرین ... اعلیحضرت شاهی ... زیارت و طواف ... استانه مقدسه ملک ...

... دیگر حضرت ظل اللهی ... ارک ... قران ... جهان ...

... چاکری ... از سر ...

... مهدی نام ... دروازه ...

... ملک ... امیر ... بخشیده ...

کشته ... انتها الله ... ترک ...

... استانه ... مشغول ...

... در بیان توجه موکب ظل اللهی به جانب خبوشان ... و ... بعد از ...

... ان ... ارض اقدس ...

... ارض اقدس ...

بعضا بزرا و مظهر فوای حسنت مستقف او مصفا نا ابو و سرای رفیف و قرارگاه دولت ساخته و چون در مبادی حال متوجه و معهود ضمیر اقدس

ان بود بعد از استیجار ارض فیض نمو صفه و منار و استانه رضویه را ساز داده و مذهب شیعه لهذا حکم دالله با نجام ان امر خیر لازم معمار گشته

منار و گنبده بسیار کرا چون چقرینه او منار و دیگر در محاذی ان با وج عیوق افراخته که قبه چرخ برین را عمود دیده مهر و ماه او وسیل زر انداده

بلند اما حصن حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کس برای عقد کو بر مقصود که بنیاد در بام تپه خواهشمند معماران شده بوده

رو از خبوشان و چون چمی از جماعت عراقی داوود با بیگلی و منوب با سمعت بعهده از جانب آنحضرت متمکن نشسته و اقتدار آنحضرت در بهشت

یکبار بعدم طمع ایشان بعو حنیفه در صدد جدال بر امده شد و حضرت راغب رفیت بنظم کعبه و ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید نظام پیرست

ببهین سخن سخت شد و مرشد حضرت ظل اللهی برای نیل مقصود بازگرداینده چون تحمل در شیم امور ارا اصول مردم بازاری که از عار و حسب عاری شده

برای تیه و آنجنس سرور عبور چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امور را بقبضه شمشیر تیز کرد که کار مرد و نامرد حواله با دست برجوع و در دم با هوا خواهان نهضت

عازم خبوشان گشته تا از جمعی خبوشان که بر منوب بیام غزو شان شتافته ستطور اراده که در خبوشان بود و حضرت را اگر اد هر طرف بشنید بهم که معتدل شد و بشتافته

انکار فیصل باید معاذ ان بود و بلوی یک ستیجرا نو حاکم سبزوار بدلیه بیزار سبزوار اوان و او خبوشان کشته محمد حسین بیک حاکم انجا نوشته و ما کرفوش با اوست

در خصوص خبط بمکرر و میان کشف نقاب از چهره شاهد مقاصد الفقیر که بکوشد که مبادا آنحضرت اجرا بر شد با وصف انکه آنحضرت رب المیمنین را

در پرده خفا داشته تظاهر کرده که بکم شام خسرو شیر رو مهر از منازل سپهر در طلوع سپیده صبح تا بلوی شهر مستاغرب کرم شتاب کو بر شتاب آنحضرت

را غفلتا بر سر بمستوران رکاب بمقتضای ایام شباب بدون اطلاع عنه بود فکنتاب برای سی جمهور مهتری از اصطبل ماد رسبق دیار گشته جریده

و تنها در لباس نواری خود را بشهر شبیخ صبح حرکت او برای جهان ارا انکشاف یافته شبه اسپاب وکار رضا جات سرکار را و راکه در معسکر ظفر

اثر واردش از سر او برای انکه یا یال تعب و دست فرار لقرق دیگران نکه منطوط و منبوس و بکنار جهای هیجای او در کار او بو خبوشان رسید

وتنها را ما بر مرض او تریس برگرد دیده در منزل بر زنه حرکت دید بعد الله در دست غربا خبوشان واقع و معبر کراد او بردن فرماه انده شد را بر جوکیان

مسدود ساختند و چون عبور بیک ولله از چمی خبوشان و چمی از کرد او سر راه بر جنود جلادت پیشه گرفته و با قرنبیچان نمره و کلوله و تفنگ اشتعال نبرد

جنگ کرده انهزام یافتند شد و حضرت بهر یک سپاه بنمیر شاه و بلوی یک و تیغ امیران دولت و نفس شمشیر اتش بزنی او بدار جا از دیگ که شد

ارقام با طراف لکس فرستاده حضرت خدا بگام کرایا و معاندان دو استدا او گشته حضرت ظل اللهی در انجا بشتافته و از آن کرده استعداد کرده و به

معسکر و با جنگ اسبی و رسای بیکباره تیره در روی عالم پون بعهده ارقام در شکر و ترک و فوق ان زنند او ان نمود را اتفاق ایشان که از شکوه کرد

به تحت ابرار زرفان شاهی بیکو نکین چون دولت و با قال برو زخواهد کو بعد از چندی نظر اقدس شاه هر چند که اجمعی سبب اقبال زخا و الله که چه اقاما

تو قعده ان تا بیسی در مقام شناسی که اهل قراول و بعد از چندی چمی از ابعدت ایزد با و امالو قلعه کیان امده ایشان از طرف برادران قلعه کیان

بر نصیب مجری با سواره و پیاده از اندرون هجوم اورده و مستعد قتال که عنه بر حضرت ظل اللهی با دیگران بر و لفظ کیش ان جان شان بنور که زاد را مد

قرار ملحق سیم در او کشیده و غبار عرصه پیچا با کرچ و دوار بر کشیده جو قشا بیک ساده را بعاف جنس گرگ برادر از زر بقولد ز بود که گشته شمعی که برد

شمشیر ابدار دلقید ب که رقبه دلقیه ایشان کرم تیر میدان فرار شده روز دیگر جماعت قرا چور لو و در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و بعد از در بشان

و شیر پنه مهیب که بعزم امداد شد و حضرت انجانب قلعه که حضرت ظل اللهی بعد از ظهور سپاهی بان رانده ان طریق بهرای معبر با ایشان کرفته ایشان

جمعیت تر چمی قتیل و اسیر کردیده چون در محرا او شب حبس کرد قدران ایام و حشی خصلت ان عقده داشت چاه طوقه حفر کرده ایشان را با بسطی

امده شد بعد از چند روز قلعه گیان را منیان مروت و شبه مقتضای مروت و مرحمت بر خصی شتاب و صف انکه در مروض سر ما مجدی افتاده اند

داشت در کره و محرا تصل از برف در جلبه طبقه و اسیر جو و بش لرزان اکر و اشمر ستیاب کشته سر و چکوکیای او پیش سردکشته میبرد جز ان

در کمال شدت مصر کو قلعه کیان را به تنگنای حیرت انداخته در انجا عت بعد از چندی و سیلط بر اکمکیه آنحضرت را بیک تقلیف و آنحضرت تبعه تفرقه نبرد

سیف قطع جوب بهر حوف تخفیف سیلیوند و چون طبلو مزار دیدند که از تو تعد دستگاری انجام نیابت مستعد می ان شتند که انقیر مصر فلیا

از تو نعت حرکت دو عزیمت ارض اقدس کو ایشان هم متعاقب شد و حضرت را ز خبوشان با رض فیض مشتان بعو از معبود و رحمت

ذهبند وکارکنان اندولت بعرض اقدس شاه رسانیدند که در مقدمه خراسان ایشان التماس که تا بوند مددی رسیده از قرار [illegible]

دارم و برای شاه ملایک ... [illegible] ... بعد از حصول و منصب [illegible] از رکاب اسپ سرکرم

رضا جویا انحضرت [illegible] برف سیستان [illegible] بالقضرت اقدس والا در سردی [illegible] اما چون جواب و در زمان [illegible] شدت سرما در عرض

عقل ... [illegible] ... بجای کار [illegible] و عامل حسن معه [illegible] ...

حرکت ... ارض اقدس ... از سیاهان [illegible] ... در ارض اقدس برای ... حضرت [illegible]

اندولت [illegible] ... از رسیدن کوکب ... تعیین [illegible]

لاسیما سابق ولد اصلان خان کرد ... [illegible] ... از ... بادشاهی ... ارض ... [illegible]

از جانب شاه ... [illegible] ... اسباب ... [illegible] ...

قاصدان [illegible] ... شدت سردی ... [illegible] ... روانه ... [illegible]

اکراد [illegible] ... [illegible] ... شرف الدین ... [illegible]

استرآباد ... [illegible] ... حقیقت ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... ارض اقدس ... حضرت ظل اللهی ... [illegible] ...

... حضرت ظل اللهی ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

در عالم ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ...

... [illegible]

زده و در بغل کرفت بعد از آن [illegible] ... [illegible] ... چشمه ... [illegible]

انحضرت ... [illegible] ... در بغل ... [illegible] ...

... [illegible] ... جواب ... [illegible] ...

... [illegible] ... بزرک ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

... [illegible] ... ایران ... [illegible] ... وقایع قوی ئیل مطابق ۱۱۳۹

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ایشان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ابراهیم خان ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... ابراهیم خان ... [illegible]

بعد از شنیدن این واقعه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و از آنجا متوجه دره جزکشه [illegible] را که آن ایلیوت بلند بلیغ و جمعی را موروفس شیادی [illegible] تربت بعاوجت نهادند و [illegible] بسر کردکان جلیش را فرمان

پیش کرالله جمعی از دلیران عرصه [illegible] در موکب آنحضرت متعاقب فرا رسیدند چون اجرشان لشکر انگیزه و فوجی ترتیب داده و لله برای

عراق خرمن حیات دهم [illegible] جمعیت ایشان را غنیمت [illegible] برق تک دم در جزر [illegible] مهدی خان شمار [illegible] را عرضه نادیب

دنه پیر و سرکوه [illegible] کرسیمان [illegible] بود دستگیر نمود چون از حق نعمت بجاری آنحضرت چشم پوشیده بحکم لاالله [illegible]

ادراغیرة للنا ظرین انحصار برادر و قبه جز شان و [illegible] سرکردکان از قلعه برآمده جوباره متعهد تقدیم امر معهود شدند آنحضرت

بجز برای انجام [illegible] قبول [illegible] جهان کشت [illegible] ارض اقدس پر توانداز وصول نمودند و از آنجا ابراهیم خان [illegible] ره و لله روانه

مرو و [illegible] مرو [illegible] آنجا و در مقام طغیان بودند از پا [illegible] عاجز شده قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت برآمدند اما اکثر جوانان

باز از عهده [illegible] پیش کرفتند و آنحضرت بمفاد لاتقنطوا نقد شکست سیم باره بار دیگر غرامت ایشان بخوشان جوانان

[illegible] شده [illegible] چند روز [illegible] طالب بن مطلب و [illegible] علیه لا ادری [illegible] کو بعد از [illegible] بخوشان جمعی

از قصبات [illegible] سپرام [illegible] دست و در آن ناظر [illegible] شد چون [illegible] ازین بیز [illegible] بعراق شتابی

ایشان از [illegible] خود [illegible] که [illegible] شده و اکراد [illegible] اصلاح [illegible] آنحضرت و [illegible] کو [illegible] سرکاری [illegible]

اکراد هر چند کر ایشان را [illegible] خوب صادق را با آنحضرت [illegible] شد اما جرات [illegible] آنحضرت بعد از دو

ایشان [illegible] و این [illegible] گزین [illegible] عکس [illegible] معین [illegible] ایشان از جون این [illegible] اکراد

[illegible] تنبیه را [illegible] حضرت شاهی [illegible] شاه طهماسب [illegible] عرش [illegible] و یک [illegible]

[illegible] وادی [illegible] و بود چون قدم [illegible] نادری [illegible]

[illegible] خنجر [illegible] عزم [illegible] اکراد [illegible] قلعه را [illegible] که [illegible] چون [illegible]

و او شمشیر زنان و بعد از صف شکن ایشان [illegible] بودند [illegible] و ازیشان [illegible] او کرده و فوجی عظیم از [illegible] مکس [illegible] تیمور [illegible]

اهل قلعه برای [illegible] سپاهیان [illegible] قلعه برآمدند حضرت ظل اللهی [illegible] و اسپه در کابلش روان و [illegible] ایشان در

موکب [illegible] ازوان و آن [illegible] او [illegible] کرم [illegible] شکسته [illegible] پیر و ادی [illegible] و بعد از آن متوجه اکراد [illegible] شده

جمعیت ایشان [illegible] از هم درید و جمعی از ایشان [illegible] شد [illegible] ازهمان راهی که آمده بودند بر کردیده [illegible]

عدم روان [illegible] را [illegible] ایشان [illegible] و جمعی از [illegible] که کرفتار [illegible] شدند [illegible] خبوشان [illegible] اکراد

چون [illegible] درد [illegible] دیدند از در استیمان درآمده [illegible] و لله [illegible] موکب [illegible] مشهد [illegible]

کوتند پس آنحضرت کرفتاران را برعایت [illegible] و محمد حسین خان حاکم خبوشان [illegible] سرکردکان اکراد را [illegible]

[illegible] از [illegible] بعزم [illegible] روانه شد [illegible] این امر [illegible] مشهد مقدس [illegible] خبوشان [illegible] بعد از [illegible]

شاه [illegible] ارض اقدس کو [illegible] خبوشان و [illegible] سیاست [illegible] حصول [illegible] اکرچه [illegible]

روزنامه ظفر [illegible] خبوشان و [illegible] اکثر وقایع [illegible] تطویل [illegible] چون [illegible] در [illegible] اجمال [illegible] ذکر این [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] چون [illegible] این وصف [illegible] خون [illegible] ارشیس [illegible] ترکش [illegible]

[illegible] اید [illegible] از چهره [illegible] حکمت [illegible] اللهی مقتضی این بود که [illegible] این [illegible]

[illegible] قدرت [illegible] حضرت شده [illegible] رو کرد که [illegible] بعد از [illegible] خود [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] و الله [illegible] این ماده چنین [illegible] این [illegible] خونریزی را [illegible]

کند ذالک تقدیر العزیز العلیم در بیان [illegible] ملک محمود [illegible] در [illegible] ضبط [illegible] آنحضرت در [illegible] این احوال [illegible]

که از [illegible] ملک محمود [illegible] ضبط [illegible] محمود [illegible] هر روز [illegible] ضابطه [illegible]

چنانچه مجمل در مقدمه مسطور شد جنگ مذکور شد و امیرا ... از جانب شاه مشهور برفاقت آنحضرت صدور یافت فتحی در شهر خاطر انور از این بکنار ... آلکو

کلکوت ... در اثنای آن که پیروزی این خیانت به نسبت فعل سابقه گویند قتلی او برافشا رایج آمده محمدخان چوله او را بار ... بقصاص چون ...

مین ... چوله که از سکان شیخ بیداد ملک ... با ملک ... پیدا ... ملک ... برادر کوچک ملک ... پسر ...

و رشاه او ... در عوض خون ... گفته شده ... سر در ...

و بعد ... ملک ... حاکم سابق سیستان ... که در ... بکنار آمده بود با اولاد ... ملک ...

در ... **در سیستان سلطان حسین ... ملک ... ملکان** ... ترقف رایات ... در ...

... سلطان حسین ... سیستان ... ملک محمود ...

جانب آنحضرت در ... حضرت ظل اللهی ... چون ... سکان

... مطابق قوی ... شاه و ...

... از ... حال ... ملک ...

لطف ... ملکان ...

بعد از ... در مقام ... بعد از ...

سکان ...

طرح ... آنحضرت ...

کوه ...

صف ...

...

بسیار ... وقوع ... در ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمع خیر پرش خونی در شب گولهای توپ صف شکن به برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر تیر چون تیغ تو بهای [illegible] به آتش افروز مرد ستیز

در تن می‌نشد [illegible] از صدمات توپ حصار قلعه [illegible] دل قلعگیان تزلزل یافته [illegible] برج فرو ریخت و دلیران میدان نبرد در پیش [illegible]

تصرف کرده [illegible] بعد از [illegible] استیمان [illegible] روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر [illegible] از قلعه برآمده [illegible] استیمان [illegible]

گوان [illegible] سپردن [illegible] و سپردن قلعه گشته [illegible] دو بالا [illegible] آتش [illegible]

[illegible] اکثر [illegible] قلعه را در میان گرفته مشغول [illegible] شده [illegible] هزار [illegible] و زنان [illegible]

در [illegible] زمین [illegible] و سبب [illegible] بعد از آنکه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] از [illegible] قلعه [illegible] مقابله [illegible]

[illegible] قرار [illegible] مستغنی برای هر فرقه و گروه منزل و مکان [illegible] و روز دیگر [illegible]

جنگ [illegible] در کمال دلیری وارد [illegible] غافل از آنکه [illegible]

در مصاف [illegible] ایران [illegible] و اول جنگ [illegible] و سپاه [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] لشکری و سپاهی بودند جنگ [illegible] از مقرون [illegible] که [illegible]

[illegible] بعد از آنکه [illegible] دلیر [illegible] جنگ [illegible]

لشکریان [illegible] لشکرگاه [illegible] و بعد از [illegible] جنگ میدان کار

[illegible] بس [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible] از ایرا [illegible]

نسیم [illegible] خاک [illegible] جنگ [illegible] میدان [illegible]

[illegible] عزم [illegible]

و در ای ظفر [illegible] آن حرب [illegible] القصه [illegible] روز بدین منوال [illegible] و قتال [illegible] غلبه و نصرت از این طرف [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] سپهر [illegible] آن [illegible] هجوم [illegible] حرب [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] اصلاح [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] معطوف [illegible] **در پناه سایه [illegible] لطف [illegible]** [illegible] اردو [illegible]

[illegible] در [illegible] سحاب [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] از دیوان [illegible] بر باره [illegible]

[illegible] سپهدار [illegible] قوه [illegible]

[illegible] گشته [illegible] رسید چون [illegible] ظل الله

[illegible] حکم [illegible] دولت صفویه [illegible] روز به روز [illegible] از [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] احوال [illegible] ارکان دولت [illegible]

[illegible] جمع [illegible] برای [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] قدم [illegible]

در طلب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] بعد از این [illegible]

از [illegible] چون [illegible]

نی پوشیده که کار دشمنان را اگر کند شده در لعنف کار هیدولت نادره بیکو شده اند بلغت شاه و آلله چادر باب توجه موکب جهان کشا بسمت

اصفهان مکرر بآنحضرت گیست شده و ابلاغ شده نمود آنحضرت هر چند در برابر این گفتگو با او معاذیر چنان موانع دمی ذکر کرده [illegible] ابراهیم

دشمن قوی سوار [illegible] رایات عزیمت [illegible] و دشمن [illegible] جزم و مقتضای [illegible] رای [illegible] اول [illegible]

دشمن همت [illegible] و بعد از آن [illegible] اصفهان [illegible] شاه طهماسب [illegible] دفع الوقت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] سلطان [illegible] بسمت [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] اصفهان [illegible]

دیگر [illegible] کار [illegible] دولت [illegible]

خدیو بیهمال [illegible] اصفهان [illegible] عراق [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] هرات [illegible] سبزوار [illegible]

[illegible] سبزوار [illegible] شاه [illegible] آلله [illegible] هرات [illegible]

[illegible] موکب [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] هرات [illegible]

[illegible] سبزوار [illegible]

[illegible] آنحضرت ظل اللهی [illegible]

گذاران سرکار شاهی [illegible]

[illegible] سبزوار [illegible]

[illegible]

[illegible] رسیده [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] خدیو جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

خراسان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] آنحضرت شاه [illegible]

[illegible] سبزوار [illegible]

آنحضرت [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت شاه [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

فرار کرد حضرت ظل اللهی شاه طهماسب بابا [illegible] و اکرام دیدار یک [illegible] مقام ولایت شیروان آرامش آرام دادند اما مراد [illegible] بقا [illegible] حضور او

در آن شهر میهمان شد حملی [illegible] از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم [illegible] که [illegible] ماندند و رسیدند آنحضرت چون [illegible] بود در حضور [illegible]

اتفاق افتاد و روی میدید و بیستند [illegible] شده احدی [illegible] ایشان [illegible] دیگر شاه [illegible] باتفاق جمع [illegible] و جمعی [illegible] روانه [illegible]

و بعد بر سر راه [illegible] تا [illegible] ولایت [illegible] رسیده [illegible] چند [illegible] از میان [illegible] و موعود [illegible] کشته [illegible]

موکب والله [illegible] بعد [illegible] اطراف [illegible] میرزا احمدی [illegible] کلانتر [illegible] قلعه [illegible] ورود [illegible]

ترکمانان [illegible] آنحضرت [illegible] شهر [illegible] آورد [illegible] قلعه [illegible] کلانتر [illegible] کردند

و از آن جا [illegible] ظفر کوهشاه [illegible] و در آن سرحد [illegible] **جنگ محمد ابراهیم خان با اکراد و ترکمان**

در محل موسوم بکرد [illegible] چون [illegible] طلب [illegible] بودند و [illegible] در [illegible] گوید از [illegible]

[illegible] و بسیار [illegible] و [illegible] و بعد از [illegible] روز [illegible] و [illegible]

میکنند [illegible] در [illegible] موکب [illegible] عزم [illegible] حرکت در آمده [illegible] که اگر [illegible] جنگ

و [illegible] خبر [illegible] عسکر [illegible] شده [illegible] اکراد [illegible] حسینی [illegible] جنگ [illegible]

بار [illegible] دست [illegible] و [illegible] در [illegible] بعزم [illegible] چون موکب [illegible] سمت [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible] حاکم [illegible] بسر [illegible] روانه شده [illegible]

موضع [illegible] ابراهیم خان و اکراد [illegible] اکراد [illegible] و [illegible] ایشان مقتول کشته [illegible]

بعسکر [illegible] ابراهیم خان [illegible] پای قرار [illegible] شکست

[illegible] ابراهیم خان [illegible] ایشان [illegible]

۲۵

در کمین کاه [illegible] در [illegible] و [illegible] شب و [illegible] از [illegible] خانه [illegible]

[illegible] فرار [illegible] احوال [illegible] اول [illegible] و [illegible] مقبل [illegible]

[illegible] و در [illegible] میدان [illegible] و [illegible] و [illegible]

سپاه [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] و [illegible] در [illegible] از [illegible] ولایت [illegible]

کرمانشاه [illegible] سپاه [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] کرد [illegible]

کشته ابراهیم خان [illegible] لشکر [illegible] خدمت [illegible] برادر [illegible]

و حسین خان [illegible] رسید [illegible] و [illegible] امر [illegible] در [illegible]

اصرار [illegible] روز [illegible] قلعه [illegible] جنگ [illegible] و [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] خدمت [illegible] اطاعت [illegible] بعد از [illegible] موکب والله

تا [illegible] کردکان [illegible] آنحضرت [illegible]

ابراهیم خان و حسین خان [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible]**

و [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] [illegible] واقع شد [illegible]

از [illegible] و [illegible] حاجب [illegible] ظل اللهی [illegible]

در [illegible] و از آنجا [illegible] روز [illegible]

کار [illegible]

[illegible]

[illegible] [ذکر] وقایع سال تخاقوی ئیل مطابق سنه ۱۱۴۱ [illegible]

[illegible]

قریب ... سبب ... [illegible] ... بعد از ... [illegible] ... لشکر ... [illegible]

ایام ... [illegible] ... هر یک از ... [illegible] ... بعطای ... [illegible]

از پیش ... [illegible] ... در تعمیم ذکر احوال ابدالی و مقدمات استیلای افغان مجملی از احوال ابدالیه ... هرات ... [illegible]

در قرن ... سنه ۱۱۳۰ ... محمود ... حاکم هرات ... مشهد مقدس ... [illegible]

... [illegible] ... ذوالفقار ... [illegible]

... هرات ... سنه ۱۱۴۲ ... [illegible] ... حکومت ... هرات ... [illegible]

... [illegible] ... ذوالفقار ... [illegible]

و ... [illegible] ... سنه ۱۱۴۳ ... حکومت ... عبدالغنی ... [illegible]

ذوالفقار ... [illegible] ... ذوالفقار ... [illegible]

برادر ... [illegible] ... ذوالفقار ... الله‌یار ... [illegible]

... [illegible] ... حاکم ... [illegible] ... منصور ... [illegible]

سپاه ... [illegible] ... الله‌یار ... [illegible] ... بعد از اجتماع ... [illegible]

و ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

با ... [illegible] ... حضرت ظل اللهی ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

و قول ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... ایران ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

بعد از ... [illegible] ... میدان ... [illegible]

و ... عسکر ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... اول ... [illegible] ... هرات ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ظل اللهی ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

[illegible] فرود [illegible] طرف [illegible] قدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

خورده از دماغ فلک بیرون کرد [illegible] طریق [illegible] آنحضرت بزبان حال فرمودند [illegible] تکیه بر عهد تو [illegible]

جمعی از روسای [illegible] خدمت [illegible] حصول صورت [illegible] پس از جناب [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

دیگر [illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه در روز شنبه سیزدهم [illegible] سنه ۱۰۲۲ مطابق تخاقوی ئیل [illegible] گردید و خراسان رایت افراز رزم و پیکار شد [illegible]
چند روزه هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده و در کف تیر کام [illegible] روی [illegible] آرام ندیده بود این فتنه جهت [illegible]
علیه رسیده فراین قضایا این که با جمع لشکر [illegible] از راه [illegible] مشهد [illegible] سیدنا [illegible] حضرت [illegible] در هجدهم ماه [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] تحریک [illegible] لشکر [illegible] و شرف [illegible] اطراف [illegible] بر سر قلعه رسیده قاضی [illegible] که در آن نزدیکی [illegible]
قلعه [illegible] و قاضی [illegible] حضرت ظل اللهی بمجرد استماع این خبر [illegible] بر [illegible]
[illegible] چند [illegible] در [illegible] قدم [illegible]
قلعه [illegible] از سبزوار [illegible] شرف [illegible] سردار [illegible]
[illegible] بسطام و از اطراف [illegible] طغرل [illegible]
[illegible] بسطام [illegible] منصور [illegible] روی [illegible] بسطام [illegible]
انجم [illegible] چون [illegible] خارج شهر [illegible] برسر [illegible]
[illegible] پس روز دیگر رایت جهانگشا متوجه [illegible] روانه سمنان [illegible]
پیش آمده در سمنان [illegible] روز شنبه ششم ربیع الاول [illegible]
طرفین [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] لشکر [illegible]
فوج فوج [illegible] دلیران انجم [illegible]
[illegible] ثبات و قرار [illegible] دست [illegible]
[illegible] سوم جزم بوده

لشکر و ما در راهی دور [illegible] عطف عنان [illegible] و اقدم [illegible]
در صدد [illegible] هرچند [illegible] رای [illegible]
الحضرت [illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] هیبت [illegible]
[illegible] قسم [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] اسامی [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
[illegible] شنبه [illegible]
در بیان حرکت [illegible] و کیفیت جنگ [illegible] منصور [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] موسم بهار [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
لوازم دولت [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible]
[illegible] کار [illegible] دیده

[illegible]

بقیه بر هیچ ستیزه‌کاری قدم از جای خود نشورانیده بود شب در شام کین چون شمع آتش افروزی که برق اقتدار جبهه‌اش [illegible] بود دشت

لشکر چون کوه خجسته فرمان او هم صبح را حرارت نفس گشته بود شب اعظم تیر چه فیض خود [illegible] که از شب جلوریز و با شعله‌های کشیده رستم‌های تیر [illegible]

قول لشکر و دیگر شده مشغول ستیزه آویز شدند همچنین بربودن بای ایشان که هم شب دیده معارک جلادت بسته‌اند و در عرصه خصم [illegible] رزم‌ساز بودند

سپاه پس لطفعلی از یکدیگر جدا نمودند و [illegible] حمله‌ور گشتند [illegible] رسیده از [illegible] فرنگ نژاد آتش دست [illegible] امر [illegible]

بر سر سپاه کوشش که پس از تپ [illegible] از ترکیم بکار [illegible] آثار یوم تأتی السماء بدخان مبین [illegible] که در زمین [illegible] یغشی الناس

هذا عذاب الیم [illegible] سم [illegible] عرصه [illegible] زنبورک [illegible] و کج‌بط مستقیم [illegible]

محاذات توپ [illegible] پیش [illegible] شده [illegible] ابن جل [illegible] آتش [illegible] هجوم [illegible] خود را در [illegible]

آتش شناور [illegible] پس [illegible] کشته [illegible] توپ [illegible] از پای [illegible] اشرف

لوای [illegible] ایستاده [illegible] رسیده [illegible] سیاقی روز [illegible]

لوا و جنگ [illegible] توپ [illegible] مقتول [illegible] شدند [illegible] گرکیت [illegible] شوق [illegible]

بقیه [illegible] ایشان سرکشی [illegible] چون [illegible] جنگ [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] عنان [illegible] که [illegible]

ضمیر اقدس [illegible] واقع [illegible] در بیان امور که در اثنای آن بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست افغان که

[illegible] اشرف [illegible] موکب [illegible] افغان [illegible] جهان [illegible] حضرت [illegible] آن حال [illegible]

بر [illegible] الهام [illegible] بعد [illegible] از وقت [illegible] دیده از [illegible] معتمد [illegible]

بر سم [illegible] پس [illegible] اشرف [illegible] عازم اصفهان [illegible] موال [illegible] کشته در

انجای [illegible] حضرت ظل اللهی بمفاد الحق [illegible] برطبع [illegible] شاهی [illegible]

دو [illegible]

و [illegible] خوردن [illegible] آنحضرت [illegible] هر چند [illegible] صاحب [illegible]

سفید [illegible] در آن [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] و [illegible] مزاج [illegible]

بهت و فقولوا له قولا لینا [illegible] گویند [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] سردار

[illegible] دست [illegible] که از [illegible] خوردند [illegible]

اشرف [illegible] بعد از رسیدن [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] در کنار [illegible] فتح [illegible]

[illegible] بعد از فرار [illegible] مشغول نهب اموال [illegible] گشته [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

در بیان جنگ [illegible] کرمان [illegible] اشرف بعد از [illegible] شکست [illegible] عازم [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] آن [illegible]

دلت آتشین چنگ ازیشان اندر رهنگ میدان جانه در زمین برق فروز ابقا و تو بر جنگ کوبنده و تفنگ جانان پیشکیش جنگ صوت دلیران

بهرام کین برج سطوت از چنین کوه هنگامه گیر و دار گرم و آتش فشان کوس بی لنگ دل چون رنگ خصم را رزم ساخته ابطال که چون پای فراز این جنگ

اعده پیشه سپس از فراز کوه هنگ شب نمی سواران آن تیز از میان دره و تنگی و انها لوا کشته در کمال قدمان و خوردی از زدی شهسواری کیکان

سپاه شرف ... در آن جبو فرزی و جمعی کثیر بیخود فنا ستاری شدند آنحضرت بعد از ملاحظه اقبال ترتیب شکوه جا که از اصفهان همراه او بود ازین

کرشته بود شکسته ... کرزی بی جانب اصفهان مهیز نمود چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب ارشد سیدان خان اختصاص داشت و کیج در تبع او بود

و جمعی از ... در قزوین پیوسته سیدان خان ... بقزوین رسیدن بنا بر یک حسب مقتضی وقت ... پیش از وقت همراه آنحضرت بودند بسبب تسارع خلایق

و تسخیر قلعه قزوین بود سیدان خان راه در ... رسید و ... جانب و ... گذشته بارش بیرون ... و او با ... تحقیق بنا بر این ... و

کشیده با ... بر جنگ را بر استقبال ... وقوع آنوقت که ... داشته ... جمعی بی جنبه ... دارو ... و ... از ... عام ... بیکنار ... کوه سر ... همه بودند

از همه ... و سایر رجال ... از شیخ ... از ... شاه ... برای تعظیم و تشریق ... در آن ... و ... کشیده

رخسار ... معتقد بود که ... از ... عازم ... که ... در ... قزوین ... گشته ... از ... حضور

بار ... و ... بار ... عظیم ... بعزم ... و ... از آن ... برادران ... فرود آمد ... حضرت ... از ... بنا بر

دو چهار ... گشته ... چهار ... برادر ... از ... بیرون ... حضرت ... از ...

از ... گوشه ... آنحضرت ... و اگر ... با ... شمشیر ... دعوی ... ...

شم در میدان ... جنگ ... رو ... بسته ... کشتیم ... چون ... از ... رودم ... در ... آن ... کوه ...

چند نفر ... جمعیت ... ابوجعفر ... رسید ... تمام ... هشتاد و

هفتم ... طریق ... ساید ... مه ... بر ... از طرف ... میرزا ... دو ... و

کرد و نارسانیده

نخست ... از اکرام آن او ... که ... و لشکر ... طلیعه نصرت اثر ... مقدمه ... شاه ... کلاه ... و ... بر کوهی ...

تنگ شده اول که ... چون ... شده ... جنگ ... میدان ... سر ... از ... شمشیر ... تا ... گرم شده و چهار صد ... ایشان

سر ... امدادنده ... آنحضرت ... روم ... اشرف ... حضرت اقدس شده ... از آن جا ... عزم آنحضرت

... و کل ... نور ... بسته ... و با ... لطف خدای ... عسکر ... اقبال ... تسخیر ... نسبت

انسب قرقین ... بسپاه انجم حشم ... طلیعه مهر ... صبح ... کلاه ... آن ... بود تخت از اطراف

اردوی کیهان ... میدان ... رزم ... جهان ... کشته ... سطوت ... سیاه ...

دوان ... کوهی ... بر سر ... گردند چون ... شد ... حضرت ... تزلزل ... کشته ... و کوه ... در ...

راه ... جنگ ... آنحضرت اراده کردند که ... سپاه ... از ... جانب اصفهان ... شاید ... ایشان ... دو

رزم ... بعد ... مرکب ... کوه ... چون جنگ ... حضرت ... آنحضرت ...

و از طرف جنگ ... جهان ... بجز بالا ... مقام ... و ... در ... از شهر ... بود ... جنگ

ریخته افواج لشکر ... عظام ... طرف ... کوه ... استحکام ... از جای تیر ...

دو ... لشکر ... رزم ... جمعی از ... هم قدم ... دلیری ... آنحضرت از آنجا

همیشه خداوند عالم را با ... کار ... جهان ... و ... سپاه ... دست ... ایشان

آورده چون ... و ... پیر ... خداوند ... بر جنگ ... مصلحت وقت ... و

و در این ... جنگ ... بهرام ... سپاه ... لشکر ... جنگ ... شمشیر و جنگ ... خدا بود

... داری ... برگرفته جنگ و ... دلیری ... ایشان ... ساخته ...

چون حضرت قرین ساعت حرکت داد [illegible] صدای زنبورک و تفنگ آواز جغانه و چنگ و آتش [illegible] فرد [illegible]
اطلس کحلی [illegible] روم و زنگ تصور کرده از [illegible] سنگ [illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دشت [illegible] جهان چون شب [illegible] چون چرخ [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در بیان نهضت رایات [illegible] از اصفهان بجانب شیراز چون [illegible]

[illegible] شام [illegible] گرفته [illegible] نسبت [illegible] وقت صبح [illegible]
[illegible] مشغول شدند بعد از [illegible]
[illegible] بعرض رسید [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] فتح [illegible]
[illegible] فی القصاص حیوة [illegible]

[illegible]

و انتظار ورود [illegible] پیش [illegible] مددهای آنحضرت در پیش دست دشمن [illegible] همان [illegible] که پادشاه [illegible]
در اطراف [illegible] از [illegible] درگاه [illegible] سازند که اگر دشمن [illegible] حمل بر [illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] بود که [illegible] ایشان [illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] از [illegible] آنحضرت چون دیدند که این سخن [illegible] و حرکت هم بدون انجام کار [illegible] در مقام [illegible]
توقف [illegible] اظهار کردند که هرگاه این [illegible] رضای ایشان است [illegible] بدست آورد
[illegible] دشمن را [illegible] رجعت [illegible] جز رسید که [illegible]
[illegible] برسم [illegible] روم تعیین شده [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت قزوین [illegible]
[illegible] روم [illegible] چهل روز [illegible]

بکار [illegible] شیراز و [illegible] و انهدام [illegible]

بعد از چهل روز حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible]

و اگر [illegible] بعد از ورود موکب نصرت [illegible] شیراز [illegible]
تجدید [illegible] تمام [illegible] صفوف [illegible]
[illegible] چابک [illegible]
دیگر [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] عرصه [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
فرار [illegible] دشمن [illegible]
دیگر که [illegible] صبح صادق [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] الی الخروج من [illegible] زمین [illegible]
چون [illegible] که [illegible] راه نجات برای [illegible]
در [illegible] مقیم [illegible] خدمت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible] اسمعیل و ابراهیم [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] قتل [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] اشرف [illegible]

بی کرد و بمجرد آنکه معلوم شد که بعد از دخول لشکر ظفر اثر او نیز چون سایر افاغنه و [illegible] صدیق و اعلام [illegible] نیز بسته بود که شرف از غبار اضطراب محفوظ

ماسکه فرار کرده فرار و فرار [illegible] کرد نصرت شعار از [illegible] و کوشش [illegible] تعرض [illegible] که برای اظهار [illegible] حضرت ظل اللهی می آمدند که در عقب [illegible] بعد از دو [illegible]

باده و پنجاه نفر [illegible] رفقای ایشان [illegible] و آورده بحضرت ظل اللهی [illegible] المنور [illegible] نمودند که چون [illegible] باین درگاه آمده بود [illegible]

دشمن ایشان در کشیش [illegible] شرع [illegible] جانب [illegible] که در جنگ دستگیر نمودند بمقتضای وقت [illegible] ایشان [illegible] افراج [illegible] نصرت [illegible]

معاودت [illegible] شرف [illegible] بملک [illegible] و در سفر [illegible] شیراز و [illegible] رسیدند چون [illegible] ملغار [illegible] زمان [illegible] مرکب از رفتار [illegible]

برسرداران [illegible] آمده بود [illegible] حضرت ظل الله [illegible] عقب لشکر [illegible] کشیده و [illegible] پل [illegible] کردند [illegible] بقصد فرار ایشان [illegible]

[illegible] مرکب نصرت کیش [illegible] بودند و در سر پل از عقب [illegible] رسیده اول [illegible] از [illegible] عبور [illegible] که [illegible] شد [illegible]

[illegible] دور [illegible] الغیب [illegible] سعی [illegible] از [illegible] راه [illegible] راه [illegible] بر [illegible]

را بجنگ مشغول ساخت که [illegible] از پل بگذرند [illegible] از بیم [illegible] خوف [illegible]

نفر از اطفال [illegible] بسیاری از زنان [illegible] که [illegible] یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه

[illegible] سالک طریق این المفر شدند و [illegible] سر [illegible] بسیاری [illegible] و از [illegible] که بعد [illegible] از عقب [illegible]

[illegible] گردیده [illegible] صدیق و [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] اسیر [illegible] کرده [illegible]

مامورین خدمت [illegible] کردند [illegible] عظیمی [illegible] که حضرت ظل اللهی [illegible] وقت [illegible] افاغنه [illegible]

[illegible] زود و دیری [illegible] بسیاری از [illegible] از پل گذشته بودند [illegible] حضرت [illegible] لشکر [illegible] از [illegible] پل رسیده [illegible]

[illegible] از تعاقب فقطع دابر القوم الذین ظلموا [illegible] و [illegible] برادر [illegible] کوشش [illegible] و کسی برای [illegible] کون [illegible]

• و اطفال [illegible] از [illegible] و [illegible] دشت [illegible] راه [illegible] که چون [illegible] گذشته بودند [illegible] از [illegible]

[illegible]

و [illegible] بر اطراف [illegible] مملکت بعهد از [illegible] که [illegible] که [illegible] سرداران [illegible] و [illegible] بودند [illegible] از [illegible]

ارض اقدس [illegible] صدیق و [illegible] دولت [illegible] انقیاد [illegible] و [illegible] سرای [illegible] مغفور [illegible] از شیراز [illegible] نیابت [illegible]

[illegible] و [illegible] بسر حال [illegible] و [illegible] شیراز [illegible] الاقرب [illegible] دو [illegible] در همین روانه [illegible]

[illegible] بجانب [illegible] الدوله [illegible] خوب [illegible] شده [illegible] زنده [illegible] اول اصحاب الدولة [illegible] صورت [illegible]

[illegible] در سر پل [illegible] که [illegible] مقربین فی الاصفاد [illegible] علا [illegible] برای رفع ذل و [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] رسیده [illegible] فرمان شاهی [illegible] هستی [illegible] از [illegible]

[illegible] تائید و اقبال [illegible] اندیشه [illegible] در ایام توقف [illegible] در هنگام سواری [illegible]

[illegible] شمس [illegible] در سر [illegible] کار [illegible] این غزل [illegible] شعر [illegible]

[illegible] چراکه [illegible] چون [illegible] چشم [illegible] همچین زلف تو [illegible] در مان [illegible]

[illegible] خوش [illegible] شاه [illegible] نمودند [illegible]

ایام توقف [illegible] که چون [illegible] کوه [illegible] اساس [illegible] استحکام [illegible] ایام [illegible] ایران

[illegible] و [illegible] شدند از [illegible] آمده [illegible]

برای [illegible] اصفهان [illegible] و [illegible] کرده [illegible] شده [illegible] بسبب [illegible]

کال [illegible] از [illegible] کابل [illegible] فرار [illegible] کردند و چندی [illegible]

از [illegible] صدا [illegible] بشتاق [illegible] امر [illegible] رسم [illegible]

[illegible] که [illegible] بهادر [illegible] چون [illegible] شد [illegible] خصم [illegible] کردند [illegible]

در خوبیت خراسان در خاطر افتاده حسن تقسیم [illegible] اگر ولایت کرمان [illegible] شده [illegible] و [illegible] حاصل [illegible] و غیره [illegible] آمل [illegible] در خوش [illegible]

موجود بود و اکثر آن [illegible] حضرت متوجه مقصد [illegible] بسبب [illegible] الملک [illegible] در [illegible] احتمال وقوع [illegible] برای [illegible]

حصول مروت [illegible] و از [illegible] ولایات [illegible] بر [illegible] داده [illegible] در [illegible] سلطان [illegible]

ملک عراق متوجه سمت [illegible] و از [illegible] روان گشته [illegible] در [illegible] فرمان [illegible] اعمال [illegible] اوقات [illegible]

در بیان وقایع [illegible] فی سنه [illegible] روز [illegible] اعظم [illegible] خسرو [illegible] جمشید [illegible] اعظم [illegible] عالم [illegible]

و از [illegible] خط [illegible] الملک [illegible] ریحان [illegible] نامیه [illegible] سرو [illegible] و گل [illegible]

حیف [illegible] سپهر [illegible] در سر زمین چمن [illegible] از چمن [illegible] و [illegible] ملک [illegible]

[illegible] حوادث [illegible] عسکر [illegible] لشکر [illegible] و در [illegible] وصول موکب سلطان [illegible]

بر [illegible] عزیمت [illegible] غارت [illegible] شوکت [illegible] و [illegible] گردیده [illegible]

فروردین [illegible] ریاحین [illegible] گل و [illegible] بهار در اطراف [illegible] گل [illegible]

[illegible] سرو [illegible] چون [illegible] باغ [illegible] خوش [illegible] سرو [illegible] باگل [illegible] ازدواج [illegible]

باغ از [illegible] وانبتنا من کل زوج بهیج [illegible] جشن [illegible] و سرداران [illegible]

[illegible] بهار [illegible] نوروزی گرد [illegible] وجه [illegible] برقامت [illegible] شده [illegible] فیروز [illegible]

[illegible] امور [illegible] عسکر [illegible] گردون [illegible] الملک [illegible] تفصیل [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] الملک [illegible] شاه [illegible] اعظم [illegible] سپاه [illegible]

و حضرت شاهی [illegible] که [illegible] و [illegible] مخصوص [illegible] و چون [illegible]

ولقد دولت

رئف در خراسان [illegible] رضا [illegible] مصاحبت [illegible] که [illegible] الملک [illegible] رشید [illegible] اتفاق [illegible] کاشی [illegible]

و از جرم سلطنت [illegible] بیکدفعه [illegible] شده [illegible] هیچ [illegible] خراسان

از ممالک سلطنت [illegible] مرجع [illegible] خراسان [illegible] چون [illegible] شاهی [illegible] آن [illegible]

[illegible] نزول [illegible] وصول [illegible] موکب [illegible] الملک [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] خرو [illegible] سال [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] دیگر [illegible] و اطراف [illegible] منصور [illegible] عرب [illegible]

[illegible] گردانیده [illegible] خراسان [illegible] شدند [illegible] نزول [illegible]

از طرف [illegible] روم [illegible] استقبال [illegible] دولت [illegible] عسکر [illegible] که

از جانب سلطان احمد [illegible] روم [illegible] برای [illegible] از [illegible] ولایت

کوه [illegible] فلک [illegible] سپهر [illegible] آن [illegible]

در [illegible] فوج [illegible] فلک [illegible] عرض [illegible] و [illegible]

و [illegible] حکام [illegible] منصوب گشته [illegible] شده و در [illegible]

[illegible] کمال [illegible] حکم [illegible] هزار کس [illegible] دنیا [illegible]

گشته [illegible] عازم [illegible] منزل [illegible] الملک [illegible] کاشی [illegible]

[illegible] عسکری [illegible] خراسان [illegible] مملکت خراسان [illegible] عراق [illegible]

و [illegible] متعلق [illegible] حضرت [illegible] از قبول [illegible]

[illegible] اهل ایران است که [illegible] این شوکت [illegible]

[illegible] ولایات [illegible] بنام [illegible] سلطان [illegible] علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رواج یافت [illegible]

[illegible] چون [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

1

[illegible]

[illegible] حاکم کرمان [illegible] معین شده [illegible]

[illegible] عازم کرمان [illegible] که حاکم [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] عراق [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible]

همانجا در سلطانیه توقف نمودند تا نواب اقبال در هر جمعی است که فرزند عثمان استمالت از مرتبه قبول یافت مرقوم و منشور شده بود که از روی التفات وارد
در بار فیروزی آثار شوند احکام مبارک شد در آن که از کلانتران ... الحق خبر یافته در مجادلات ... سپاه خراسان و الهای صفت
کشف حال ایشان را تحقیق می‌کردند در همین منزل از راه دور عرض گشته در حوالی سلطانیه سمت پیره ... حکم جام گرفته اتحاد ... برخورد چون اوان
را که عزم حرب داشت ... و عقوبت باز روی آشنا و ... و دست اسلحه پیره ... متعرض ایشان گشته ... جمعی کشته خواهد گشت
جماعت عثمانی بر سانیده چون قبل از این جمعی ... به سرکرده ... در خوی بغی شده بودند ... سند تا بازیکا و قوی
... و قلع و قمع ایشان روانه شدند در ... دمدم و ارومی و تبریز سایدات ... عزیز در حینی که ... ایشان ... مرکز ...
شده خبر رسید که تیمور پاشا حاکم ... باباشان ... که ... دمدم و ارومی ... عظمی سعد ...
ابداً ... اشتغال ... که ... طرف ... سوار ... و بیت ...
... و اهل ... گوکبه ... قزل اوزن ... عسکر ... نموده از ... تبریز ... اصول لشکر ...
... گشته ... بدر ... صفوف ... مشهور ... همین که از طرف ... ظفر ...
کوه سیاه ... چشم ... و از ... و فرار ... عطف عنان ... ...
ظهور ... التفات ... جمعی کثیر ... شیل ... غفیر ... گرفتار گشته ... و ... در ...
امده ... دمدم ... و مراجعه ... غارت ... روز ... عسکر ...
عساکر منصوره ... رسانیده ... بعد از دو روز که ساحت ... قیم ... اردوی همایون
... رسیده جمعی از عسکر روم ... تیمور پاشا ... برسم ... امده ... موکب ظفر قرین عازم
... گشته ... ظهور ... جهانتاب ... گشته بعد از طی ... عظیمی که ... وارد

لوا زده ... اوردوا

لوا زده ... و در جوار تبریز وقعت ... حضرت ظل اللهی ... جمعی از ... که ... وارد
تبریز که ... سرا ... گرده ... و مقصد ... گشته معلوم شد که گروهی ... از سمت تبریز
و فوج ... پاشا ... اکثر ... بافوجی ... فوج ... و تفنگچیان پیاده متوجه
اخرشد ... خبر رسید که گرد اول ... مصطفی پاشا ... حاکم تبریز ... و دیگری ... و سایر پاشایان است که
شب ... عازم فرار ... و گرد ... عسکر روم ... تبریز ... بعد
فرار پاشایان ... سرخود گرفته ... برق ... فوج گران ...
جمعی ... شمشیر ... و شیر ... فوج ... بودند ... کرده ...
شده ... تمامی ... خود ... که ... از بیم جان ... کرده ...
و در ... تبریز ... ایشان ... سیف ... و ... نقاب ...
لرزه ... کشته ... و سوای مقتولین که ... وصله ... و همچنین ...
زنده بازمانان ... معدودی ... گروه ... سر ... ایشان
هلاک ... شام ... شجاع ... معرکه ... مصاف کرد ...
واقف ... سهیل ... مظفر قرین گشته ... ایشان ...
... که در شهر تبریز ... از مردم ...
بذیل ... واقع ... روز دیگر ... شهر تبریز ... کشت ... اقبال
... حاکم ... مصطفی پاشا عازم ... گشته ...

[illegible] چون [illegible] سپاهیان [illegible] بودند و بیشتر تبریزی از روی معتقد [illegible]
[illegible] مردم تبریز [illegible] شده [illegible] از شهر فرار [illegible] بر کاب [illegible]
[illegible] در [illegible] شهر [illegible] کرده [illegible] گرفته [illegible] آورده [illegible] و معتبرین بودند [illegible]
[illegible] از [illegible] و از آنجا [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در [illegible] وزیر اعظم [illegible] برای [illegible]
برگشته [illegible] دفع این [illegible] برای [illegible] فساد [illegible] وزیر اعظم [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شهر تبریز [illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اکرام و مراحم در حق ایشان بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر منیر ظل اللهی آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و مقتضای ... نادیده و ناشنیده ...

ضمیر منیر ... میدانست که ... بعد از ... در ...

خراسان ... بر سر ... براي ... سرکار ... و توابع ... که ...

ابراهیم خان ... بنابر ... که ... در مشهد مقدس ... بعد از ورود ...

از ... ابراهیم خان ... روز ...

... که ... سعید ... معروض ... جنگ ...

بعمل آمد ... انشاء الله تعالی ... سرکوب ... کرده ...

... بعد از چند روز ... ظل اللهی ...

خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده ... کلام ... و ما ینطق عن الهوی ...

... منصور ... بعد ... جنگ ...

... بعد ... جنگ ...

روی ... ابراهیم خان ... که ... کرده ...

... جنگ ... بسیاری ...

... ابراهیم خان ...

... ابراهیم خان ...

... حضرت ...

... بسیار ... و ... حضرت ظل اللهی امر ... نادر ... عظمت ... و ... کشور کشای ایشان

... حضرت ظل اللهی ...

... قرار ...

... روز ...

افشار ... تبریز ... سرداری آذربایجان ...

...

... حکومت ...

ان ... فارس و عراق ...

...

...

...

... ابراهیم خان ...

...

... شهر ...

[illegible] در اثنای [illegible] [illegible] ارض اقدس [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد [illegible] الله [illegible] روم [illegible]
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ارض اقدس [illegible] ارجاع القیاب [illegible]
ارض [illegible] ابراهیم [illegible] جواب [illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون حضرت ظل اللهی [illegible] ایام توقف در ارض اقدس [illegible] در ریاض [illegible] جنات عدن بهشت [illegible] و چون [illegible]

الخ [illegible] و ما جهات [illegible] برسم [illegible] و شکر [illegible] جهان آرا [illegible] صبحگاهی که [illegible] حرم [illegible] از [illegible] و [illegible]

بخشید [illegible] و [illegible] قدم [illegible] حصار [illegible] که [illegible] سر [illegible] و [illegible] در [illegible] در

[illegible] فرار [illegible] و [illegible] از [illegible] حوادث [illegible] اهل [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] و از [illegible] الفت [illegible] در [illegible] فلک [illegible] دل [illegible]

از [illegible] سبزه [illegible] و [illegible] بر [illegible] آتش [illegible]

[illegible] دل [illegible] آتش [illegible] صدای [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] و این [illegible] چراغ [illegible] جهانگیری [illegible] در [illegible]

[illegible] شده [illegible] ملاحظه [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] برای تعلیم فنون [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] بازی [illegible] مردم [illegible] تیر [illegible] و [illegible]

و تعلیم [illegible] دلتنگ [illegible] هر یک از فنون سواری [illegible] ایل [illegible] اگر [illegible] کار [illegible]

در میان باشد [illegible] و چون [illegible] تقسیم [illegible] در ارض اقدس

[illegible] خوان احسان [illegible] و [illegible] وقف [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] ملک [illegible]

گرگان و [illegible] که [illegible] و [illegible] و چون در [illegible]

اصحاب [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] با تقبیل [illegible]

جریده [illegible] رو [illegible] و [illegible] حضرت ظل اللهی عطف [illegible] بارض اقدس [illegible]

[illegible] و [illegible] بارض اقدس [illegible] که [illegible] و در [illegible] حاضر [illegible] و چون [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] حکم [illegible] و [illegible] و همین [illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] اقدس [illegible] ارض اقدس [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] و [illegible] چراغ [illegible]

در [illegible] در [illegible] عروس [illegible] خدا [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] برادر [illegible]

[illegible] که [illegible] اقدس [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] این [illegible] جمال [illegible] جمعه [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] از [illegible] برسم [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] شده [illegible] و چون [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

وکار را پیچیده ... لهذا ظهیر الدوله ... بیستم ... شاه اعلی ... [illegible]

[illegible] ... احوال ... [illegible]

[illegible] ... گرفتن ... [illegible]

[illegible] ... صورت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الغریق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... تمام شد ... [illegible]

۱ ... از ... [illegible] ... نامه ... [illegible]

از ... [illegible]

[illegible] ... الملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظارت سیل تهاجم کرد لشکر و تیغ دیده [illegible] گشته در جیحون که بسیار آب مهیب روز افزون کیوان نهیب دست از ضبط صفوف و نظم
و ترتیب مهیب باز داشته لشکری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در [illegible] زین بودند که ناگاه دفعتاً در کنار رود ارس بعد [illegible]
[illegible] کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر شهر گنجه [illegible] پادشاه اسکندر شأن بعد از وصول به روی [illegible] کوکبه با سطوت بهرام
و صولت [illegible] غازی برای فتح اردو با برج بلند [illegible] درآمده بود چون صلابت [illegible] برج [illegible] بودند [illegible] آن اقبال [illegible]
نهر با قبلهای [illegible] تا چند نجوم از زره [illegible] ظاهر شد و جمعی از [illegible] برج کوه افراخته [illegible] گردند [illegible] شیردل که زهره شیر فلک [illegible]
سپهر از مهابت [illegible] باشد [illegible] که در [illegible] در موقف خدمت [illegible] از بوارق تیغ و [illegible]
برج خاکرا [illegible] منصب [illegible] سپاه [illegible] بتیر و [illegible] دراز
از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن [illegible] جمعی از [illegible] از منزل هستی [illegible] و دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال
گشته رایات ظفر با شوکت و [illegible] کوس [illegible] سواره و پیاده [illegible]
مسالک [illegible] برای ساز جنگ [illegible] آن حضرت [illegible] کیوان [illegible]
سرکرده [illegible] جنگ [illegible] شدند بعد [illegible] آب [illegible] شد [illegible] آهنگ [illegible]
دیگر که [illegible] خورشید [illegible] ابو ظفر [illegible] آب [illegible] آتش [illegible]
رعد کوس حرب [illegible] برق [illegible] آتش [illegible]
بازگشتند بعد [illegible] آب [illegible]
شدند [illegible] گنجه [illegible]
در درون [illegible] ثواقب کواکب را از رنگ ظلمت [illegible] صبح [illegible]

کرده قلل

بکرد و بکجب [illegible] آمدند که قلعه [illegible] که نزدیک بعسکر ظفر [illegible] بودند [illegible] هر روزه از آنجا [illegible]
جدال شوند از این طرف [illegible] کشور [illegible] صف آرای عرصه دلاوری گشته [illegible] پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر
[illegible] زمین [illegible] شیر [illegible] برق [illegible] از [illegible]
[illegible] یکدیگر [illegible] دشمن [illegible] سیهزم الجمع ویولون الدبر [illegible]
[illegible] عرصه [illegible] در [illegible] گشته جمعی کثیر از [illegible] عرصه سیف [illegible] و بقیه [illegible] طریق فرار [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] نصرت [illegible] هر روزه [illegible] بکم الله [illegible]
کثیرة [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] از جانب [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] چون [illegible]
[illegible] سرافرازی [illegible]
در پیش [illegible] چند [illegible] بر [illegible]
از [illegible] فراهم آورده [illegible]
[illegible] بعد از ورود [illegible]
حاکم قلعه [illegible] جنگ کرده حاکم [illegible] مقتول [illegible]
چون [illegible] شوال [illegible] نصرت [illegible]
رزم دیده [illegible] سپه داری [illegible] لشکر [illegible]
بسیار [illegible] گشته [illegible] افواج قاهره [illegible]

از ضبط صفوف و نظم رست کیوان نهیب برق آلتیاکی مهیب تیغ که بسیار در حصنی گشته بسته

ظلمت سیل تهاجم کرد لشکر و خیل دیده بسیار گشته

و ترتیب مهیب بازو شده کاری و منازل خویش آتش گزین و جمعی هم زور شمشیر زن بودند که انگروه و دفعتا در کنار آب ازو بعد ای شکل

لفنک جنگ گوب ار جنگ شده ند از الفاقات برجی در سه برج فلک اقدام یا شرلوب الکفر نصرت بعد از وصول بار روی سپهر کوکب با سطوت بهرای

و صورت ضرغامی برای فتح اردو با برج بلند آسمان درآمده بوجوه صلابت شوان کلاه شیر برج دسته شیخ بودند مقابل آن افغانان بیرانان

نهر با قنبلها ملوک که چند خیل نجوم از زود کنگ آن ظاهر شده جمعی از اسباب آن ظلم برج کو افغانان ضمیره اگر دو ند ضد بو شیر دل که زهره شیر فلک در برج

سپهر از مهابت شبل اسب مینه باشد قرار اعلام نفکچی که در ارکان رکاب در موقف خدمت بودند حاضر بعد از غوه برد چشم از برق شیخ و تفنگ بیرون آن

برج خاک را ببرج آسمانی منقلب ساخته دلیرانه خصم آتش و جهاد در آن قلب شکن شیر از لشکر ظفر اثر پیاده و دست شمشیر بیدرنگ با تیره و ارد در اندرون در کنج

از جوی تیغ ابدا آب بر آتش آن فتنه بکجه جمعی از اسباب آن از سر منزل هستی جو برجسته روز دیگر طرفین مستعد قتال و تهیای جدال

گشته رایات ظفر با شوکت و فر سپاه جنب گشت غفر قدر بر افراشت و غریو نای و کوس بلوله در خم چرخ آبنوس انداختند سواره و پیاده افغانان

مسالف صفت برای ساز جنگ مانند زنبور ایل تفنگ و شب و فرار کرده بخت سو قرار کرده کفر نصرت با کروهی از لشکریان کیوان شکوه متوجه

سر کوبی جنگ آن شستند بعد از آنکه از آب خوشگوار خون اعدا اطفای نایره حرارت و تسکین شور شرارت شده جابجا آهنگ مراجعت کردند و از

دیگر که هوا افغانان آمد جرشید لشکر ظفر بو طرفین عزم رزم ساخته گرم آن کاسه فیروزه آب در سپهر را در آسمان طرح شورش فکنده از ادای

رعد کوس حرب و برق فروغ شعله برق تاش افروزی نایره شیر از جیب بر جیب و نال آغاز آتش باران نمود چنانچه خرامیده شد کام مبغوض مقام نیش

بار شد بعد از سیر روز آفتاب و غرب الفاق آن شد هم نشسته اسب خونسری در زیر پا و کوس جلادت را با دیدار شعله خود و در تنگنای تو بیاد دیده تاریک

شد که سپاهیان برق دارند عهد رحما متوکه با پای حشمت تمهید کوشیده که امید قلعه داری کرد آن کشاده بودند سه کوشش ظفر در کوشش بودند روز دیگر که شام شب

دررون بود و سینات نقره آب کوکب را از رنگ ظلمت نجات داد روشنید بنوی کستر صبح صفا شاه ذوالفقار آن نظر بعد دستگیر کرده آن

کلمه

یکدل و یکجهت بهیئت مجموعی برخواستند که قلعه سلطان که نزدیک معسکر ظفر نصرت است بو نصرت دور از آن مکان توقف کرده هر روزه از آنجا مقابله ای

جدال شوند از اینطرف نیز خدیو کشور سروری با فر و فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته از دلیران سپاه سواره و پیاده از دو جا در برابر یکدیگر

زانو زده زمین و پهلوی صلابت شیر غرین زنند نمایش سپاه ابر بلند قطره ریز برق اجل صاعقه الکفر بود و سیچک از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف

کلوله و تیر پهلو تهی میکردند چنانکه بثبات القدمی پای ثبات دشمن از بیش بیش برداشت و بغیرگریزی سیهزم الجمع و یولون الدبر نظهور

پیوست انگاه که ماربات عرصه دفاع جولان برتافت از التفتح دفعه در گشته جمعی کثیر از افغانان عرصه سیف تیغ آبدار و بقیه از راه طریق فرار و خودسر گشته

زنجیر و نقار رهنما از برگشت اندوه پس از دو روز در آن مکان نصرت اندوز متوقف گردیده فیروز گشته هر روزه دلیران خونریز وعده کلمه الله هی العلیا

کثیره باذن الله و نهادن فرای لهم ما لبثوا فی نیها ولدنیا ظاهر باید آبادی غنیمت بسیار از اطراف جنگ سپاه خشم و رب سینه

هزار کوسفند سوای سایر اموال الحیطه اگت در آورده و در جانب هر روزه از قلعه برآمده شب به نصرت جنود افغان زدو خورد کرده از جانب دلاوران

سنگین نگوی جانسوز دل نوازی و نهنگ سر افرازی سپاه روز نیلگون روز از خطی و دلیران چون خرطوم شعله بهادران سیری

در پیش گاه فلک جاه میکند رسیدند و شستند که صولت بهادران چند حال رای القول با دولت رنجه بخوش سر کشی بر طریق نیز شدند

زرخیز و قاع و تمام را نشست آنکه العلیا در منتهی از ارض اقرس بروانه بارز چند شد بود در منزل نزدیک جعفی از او پایجبه مارو چنانچه در بازار عیسی فراهم آورده تا بار گی

هماکون پیوسته شد و همچنین بهم سنتظ مردی در منزل مذکوره با اعلام لشکر خوانکه تباهت تو ابع فرا ه سرکشته بعد از ورود ابکا با مصطفی نام ابدالی

حاکم قلعه جانش جنگ کرده حاکم مزبور را جمعی از اعیان مقتول و سرا و را با گرفتار نظام حضور بلاکد و قلعه جانش و کمده را بجزوه تصرف در آورده

چون همت گیتی گشا مقصور بران دارالقرار اربعه شریفه عشر و مئه و الف که در پنجم شوال و هجده فقرا اسوت ان نصرت قرین با سپهر کردار کار آگاه

رزم دیده بارتیخ و راستی سپه داری بجرات سنگر نقره بهر رزمگاه خویش آب بر رود و طعنه زد افزوده رفت آن قلعه بر جابر سرکردگان

بسا پرجابها بهر بوعازم پل ملاک گشته شد و شکام خطره محل موسوم بده نو فقل از دی نصرت آن کوشیده کو افواج قاهره از جیبه میل با مسیر کشش دیده

اتفاق گشته تصور چپاول و قتال لشکر ظفر اثر گردیده و لهذا نه از قلعه برآمده به پشت بام و دیوار ایستاده قریب شش [illegible] و حصن [illegible] مزبور بودند [illegible]
حضرت ظل اللهی در آن شب چنان روزی بود بنده‌های [illegible] سرور برابر بدیع و معنوی الطاف اللهی ارجمند به برکت آن خرام سواره و پیاده‌ای کارزار گشته لشکر
چنان بر جمع و جمعیت را با قول [illegible] از پیش و از تعاقب [illegible] در رشادت بندها [illegible] منقول جنگ ایشان الله و جمعی فوجی از دلاوران [illegible] و رو بنهادند و ظفر
و منسوب نکرده و نیز جوزاراد و دیگر دو برق بیست و چند نفر جوان جنگ [illegible] گشته از پیش سرانگرده [illegible] چون قلعه ایشان فاصل
در بالای ایشان بار گران راه حایل شده بودند از یک جانب [illegible] از ایشان و از دوم نقیب به [illegible] اعصار فیه نار فاحترقت شعر
و آنکس که درگذشت [illegible] هل تجزون الا ما کنتم تعملون به نوا ساری [illegible] چون شهر [illegible]
از دو طرف حویلی و چار سر [illegible] شد رعایا دیدند که جنگ قرار کرده [illegible] که ناامید شده از جانب [illegible] قلاده منع و درگرد [illegible] با شمار
قلاده سر [illegible] خوداری کشیده از دو طرف جنگ و جدال و دلیری به اینده [illegible] و کشتن پرداخته جمعی از [illegible] از دوم [illegible]
بگون رسیده دو فوجی در شهر [illegible] آب گون رسیده از [illegible] و در زمین آب سر [illegible] دادند و علم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جنگ [illegible] گشته [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] وارسی [illegible] جمعی [illegible] از اطراف [illegible] اقدام [illegible] از همیان گرد
[illegible] جنگ [illegible] رسید [illegible] فرار [illegible] کار [illegible] ایشان [illegible]
ایشان از هر بر و دو که شنیده [illegible] جنگ [illegible] بر او انا امر اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا [illegible]
نوازی [illegible] شمشیر [illegible] چار [illegible] گشته [illegible] خسرو [illegible] جنگ [illegible] [illegible]
[illegible] این [illegible] عازم [illegible] گشته [illegible] و در [illegible] آن که [illegible]
[illegible] از روی [illegible] لشکر [illegible] [illegible]

خاک چپاول و نهاد و نهد و [illegible] هشتم ذیقعده باشند [illegible] [illegible] و نهادند [illegible] [illegible] بر سر جنگ [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible] لشکر ظفر [illegible] اقراب امر [illegible] ایام [illegible] از طرف [illegible]
مراجعت [illegible] جنگ [illegible] [illegible] شهر [illegible] باشند [illegible] الملک [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] جنگ [illegible] در کنار [illegible] آمده [illegible]
که [illegible] از وقایع [illegible] حفظ [illegible] و قتال [illegible] شهر [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] از منزل [illegible] از جانب [illegible] شهر [illegible] جانب [illegible] شهر [illegible]
چهارم ذیقعده [illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible] [illegible] شرقی [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] [illegible] مقام [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از [illegible] جنگ [illegible] میمنه و میسره [illegible] قلب [illegible] اقدام [illegible]
اقدام [illegible] جنگ [illegible] بسیاری [illegible] بعد از [illegible] از روی شرقی [illegible]
با [illegible] و [illegible] جمعی [illegible] لشکر [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] از روی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کرده و خود [illegible] جنگ [illegible] ایشان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از [illegible] ایام [illegible] ایشان

بناءت مسنه و تنگیری من الاحوال بنحو روانه و مامورین بموجب فرمان ان نواحی را غارت و جمعی از اشرار اوزبکیه که در ان سمت منظور انظار شرارت بودند

قتیل تیغ بیدریغ شده با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر منصور شده سرکردکان بیرانوپس خلوع خویش شدند نقاع و بهره یاب انواع الطاف و اصطناع شدند و هم

در ان اوقات محمد مومن بیک مروی که پیشتر از دربار گردون مدار بحکم حکایت نو عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از ان انطرف برسر قندهار

بیاورد مراجعت و خبر کشته شدن عبدالله خان را بعرض اقدس رسانید تبیین این مقال انکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو نصرت انتساب بمضمون آیة

عبدالله اتانی الکتاب لبیک اجابت گفته با تراتیح مبادرت جست و بتدارک سفر قندهار پرداخته و با جمیع احمال و اثقال خود و بنین او و خدام را بعد یکبار

حاکم سند معنی رقع شده در اغاز اشتعال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورده از پای درآمده بود جمیعت چون دیدند که بر سر سرداران این قضیه آمد

روی از معرکه برتافت امیر محبت و امیر اقتدار عرایضه معمور بر مسموع این واقعه رسانیده مصحوب بنی عم خود بدرگاه مومن بیک فرستاده از موقف اعلی بر تقدیر

ایالت بلوچستان باسم امیر محبت ولد اکبر عبدالله خان و سردار و شمار الیه و همچنین از اولاد عبدالله خان بارتفاع و الوان تفقد و تعطفات

پیشمار امیدوار ساختند از انجا تمکین فراه و کمیله مضبوط آن سرحد منظور بجهت انتظام ایالتی بایت شد محمد مومن بیک مروی که از لشکر ظفر اثر باتوابع فراه مامور گشته بود بعد از فتح

مصطنع و ضبط قلعه کاش کرده در ان محل توقف و در آن بلاد با حال مامور ورود بیک سار بیلوبات یا کرمان حاکم سیستان و شوش کرمان و سیستان با قاری محال

با جمعی و لشکر فراه مامور و متوجه شد که ابراهیم خان بر با تفوق سرحد خراسان از راه طبس کیلکی عازم فراه کشته بعد از ورود او تمامی سرکشان

حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نموده مومنین اید ان الاهار و بیک جمعی از کرد و باشنده امراء طبس جاف کرتک کیست بجانب احوال خد و منین

کشته مامورین بنفوذ نسق و ارجل ...اهل فراه کرده مستقر دان جمعی از اهالی فیرا از جانب خان لشکر کرده با رود و خانم بالجمله ایام است ملایی

افغان حاکم ان دو حیله بود بنعمه برخواسته صید شیر شکار کشته مامورین با اسیر و غنیمت و افر برکشته با مامور دایک همی در ان کاج سنگ کرده هیت

نواحی و فراه مبرو صحیحه اما مقارن ان ورود ابراهیم خان کمپرو و جمیع جبرتقاعد ترکانیه که در کمین دان اتفاق ضرر از برسالغ علیه رسیده ابراهیم خان اعلی

آمدن کرمان خود را موقوف و در عزم تسبیه ان اشرار معطوف تحت ترتیب ایشان ابکیته تر نقض و شکست و در ارض حبس بنون اون

کرکان منی

کرکان متعهد داده جمعی ملتزم گشته بودند در این اوان که تخت عزیز برسیده فتعهد سراینجام در روان شد بعد از ورود بحدود اسفراین با عتبار اعتبار خبر جوشن و البغ

انقاذ نایره اشرار درجوار و جنبیات رعایای آنجا را غارت کرده تاخت بر قبشه بنابر وصول خبر ابراهیم خان بتعاقب و ماموری دیگر از لشکر نصرت

اثر سر کرده کی اسمعیل بیک خوبه و جعفر قلی بیک سار بیلو باتفاق امامور دیگ مزد کشته کرماعلی قلی بعد از نظام بوسنه امام ویردی بیک تا و قوع

سرکرده کان بیک عنایة ذکر حبو جاهد را از جنت قلو کشیده دلقوا اماموردی بیک بر قلعه حکم قلا ان نظار سرکرده کان کشیده برای اظهار جلادت

در پشت ابراهیم دیگر بنه را از مکان سابق جنس بجاده فروکر بیاشو فراه کیو سخ دیم شدند و دلنه سنگر کرده منزل دوره روز در روز ایشان لشکر ده

عثمر از اوهان برنور فوالعقاری ابدآ بدر فراه بیعو باتفاق فراه درجوار شلیکه و فراه رود که سر راه ایشان گرفته محمد خان باسر کرده بعضی سرکرده ها

در معرکه مقتول شدند و اقتضا جری گشته بعد از دوم ابراهیم عین معاونه بیش آورده روز پنجم در انتهای کیر و دار سر کرده کان جمعیه و عساکری که از

معسکرهایون مامور شده بودند نسبت جنگ رسیده و ست قضا پنجه با قضا و قوا ان گروه کشته شکست فاحش یافته و پانصد نفر از ایشان

قتیل و جمعی بنده و دستگیر گشته بقیه بجانب فراه فرار کرده اماموردی بیک ییش این خود سری که لشکر را تغییر داده و بقوه عزم ادمرسکه مع تعقیل

رسیدند از نیابت کرمان و سرکرده گی لشکر معزول و بقیه سرکرده کان و ملازمان در ازای این شنیع لعتابات وارد ساخته مسمول کشته و بعد از ورود

موکب ظفر نصیب بمنزل نادیان که رؤسای او بجا شهرت یافته شیم دربار سپهر پیما شد ملتزم رالبسر کردگی سرداران قزاقی فراچه مهر عزم و تسخیر درانه

وارد بنه فیروزمند شده مامورین شب داخل قلعه بر چند و در کمین کمین نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز معدودی بجلوه کری رسیده آغاز نمودند و درگیر گشته اتفاق قلعه نیز تو اند

انجمن قتیل حشم نخست سپاه کوهپایان از قلعه اسب جلادت برانگیخته ند ورزم غرباره اجرام کین از کمین کمین در آمده تیغ بر ایشان نهاده سر در ورود سپاه

درد دوباره و غنایم بیشمار بدست آوردند روز شنبه سفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۳ باتفاق فوالفقار خان تجدید معاهده کردند که تازیمتی از ایشان بقیت کیش و شمشیر

کرشته لیس از وقت نمانده خشم بعبرت کوشش نشسته بجمعیت تمام از آب هریرود عبور و بافراز آوده افغان تشهد در خیمه که کوهسار حضرت ظل الهی از فراز

و از برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته اینوجه بالبعاد مرروزه مشغول اتفاق بودند و بدید مبانه دیده ادراک فهم انشاء کرده قبل از این کرفراوان

غیرت شعار بر مرکب اقبال سوار و با افواج نصرت شعار عازم کار [illegible] شده [illegible] و خود با جمعی از پیش [illegible] اسب انداخته
سرداران و فوج [illegible] از فرط اضطراب [illegible] ذوالفقار خان تیر در [illegible] از اسب غلطیده
بر دوش [illegible] چون نمک [illegible] بر سایر ماکولات در قلعه همراه [illegible] نبود در طلب [illegible]
[illegible] برای تحصیل نمک [illegible] نمک [illegible] شمشیر [illegible] شیرین است
بر [illegible] نمک [illegible] چهار [illegible] سیدال خان
و ارباب حسین [illegible] و بقیه [illegible] در [illegible]
مغرور شهر [illegible] چون پای [illegible] و اسباب [illegible] چند نفر از [illegible]
در [illegible] اسم [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] چند
از [illegible] و [illegible] بعد از [illegible] چون ابراهیم خان [illegible] روانه فراه [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] بعد از قول [illegible] پیغام دادند [illegible] برای تحقیق [illegible] روانه فراه
کرده اند بعد از وصول [illegible] [illegible] [illegible] این امر [illegible]
من بعد [illegible] از آمد ممنوع [illegible] روز دیگر [illegible] تیره روی شب از انجم و کوکب [illegible]
رنگینه [illegible] زرد [illegible] بعد از [illegible] چند نفر از سرکردگان [illegible]
و [illegible] [illegible] بالله یار خان شدند [illegible] برای [illegible]
با [illegible] سرافراز [illegible] باسرکردگان [illegible] شدند و بعد از [illegible]

با سید [illegible] فیروز [illegible] و [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان با محمد خان برادرش [illegible] روانه فراه شده [illegible] والله یار خان [illegible] با سرکردگان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] [illegible] فراه [illegible]
[illegible] این حرف [illegible] [illegible] پیغام دادند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الله یار خان با سرکردگان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از سرکردگان [illegible]
[illegible] سرکردگان [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
از [illegible] [illegible] روانه فراه [illegible] چون [illegible]
[illegible] با الله یار خان و بقیه سرکردگان [illegible]
با الله یار خان [illegible] [illegible] [illegible]
سرکردگان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] احکام قتل یوسف [illegible] [illegible] چون الله یار خان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] ربیع الاول [illegible] [illegible]

و عمده و جمعی از الوف و عیس ... که آن جماعت تیر باران ... بسر باز آمدند و همچنین ... و جمعی کامل ... قرشن ...

رفته از الفور با مردانه جمعی ... مامور ... بر کوه ... از جماعت حراز ... خصم ... بودند ... موسوم ...

و معبر جماعت ... از قلعه ... سیاه ... آن ...

جنگ کردند ... و ... نمودند ... و ... سنگ ... زمین ... قلعه ...

روز ... چند ... و ... باز الهیار خان آمده ... در ...

جزئی ... که ... رسید که ... مامور ... بودند با ... تا ... سیف ...

قاطع ... از ... آتش ... هم ... شدند لهذا ... الطف ... گل ...

شیخ ... سیاه ... سنگین ... زمین ... از جانب ...

با ... قلعه ... آرای ... که ... از ... صفوف خصم ... آتش ...

آتشین ... زبانه آتش ... رسید ... قدر ...

معرکه ... حرف ... اعدا ... شام ... قلعه ... طرفین

عازم ... گشته و همچنین ... در راه تحصیل ... زخم سیف ...

هر طرف که ... حصار ... مغفر ... در سر ... هر ...

جمع ... برای ... که ... میکردند ... رسیده ...

شربة ... صبح ... میکردند ... توپ ... زخم تیر ...

و روزی ... که ... نیزه ... حضور ...

در [illegible]

[illegible] چون ... احتساب ... صاحب ... از ...

در بیان ... ابوالحسن خان ... و ... [illegible]

... از ... راه ... از ...

... از ... آتش ... از ...

... گروه ... به ...

... سپهر ... الهیار خان ...

... جهان ...

... فانفلق البحر فكان كل فرق كالطود العظيم ...

...

...

... فغشيهم من اليم ما غشيهم ...

الموج فكان من المغرقين ...

...

...

...

در بیان تصرف کردن ... قلعه ...

... میرزا ابراهیم ...

... الفضل ابن ... فارسی ...

و ذخیره ان حیثیت کرده شد مانرگشته علیه‌السلام کلاه شد و به حرم اقدس آن حضرت کرد که شیرم و از سلطنت و ایالت نام از شهر عازم او به دشت درخارج شهر

گشتن که صبحگاه و درینجا اتفاق لشکریه انور مشتمل در رود و کوکبه ده شده اتفاق از کمین گاه بیرون آمده قلعه را تصرف و استعمال و رفقای ابوالفضل

رسانیده چون قلعه تسخیر شد ذخیره و افراد و انبار را قلعه داری که داشت پس حضرت ظل اللهی فوجی را به محاصره قلعه مزار و تعیین و چنین معامله واکذاشته هم

دانا به جمیع نقشه‌ها و ذخیره را حلال این احوال خبر گرفتاری در درویش کجاست فرزانه عرض قلعه رسیده توضیح احوال کرد بعد از ورود و موکب اقدس

کم بود هرات چون در درویش گذشت بنابر ملاحظت اتفاق شده که از صبح پیاده در رکاب استاده جا سرباز رود و دلاوران تا کسی با جمیع از دولت داده

و کارگشته ... درین یورش تعلق به قلعه کرد او و مسکن او را تصرف و او را دیگر چشت بدرگاه معلی آورده و مدتی الیه درزوره و درب

و به سرکار ... شیخ ... تسلیم نهاده و توسل از بار خجلت کرد و کسی پرداخت اکنون در جهانگیر سرات و اینجا هم کارخانه ... اواخر

رجب المرجب ... شیخ الاسلام اتفاق ... بصورت آن که شیعه و علیه الرحمه روانه ... نظر ... نموده و اتفاق ... و قلعه ... سپاه ...

و کم او که در رو به معلم ... شد مرخص کرده بود عذر و عذر جهت جا و آستان ... قدر خواهش کرده آن حضرت ... وصول این خبر ...

قبول در ... نامور موقوف گشته ... و قلعه ... کم ... و الطرق ... العیاره بعد از وصول ... با

... مردی ... کنار که ... سپاه ... و بعد از چهار روز ...

... آن حضرت ... غیر از مال جوان حمل ... التحویل ... و یکی ... بنابر آن ...

بمرکز شنک ... سپاهی از اتفاق ... بزرگ ... شمشیر ... باشد و ... قلعه ... در حبس کرد با ...

بالقیمار ... مرتبه و کالت ... العیاره ... ابن ... فرد و ... العیاره شده ...

مورا غای فرار کرد ... رفتن ... روانه از جانب ... العیاره ... الغرض ... از

قتل او ... رحمه الله ... ابن ... و برای اشتغال این ... رجب آنجا ... قدر آن

ادب جواد

اما در اسم ... و ... قبل از این ... روانه ... و ... اند ... حضرت اقدس ... ازین ... شده

شد ... و ... حمزه ... و ... العیاره ... سپهسالار ... بعد از ... حمزه میرزا ... خبر

با امان از عقب آنها ... پس ... از اطراف ... و ... سپاه ... کسی ...

را ... به مرکز شدن محاصره ... و ... و غذای ... بعد از ... روز

دیگر ... و برای تمام ... سپاهیان ... مقرر ... شدند ... پس از ...

جام گرفته ... شاهی ... نصر من الله و فتح قریب بر ... کرده

فرود ... خدای بخش ... برای ضبط ... و ... تعیین ... اقدس

... نصر من الله ... لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم یجمحون ... نمود و ...

کشیده ... روانه ... سالم ... برای حمل ...

... سرانجام ... اقدس ... رأس الحد ... سکنی ... معین ...

نیز روانه ... حاکم ... و ... احوال ... سر ... کوه ... و در

رمضان ... داخل ... در بیان ... جلوس ... میرزا ...

... ابراهیم خان ... بعد از ... کشته ... انجمن ... باز

... از ... و برای ... رفتن ... که ... و ...

... ابراهیم خان ... سر ... ان ... و ...

... روانه ... که ... آن حضرت ... که ... کمال ...

در سرکوب بغی جمعی معروض شد در این هنگام حسین ابراهیم خان با بیست و چهار توپ در مقام تهیه لشکر برآمده و قریب دویست نفر برای نزول چشیده و ماتوجی ازدحام

بان سکان آمده مشغول بنای برج و سنگر حصار شدند و قلعه آن رسید انجمال بنای قتال گشته از قلعه برآمده از دو طرف بهجوم در شدند دیگر آن

خراسان نیز بامیدگردگاه و قبل خبر او کارگاه صف آرای بی جرئت کار زار گشته از کرد و انگیز بلاد در منظر او تا زحف القتر ابو حمشه و فرسیده و ایشان

و انبوب بهادر از کر جیکا از مداول و یقول لا الفتان یوم منذا ابن المفر لو قیام قیامت مویدا گشته در گیتی هزار جاپه بعد شیره سر در جرمه

سپاهیان لقد او کوی چوگان است گوید در جای سپاه ایشان و سر بازان ابطاری خاص جهت خاص فیما بینان ایشان و چو فرزان اکنون مذکور میشده فرا ایشان

از حسین خود و استماع گوانه عقب او جمعی با تفاق ایشان میشد و جنبش چو گرسی تا در حرفه حیات حسین ابو مظفر لطف الله از طرف او بعد از اهل

فتح بیک حلاد بر جرجی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فرمودند که اگر از او قلعه شده با اثری ظاهر شود بالفعل ظهیر الدوله معرکه نشیم پیوسته زود آن از اوجا

نجم الدین و بابا چپ خان مقیم جا باج میرزا غربت افزا و بعد از روانه شدن ظفر خان بیک چپ و بید کوان حسین برای انتظار اتفاق و انعقاد مینا

کش و صورت لایق داد و در ایام ظهور خاصه گوینده اعتنا علیه ضمیر معدلت شناس اقدس مقتضای چنین تحت گرمیت آنکه ظفر خان بیک ابوالفتح

مأمور شدند اما فراهیان بعد از آنکه همراهان ایشان در ماندند و روز کوشش و گرفتار ورطه حیرت و تشویش دیدند از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از رزبای

فراه کوه بر هم آمده او تو حسین فرزند حسین نیز و امرای کوچ و تاتار بعد خود با لشکر گرد کار سید ال سعادت ایشان از ایشان و دیگر امور سعادت ان القضا

داد و فراه و فراهیان از فتح هرات آگاه شدند بظاهر سبیل اطاعت آمده در حوزه قبول امر مال را شده انجمن نموده استحکام تمام از اطراف و جمیع

قلعه و فراهیان نیز از اطراف افغان که بار برگشته از ایشان گریز و عزم شد بچیره نصف شب این خبر با شاه و فرزند ایشان تعزیز ظهیر الدوله رسیده شاه الهوی

جمعی از سرباز او عرصه نشاط تسلط ایشان شتافته سر در سپاه و بیست از ایشان چو اکثر سپاه و روم سپاه از راه جلب طمع داده و در حین اوقات جنب و بقیه مثل

و بعد از استماع ایشان بسبب غنایم و حشم و بوند بقیه السیف خود با سر منزل نجات رسیدند قلعه فراه را با دست وارام کرد و تمرد اعاده و امید انتظام

اموال اهل قلعه و در جانها بدلخواه ایشان غنائم و سوزش داده ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه بیک بهانه گیر که غدر مقتضی

بعد از فتح و انقضاء و ربط مهام و تنظیم و انتظام امور مرجوعه در بلده زمستان و منزل خرم بیست فرحان ملک شرف گشت در سه عید نوروز نام شده از خواص حرم که

عجز را نبرد با بعض خریداران که در عنوان فتحی نامی هم که آمدند فتحی فانا انه لیل جعلنا آیة الشمس مبصرة بصیرت بعد و وی و مستعجل

جاء الحق و زهق الباطل بر صفحه روزگار ثبت شد و تعلیقات قدرت بهادر را نیاز شهر کشیده تا پای میلهای شهر بدبشریف به طرف و نظم مستقر

دولت ایران فرود آمدند از حیدره نهم و حصیل ان حلال هم عرض و نکرت ستاد و چهار چهل و دو سیستم و دو تسع عشر و مقدمه ثبت بیش حضرت شاه ازدو حضرت

شاهکار ساله و بعد از فتح تبریز حضرت ظل اللهی بیست فصل خبر سال کوه فتح خراسان و فتح غزوات بیت ایشان ایروان و در ایشان گروه و رای توجه بجانب اصفهان افزای جسته

ادبا یعنی و رسید او ادبا دست کار سرم گیر او و دل از دست رشک و سپاه و پیشه با تقصیرات خاطر انضباط و لا و بعد از او جهت چون ثبات قدم قلعه بر استقامت مکه مقصد

فتحعلی خان کاید نور و بست را دو حیله و ادارات پیش اعتبار جمعی بالفعل ایشان نیست بعد از آنکه حکم بعض عسکر بطبع و تقبیل آل کشاهای بر جمیع طرف و بجانب

خراسان گوید بهای آن صاحب مظفر انگه بهای و دهوی دست ایشان فرح شکیب جمعیت رتبه از ایشان تا قدوم رسم کو طالع در او دو نیم اهتمام

وی کنشای در دست بریت مرام ایشان فتح و دو سر فرمود از طرف فرس و گرجه و رتبه که برای رفع تاجیل اراده نظام و تسکین فتنه جوی بلاد کشور گیر و قهر

از آنجا که آن حضرت ایشان و رشادت خود و سپاه مملکت زالی را سپید شد تا به ملک بجا رسید در مقام فتح در اقدام ایشان تحمل و تامل توصیه فرمودند

لیکن حرف آن حضرت در خوش که صحیح صاحب رای با قتل شاه در انجامیکه نیک کلی را مشغول تقدیم نیست او بتعقیب آن حضرت کرم جهان دریاب پیراسته

جای الدین را قبل سنة خان ابن اسمعیل از اوستادیان ماگکه تمام و حشمت عالیمقام و بعزم سیلیم لحظه اولا از درجانی رواییت فرار از غرور شده بعد از ورود

بعضا و لیکن ماخکر و بو برای کنداز سیس بزیب چون سیس سلطان محمود خان با فرصت عنان سیاه کوره دو شمار عشره ای دیار روم چشم فرود رها نیز رو بجانب

و در آنجا ای لیک نیز بر سپاه در سیواس رسیدند اشاره جمعیت کاملین منعقد و اهل و حشم را به سوای خدمت گذاری مستعد شاه ابو غیره داده و بجهت سلامتی معاد و تو تعیین

و از ترس بیانیه قشون عراق و آذربایجان و حکام اطراف او رس که عادت ایشان بجهت هزار نفر رسید و سبب آن نیز رو انگه و را انگیزه شده بجانب

رو به اردو و بادره گرجستان را فتح که مقتول ایشان ز رد و مجالس ایشان حکیم او بنجا که از دولت فتحیه و دو دفع شد لشکر روم و با تبریز پیشی می مستعدان فرو دهم

نشسته محاربات نیزار ایروان برآمده در کنار رودخانه گرنی به سر فرخی ایروان موضع ... و بطریس تربیت ... عساکر جنود قزلباشیه ... کسب شاهی در پای ...
از کرانهای سمت ... ایروان ... تیر ... آمده ... در روز ... نایب صدر ... فتح ... غوغا ... از روی ... بر ...
... ایروان ... قزلباشیه ... و ... ایروان ... موکب همایون ... ایروان که گذشته در ... قلعه در ... کشیکچی در ...
... [illegible] ... ایروان ... و بعد از ... قزلباشیه ... و ... جلادت ... و ... دریای ... در آن ... خود ... از ...
... [illegible] ... جنگ ... قلعه ... قزلباشیه ... توپ ... از بالای ... و ... قلعه ...
قزلباشیه ... با ... و دریای قرار از ... بر ... و ... روز ...
او ... مسند ... و ... رودی ... دیگر ... مملکت ... و ... حرکت ...
اروس ... از جانب ... و ... باروت ... از جانب ایروان و ... عالی ...
... از ... ایروان ... عازم ... و سلطان ... بعد از ... امیر محمد ... قزلباش ...
قارص ... شاهی ... و ... عساکر ... سلطان ... از ...
... و ... ولایات ... و ... از ... و ... خیام ... بعد از ...
... حرکت ... از روی ... سپاه ... صلح ... متاع ...
... عقل و شعور ... بعد ... خبردار ... از ... ایروان ...
دیگر ... لشکر ... شاهی ... از ... صلح و جنگ ... خاطر ... گرفتار ...
... مهیای کارزار شدند و در این اثنا ... لشکر ...
بار دوی شاهی ... از اطراف ... ابواب ... قزلباشیه ... رسیدند

دو در ...

... و از روز ... شاهی ... محمد ... و ... بیانی امر ... خود ... قرار ... عساکر ... اروس ... حواله برای فرهنگ
... از ... و ... طرف ... جانب ... کام ... گرده ...
... که ... پادشاهی ... و بعد از آن ... ایروان ... قزلباشیه ...
و چهار ... قزلباشیه ... و ... شاهی ...
هر یک ... پادشاه ... و ... ۲ ... ۱۲۱ ... ایام ...
... از راه خوی ... مدام ... ایروان ... در ... قلعه ...
... بعد از آنکه ... و ... در منزل ... اعمال ...
... با ... و ... اکبر ... حضرت شاه طهماسب ... اسمعیل ...
در ... شاه ... اسمعیل میرزا ...
... و از آنجا ... اسمعیل میرزا ... صفی میرزا ...
... طهماسب ... اسمعیل میرزا
... آزاد ... عباس ...
... شاهی ... آن ...
... شاه طهماسب ... عجز ...
... و ...
... و ... اسمعیل میرزا ...

ابن شیخ جعفر انها وارد در بیان کیفیت مصالحت [illegible] ارسال [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] چون بعضی در سابق ذکر شد رضا [illegible] شاه از
اصفهان از جانب حضرت [illegible] دولت [illegible] کنگر از طرف حضرت شاهی برای تهنیت جلوس سلطان مراد پادشاه سکندر جاه روم
روانه [illegible] روم شد و بعد از آنکه خبر حرکت موکب شاهی بر سر ایروان [illegible] و بیانی حوالت [illegible] بر سد رضا [illegible] بقعه و درین وقت
خان [illegible] مقید و محبوس در حضار صلح و جنگ را با محمد پاشا تفویض نموده و بعد از فتح ایروان [illegible] باحتیاط از جانب [illegible] بیاد او
از حوالی [illegible] بعزم [illegible] حضرت شاه و قصه کنیز جوبا متوجه روم شود احمد پاشا بآن [illegible] ملا [illegible] روم [illegible] صلح گشته [illegible] افندی دفتردار
[illegible] فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی [illegible] رضا خان عبدالله که دران [illegible] تورچی [illegible] بود [illegible] این امر [illegible]
روانه بغداد و [illegible] صلح [illegible] بر این نهج حاکم شد که ولایاتی را که حضرت ظل اللهی [illegible] دستبرد [illegible] و لیکن [illegible] منصرف [illegible] طرف
ایران و [illegible] متعلق [illegible] و بعد از ان [illegible] کرمان شاهان [illegible] ابو حنیفه [illegible] احمد پاشا [illegible]
[illegible] محمد پاشا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] صلح [illegible] بعد از [illegible] اقدس [illegible]
[illegible] احمد پاشا [illegible] ابراهیم پاشا [illegible]
[illegible] احمد پاشا [illegible] ابراهیم پاشا [illegible]
باستنبول روانه استنبول [illegible] روم [illegible] کردند [illegible] با اعاده جنگ [illegible] بغداد [illegible]
با احمد پاشا [illegible] دولت [illegible]
[illegible] موکب ظفر شعار [illegible] احمد پاشا [illegible]
[illegible] و از انجا [illegible] برکات عنایت ایزد [illegible] موکب [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] مرصود [illegible] ذکر [illegible] دیگر [illegible] در این [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] عظمت [illegible] از در [illegible] من [illegible]
[illegible] و ظنوا انهم [illegible] فی قلوبهم الرعب [illegible] احوال [illegible]
[illegible] ارکان [illegible] سیف [illegible] و ان احد من
المشرکین استجارک فاجره و [illegible] حسن العفو عند القدرة [illegible] و [illegible] هزار [illegible]
[illegible] طوایف [illegible] ملاحظه [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] ایزدی [illegible] طوایف [illegible] طوق [illegible]
[illegible] کردند و در خلال این احوال [illegible] انجام [illegible] فراغ [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] اولیای دولت [illegible]
[illegible] الحق این [illegible] مقصد [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] برای [illegible]
کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته [illegible]
غفلت [illegible] دشمن [illegible] حضرت [illegible]
و ضعف [illegible] قوی [illegible] فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون
الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد
اشحة [illegible] مصداق [illegible] است [illegible] این امر [illegible] طبع [illegible] چون [illegible] رضای [illegible]

و الف صفت چون ابروی ... ابوتراب ... مرحوم ... سرپنجه شرف طواف روضه ملایک ... حضرت امیر مومنان و مولای متقیان

... علی بن ابی طالب علیه السلام گریبان گیر دل و توفیق استخلاص اسرای ایران و ... حمد ... و ... بند ... الله ... بعد ...

نظر ... حضرت ... سلطان ... نعیم و ... علی بن موسی الرضا علیه ... التحیة و الثنا ... کشته ... بر ...

بری ... جنگ و ... [illegible] ... مقصود خواهیم شد ... تا ... کرد ...

تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ... اگر قدم ... در ره ... کعبه ... حضرت ...

... که در این امر ... از ... طریق ... و ... حضرت باری ...

السلام ... و ... در ... خواهد بود در ... سنه ١١٤٤ ...

... المبارک ... اتفاق افتاده ...

... بهار ... و ... از ... شاخ ...

... ابن ... کشیده ... حضرت ...

... و ... [illegible] ...

...

... ابراهیم ...

از ... فراه ... روزی ... ظفر ... در روز دیگر ... پیش ... اشتعال ... ایالت ... حکومت ...

باسمعیل ... و ... در ... خود ... معروض ... روانه ...

... و ...

...

این ... از ... موقف ...

از جانب ... که ... موقف ...

انکه ...

ایران ... گرفته ... اسرا و غنایم ... الله ...

...

... حضرت شاهی ...

... میرزا ابوالقاسم

... حضرت ...

...

...

...

...

... حکام ...

طلیعهٔ همایون باشند و چون در ایام حضرت اقدس ما پسندیده از عبد القوی خان عسکر را بالطبع به رسیدگی شده ترقی و نصب [illegible]

صاحب رتبه و قدر [illegible] با ایلچیان و روسای الغه پیر ایشان ترتیبات فاخره و مرخص شده و بعد از آن [illegible] رایات مهر اشراق [illegible]

با اسب و دیگر آن حسب الاتفاق در موکب اعظم همایون حاضر باشند در شهر دهم ذیقعده بعزم [illegible] و انتظام [illegible]

مسکن دولت قدیم آنحضرت از [illegible] کلات عازم ابیورد گشته در روز ورود کلات قلعه خداآفرین [illegible] و از آنکه [illegible]

موضع [illegible] بسیر [illegible] از اینجا [illegible] ترتیب [illegible] خرقه [illegible] ابراهیم [illegible] گردکان [illegible] سرحد [illegible]

نسا و ارد [illegible] گشته ضبط و ربط مهام خراسان و بستن بند [illegible] مرو با خوص و بعد از [illegible] دره گز [illegible]

مرغ [illegible] و هم [illegible] سنتم [illegible] ارتفاع [illegible] گلگون [illegible] زاد و جای [illegible]

د بون [illegible] موسوم [illegible] که در دو [illegible] واقع و از حیثیت آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان رجحان دارد [illegible]

[illegible] و بنا های [illegible] طرح ارجمند [illegible] در آن عرصه [illegible] که در ترتیب [illegible] و نظیر [illegible] و اقتدار [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] طرح [illegible] و [illegible] گشته [illegible] دل نشین [illegible]

اردوی همایون [illegible] ارض اقدس [illegible] که [illegible] ان [illegible] ترکمانیه [illegible]

بار کران [illegible] و ارد [illegible] کشته [illegible] در بیرون [illegible]

از [illegible] ساکن [illegible] که [illegible] سرا [illegible] جنوب [illegible]

[illegible] و ارد گشته [illegible] نظر [illegible] سردار [illegible]

و الایات [illegible] ذکر [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] که [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] روس [illegible] رسیده [illegible] قبول [illegible]

[illegible]

بسر دار [illegible] و در کلیات [illegible] ملحوظ [illegible] و ملازمان و ایلچی [illegible] از حضرت شاهزاده [illegible] در [illegible] سردار [illegible] ایلچی [illegible]

معروض حضرت [illegible] از آنکه [illegible] روانه [illegible] شده [illegible] دولت شاهی [illegible] سردار [illegible]

انقلابات [illegible] ان [illegible] طرف [illegible] میرزا ابو [illegible] طرف [illegible] بعد از آنکه [illegible]

[illegible] از جانب شاهزاده [illegible] وزیر [illegible] دولت [illegible] دشمن [illegible] قوام [illegible]

قرار [illegible] اساس و ارکان دولت [illegible] و هنوز [illegible] فیض [illegible] نزدیک [illegible] کوشش [illegible]

در تخلیه و لایات [illegible] وزیر [illegible] اهالی [illegible] روزی [illegible] کار [illegible] انجام [illegible]

[illegible] عراق [illegible] سردار [illegible] این امر [illegible] آنحضرت [illegible]

آنحضرت [illegible] شدند [illegible] از [illegible] افواج [illegible] بنابر [illegible] کشتی [illegible]

در [illegible] لشکر [illegible] اندازند [illegible] در [illegible] الملک [illegible]

بهر جهت [illegible] از [illegible] امور [illegible] حاصل [illegible] روز [illegible] حکم [illegible]

از [illegible] عزم طواف روضه رضیه رضا [illegible] کشور [illegible] قدیم [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] اعظم [illegible] شهر [illegible] اعظم [illegible]

منزل [illegible] از [illegible] عازم [illegible] کعبه [illegible]

[illegible] افواج [illegible] عازم [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] از [illegible] مشرف [illegible] اهمال [illegible]

و از آن [illegible] عرصه [illegible] بر [illegible] مامور [illegible]

اشراق گشته تقیه بسبب [illegible] فرار کردند چون موسم [illegible] دارات دروشت [illegible] هزار [illegible] از اسب سواری لشکر [illegible] از [illegible]

از دولت [illegible] نصرت [illegible] رکاب [illegible] بارات [illegible] روز [illegible] جلو [illegible] کرد [illegible] در حین حرکت از جانب [illegible]

[illegible] ساختن [illegible] لعبا [illegible] از [illegible] خدمت [illegible] کار [illegible]

از [illegible] شعار [illegible] قرار [illegible] در [illegible] [illegible] دولت [illegible]

[illegible] برهه و چهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجانب [illegible] گوهر [illegible] بسر [illegible] از حرکت [illegible] از [illegible]

کشته [illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

شهابهای [illegible] [illegible] قبل از طلوع صبح [illegible]

جزو حرکت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

شاه ولد الله جاه ارای دوال بری وقت جهت حس عالی نظام دولت و ملک رونق از وجهت بسط [illegible] حضرت از قبول [illegible]

کوه چاره در بغداد و چون سن شاه [illegible] که عباس میرزای ولد شاه الله جاه در اثنای [illegible] بنابر نظام کل [illegible] ملک [illegible]

شاهی علیه برسم عباس میرزای [illegible] سلطنت را بنام او [illegible] و در ضمن [illegible] حضرت شاه [illegible] شدند [illegible] رضا

بجهة بنیان زمین [illegible] و بنده که پادشاه [illegible] از روی سلطنت عالم [illegible] عباد [illegible] دولت [illegible] اهل حرم [illegible]

شاه از راه [illegible] روانه [illegible] سرور [illegible] ترتیب [illegible] خلاع [illegible]

[illegible]

[illegible] درویش هندی [illegible] اگر [illegible] که [illegible] از صوب [illegible] آن [illegible]

[illegible] قدم [illegible] بعد [illegible] که [illegible] در [illegible] قلعه [illegible]

بعد از [illegible] قلعه [illegible] حکم [illegible] که سر [illegible]

[illegible] الله [illegible] از راه [illegible] کرمان [illegible]

[illegible] امام [illegible] کرمان [illegible] از ایام

[illegible]

صوب [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] اقبال [illegible] پیش لشکر [illegible] کوه [illegible] از موضع برستوه [illegible] سواره [illegible] شدند ان
[illegible] صعب المسالک [illegible] عبور [illegible] چشم [illegible] تنگ [illegible] پای [illegible] شب [illegible] در [illegible] لشکر [illegible] و تعیش
هر روز [illegible] آفتاب [illegible] مقصد [illegible] تیر [illegible] در پای [illegible]
[illegible] در محال [illegible] ان که [illegible] قلعه [illegible] غروب [illegible] پای کوه [illegible] نزول
[illegible] نظم [illegible] ترتیب [illegible] بار [illegible] مرحله [illegible] در [illegible] راه [illegible] پرده [illegible] شب
از نظر گم [illegible] حضرت [illegible] پانصد [illegible] اطراف [illegible] جمع [illegible] شب [illegible] ازدحام
[illegible] که در عقب [illegible] که در [illegible] خود دیده [illegible] مغلوب [illegible] خواب [illegible] فیض [illegible]
[illegible] شدند [illegible] صبح که [illegible] رسیده [illegible] معلوم رای [illegible] گشته [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] رکاب [illegible] ترکمان
[illegible] دلاوران [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] با
[illegible] کرده [illegible] ان کوه [illegible]
[illegible] بعد [illegible] عسکر [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] روانه [illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible] منزل [illegible]

اولاد خود را هم

از [illegible] عازم گرگ [illegible] که [illegible] معرکه جنگ [illegible]
[illegible] عبور از آب [illegible] حضرت که در [illegible] آتش [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ایزد [illegible] منزل [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] دسته [illegible]
گرگ [illegible] هنگام طلوع صبح [illegible] اوردند افواج [illegible]
[illegible] گرگ [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] گرگ [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اردوی [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible]
از روی [illegible]
[illegible] گرگ [illegible]
جمعی [illegible] روز دیگر [illegible] منزل [illegible]
[illegible] از روی [illegible] افواج [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

فتح و ستانکه فراوان و به بغداد رسیده و شبوه خوشی حاکم کربلا با جمعی از ایشان و روتیه و [illegible] جواز [illegible] کذار از جانب [illegible] برای [illegible]

جنود [illegible] و تحصین [illegible] که [illegible] از راه [illegible] که آنحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم [illegible] اشهب توجه شدند و هیچ یک

از امداد رفت [illegible] و نیمه صبح که آنحضرت عام عزیمت [illegible] دولت [illegible] و از بالای [illegible] مشهود دیده لشکرا فرزانه [illegible]

روات عساکر [illegible] سیاهی از روی [illegible] را در سمت [illegible] بغداد [illegible] شده و در عرض راه [illegible] و چار یکدیگر گشته اولا

غدار [illegible] با سپهر [illegible] که [illegible] و صید [illegible] دشمن شکاری را شهباز تیز پرواز [illegible] دراو [illegible] شمشیری شیری [illegible]

دلیری را از پای درآورده [illegible] جنگ [illegible] روز [illegible] و میان [illegible] فاصل [illegible] در طرفة العینی [illegible]

عرصه کین [illegible] انواع [illegible] گشته [illegible] لشکر ظفر [illegible] فتح و فیروزی وارد منزل

[illegible] یکروز برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف و روز دیگر از آنجا حرکت کرده برای [illegible] سپهر [illegible]

[illegible] سران [illegible] روز [illegible] شاه [illegible]

[illegible] از آن مکان [illegible] روتیه [illegible]

[illegible] از [illegible] سرکرم [illegible] جلادت [illegible]

شب [illegible] صحرا [illegible] هنگامی که [illegible] صبح [illegible] خورشید را [illegible] بغداد دیده [illegible]

از قلعه کیان [illegible] وقت [illegible] کرد [illegible] سر را [illegible] کرده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] پیغام زبانی دارم پس [illegible] از جانب آنحضرت ادای پیغام [illegible] چند روز [illegible]

با بردن امر و جنگ کن با قلعه [illegible] پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ [illegible] روای [illegible] دولت [illegible]

و عقد امر [illegible] از حضرت [illegible] قلعه [illegible] پس جمعی از [illegible] همراه [illegible] بغداد [illegible]

معروض

معروض [illegible] فتح [illegible] که تبلیغ این پیغام با [illegible] خدیو [illegible] و صورت واقعه [illegible] گرد [illegible]

جهام [illegible] برای [illegible] صورت [illegible] جمعی از [illegible] مزار امام [illegible] گشته که [illegible]

مصدر خلاف [illegible] شوند [illegible] قلعه کیان [illegible] گشته و [illegible] شده [illegible]

و منابع از وقه [illegible] و [illegible] روتیه در اطراف [illegible] جمع و ضبط کرده بعد از [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] شده جمعی [illegible] سوار [illegible] که [illegible] لشکری [illegible] از قلعه کیان [illegible]

[illegible] جان [illegible] عزت [illegible] از جانب [illegible]

آب [illegible] بغداد [illegible] از روی [illegible] در اطراف [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کار [illegible] فراز کرده بودند [illegible] بغداد [illegible] شخص [illegible]

[illegible] تفصیل این اجمال [illegible] این احوال شخص [illegible] سفارت از جانب

[illegible] حکم [illegible] علیم [illegible]

بزرگ [illegible] بطول [illegible] موسوم [illegible] بغداد [illegible]

نقل [illegible] هنگام شام [illegible] از سران [illegible] صبح [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] و طرف [illegible] بزرگ [illegible] بعد از [illegible] بغداد [illegible] هنگام شام [illegible]

[illegible] حال [illegible] لشکر [illegible] الله [illegible] از عالم [illegible]

[illegible] بسیاری [illegible] لشکر [illegible] قلعه [illegible]

موکب [illegible] اثر [illegible] کوهنه [illegible] بعد [illegible] دیگر فرصت عبور نیافتند که پل [illegible] شکسته طاقت [illegible] در زیر پای [illegible] گردن [illegible] از دست داده

کیفیت فتح [illegible] موکب [illegible] گشته اما حضرت ظل اللهی [illegible] کرده [illegible] بر [illegible]

که در مقابل [illegible] و خطیره امامین همامین کاظمین علیه السلام پای [illegible] برسند [illegible] بود [illegible]

هنگام طلوع فجر [illegible] بغداد رسیده [illegible] [illegible] از [illegible]

بعد [illegible] جهان [illegible] را [illegible] رود [illegible] فوق [illegible] بغداد [illegible]

در [illegible] بغداد [illegible] مکان [illegible] شام [illegible] عازم [illegible]

رسیدند هرچند [illegible] مکان [illegible] [illegible] تایید الهی [illegible]

در [illegible] عالم [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

داده [illegible] و فرار [illegible] احمد پاشا [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] بغداد [illegible] احمد پاشا [illegible]

از اطراف [illegible] [illegible] لشکر [illegible]

مکان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible] رومیه [illegible]

[illegible] رومیه [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] سوار [illegible] و چند روز [illegible] قدم [illegible] از [illegible] با هر فرقه [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] هرچند [illegible] معلوم [illegible] دشمن [illegible] بر [illegible] مانند [illegible]

حرف [illegible] و غیرت [illegible] زبان [illegible] کرده [illegible]

در [illegible] اضطراب [illegible] طلب [illegible] کار [illegible] حال کرده [illegible] فتح [illegible] از آب

که [illegible] [illegible] ظفر [illegible] دیده [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] برف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] بغداد [illegible] شام [illegible] لشکر رومیه [illegible] مقام [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] رومی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] [illegible]

در [illegible] کاظمین علیه السلام [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] [illegible]

لشکریان قورا امواز برانها سوار کرده در وسط شط لشکر انداختند و همه جهه را مسدود نمودند که یک نفر از اردوی پاشا بیرون [illegible] و غیره تصرف نمودند کرده و در [illegible]

شیخ عبدالله شیخ المشایخ [illegible] و صاحب محبت [illegible] و صحبت [illegible] بغداد [illegible] و کامیاب گشته مقرر شد که [illegible] حویزه [illegible] العقاید

از راه حویزه [illegible] شیخ [illegible] امور [illegible] عبدالله [illegible] حاکم [illegible] خان [illegible] فارس [illegible] از در

[illegible] در آمده و [illegible] از اعراب [illegible] که مسکن شیخ احمد [illegible] حاکم [illegible]

مقتول و اموال او را غارت کرده [illegible] شیخ احمد [illegible] احکام و [illegible] حویزه و [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] و مفسد [illegible] وقایع [illegible] سلطان [illegible] بعد از [illegible]

دی [illegible] کتاب [illegible] و [illegible] خراسان [illegible] با [illegible]

[illegible] عالی [illegible] سپهدار [illegible] در سیوم شوال [illegible]

[illegible] کرده [illegible] را از [illegible]

[illegible] و [illegible] افواج [illegible]

و [illegible] سپهدار [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] کوکبه اردوی [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] و از جانب [illegible]

[illegible] از جانب احمد پاشا [illegible]

بعد ازین

سپهر [illegible] صفر [illegible] الوقت [illegible] و [illegible]

این احوال [illegible] عثمان پاشا [illegible] صدر اعظم سابق [illegible] با [illegible]

[illegible] احمد پاشا [illegible] کرده [illegible] عسکر [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] و [illegible] احمد [illegible]

[illegible] گشته پس افواج [illegible] جوق [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] افواج [illegible] بغداد [illegible]

و در اطراف [illegible] لشکر [illegible]

آتش [illegible] که [illegible] و [illegible] طرف [illegible]

[illegible] اطراف [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] عسکر [illegible]

[illegible] پایداری [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] سران [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

بتعیین رسید تا وقت چکر ترکی قول بزرک در سایه جناح او استوار شد بعلیه پروانجی سرکردکان جلادت کستر هوای ظفر از پرچم نیزه ابلکیه
نظم انکیخت و دور کشیده بران امر قدر نمون از مکان منور پیش امده سواره و پیاده یکدیکر سخت و هر کس بجنابی خود اب پا اعتبار الستی بر
القصه زبان حرب ودل ان طعن و ضرب از جانبکاه تا عصر بنک امتداد یافت چون موضع جنک را سمت شرقی و معسکر روتیه در جانب شرق افق
افتاده اب دجله در ان طرف مانده و موسم شدت تموز بود از یکطرف لشکر شده بصورت سوزت کرما و از یکطرف سپاه تعب و عطش که بجنابی مایه کین بود اشتعال
داد که حوت در سنو فلک بر اب و عمل الثور بر لشکری بی شمار از غبره فاکرتا بی شیه ستور تورشید تا با مشوش میه که لوا ب الشمس آتش میه پنهان اقتاب
اتش فروختی که تا کس تابان بر دامن کوختی چو مرغی شدی در هوا تو بزنا برخی بش کوختی بال پر چون خاک کباب انداخت بی سر کوه جوشید لبریز
سمندر کزان آتش افروختی اکر سوی اب بی سوختی القصه جنود بیجال در جنبی که با فوج پیادکان در سر بطریس مشغول کیر و دار بودند هوا نفر از پیادکان
روتیه در زیر پای و دست انشهب بی تین ستام الحضرت در آمده چرخ سنو تور شد و اندازی بنجا طر رسید و مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای الحضرت
دارا دراب سکندری پیشتر پس جا کاکرده بدستکیری نامید و وقت داری زالفی اقبال سوار و متوجه کارزار کشته چون شعله طلب بر شراره مهر کینه
در میان ان جهان لشکر بشت بجور شید انور در برابر فوج اخضر ظاهر بود شهود دیده رونیه کشته دیدند که خدیو کجرا بر پشت سمند آتش مشرد در برتی نابیده کرم
ستیز کشته در اطراف الحضرت الحضرت بجا کردند اما حفظ الهی سپرداری و عنایت باری نکهداری نمو کرندی بدان مقدس نرسید و خدیو همایون فیروز از جای
و سفینه عرش بیا دیگ قوائم با دپای بحر برزد و زبیه آتش و دریای برد شتاب لو چند نفر از سواران رونیه را از خانه زین بخوی لست جان انشانی
تمای هلاک افکنده یکنفر را نیزه زدند که مرد و مرکب هر دو لصدمه ضرب الحضرت بسیر طمیع ابرش پوش نادر کشی کرده بر مرکب بانو بکر از نخوش
خواهم بو پاره سپردر آمد جنیبت کش از جنابت خاص پیش آورده الحضرت با قدم رضوان جشم رکاب کذارده سوار کشته چون نوایر عطش التهاب
افکن جان سوز را شبات و طاقت سپاه چون طاقت سپاه از فرط تشنکی بتاب بو غلطیده اب کرمون خرام الحضرت تیز علاوه کشته دیگران
شد که عکر سرور کشورستان داری را از نظم کاری و کل اقبالش را در کلشن جو رنک جهانی موسم خاری رسیده و تمام هنجار از دست داوند تن

زمین سکه ویب تقیب آن مرتع منظرتر از ضبط و نظم لشکر جا بزند دست بار راشت خدیو کردون شکوه اما جار از مشاهده اجمال جنک کیران عطف عنان
کرده کس فرستادند که از روی باهت دادن قلعه جات ارا فرار نکهداری کنند و بعوض یکباب بهتر قلعه بکذارند و در ان معرکه جمعی از دو امرا
انرا با دل ما کرده مخوطات بان دریای آتش نهنکوجه نیش فنا کشته و برخی دیکر را چنانچه باد خشک بزنان افسرده بلب جیحون روان کشته
دست انداز بران رند و کاشته منعش لشکر بسیار جهت و هزار نفر از سوار ان لشکر و پیادکان الفنکی عرصه تلف کشته و عده از بنجاه همایت تیر بقرف در میدان
جمعی در دست شیر و جمعه لنجر با مانع افکار کم کرده و در بهر بزرک لله عرسشند چون پیش از وقت کمیتواز رونیه کر کیخیه به بغداد و بجز بردند جمعی از قلعه کیان
بر امد و جسر قلعه را که بجلو متصل قطع و جمعی در جانب غربه قلعه جات اکف اقامت و تشخیص راه عبور بر اب بسته دیده و حقیقت را از اجملکه و حته با عاش علی نظر
بی ابرام و سلامی شیخ وا ده فرامی محوطه یکان نه فرصت بستند سر لشکر بعد از این قلعه وارد بغداد و سر روز کشت کهیر ... یامیر کرکری اقامت
کی ... بعد از ورود و بیرون ابواب مشاوره بر روی سران و سرکردکان لشکر کشود فرمود که این شکست امری بمقدر و در پرده غیب بود
رشته مقدر بر ان چهد و از حکم قضا نتوان رنجید چنانکه حقی کوید بیرون کرکند بخت دولت هر زمانه بکیرم جهان را کر زمانه بکرم مسلک دولت و مرتبت
من سرو شف انیل هر نوبت میکیا با تقای شف عیب عقید و صدوره انست که خیر ان سیه بختی از خدای که دارد در مسلک با یکی
اشارت از کین کذاری ... بشارت ... پس الحضرت با اخلاص بی پایان
فاتحه خوانده از جمیع صواب واکسیر هیا جواد بن عرصه تلف تاراج شده ... در باب سر انجام امور
با طراف ممالک ... آمد و تیر با کذاری ارکان و کرما ... احکام صاحب اندیشه ...
بجهت ... کرما ... بعد از ... و در زوال مکرمت ... امیر ... بیک
حضرت ... سپاه خراسان ... شده ... جمعی سردار ... احکام فراوان
و اموال و ذخیره و ... لشکر ... و تابع ... در ... حاضر شده ... مصروف

بصیت حدود و قندهار ریگوالی و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان در ترتیب نامیه و کار امور شه رکاب خدیو ثریا جناب بوده وارد اردوی نصرت اشتمال گردند و چون

بقا برای کوچانیدن ایل افشار اردوی و نداکر ایشان صد هزار کس ما در نفوس کار متلاف موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشاریه و الوار فیلی و اکراد اردلان

بسبب آنکه کار در سمت عراق التیام افتاده تخلیه حدود از ایلات و احشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود بتعویق انداخته عازم همدان و در بیست و دوم

ماه صفر والی آن خطه نزهت بنیان گشته و معادل چهل و یک هزار کس ما برای تجدید اوضاع و جبر نقصان ادوات دسته دسته جوقه جوقه بجنود مسعود از خزانه آن

مکرمت شیمه جیب و دامان ایشان از نقود عنایات مالامال و هر یک را که اسب ده تومانی از افتاده شده بود اسب تومانی عطا و همچنین از استر و شتر و جبه در

و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و پاتابه و آلات حرب و اسباب سفر نعل و میخ و دواب و جزئیات دیگر که بر دوش فرمان و همدستی قدر از ممالک محروسه روز بروز وارد میشد

فیمابین افکرده جلادت پرور بعد قسمت انقسام و در عرض شصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فرادی

اثر و افواج حمیت سیر در میعاد مقرر و متعاقب و متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بهجز خار پیوندد وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر

شوکت اثر گشتند از سوانح حیرت افزا آنکه در ایام توقف موکب در همدان ابو فرح پوست که تیمور پاشای ملی حاکم وان بعد از سنوح واقعه بغداد از جانب

سر عسکر با افواجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته از سمت قراجه داغ و توسن جلادت جلوه دلگه تبریز با مشحون ماموره و بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور

در صدد تخلیه قلعه و شهر تبریز در آمده آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیک نایب تبریز بمانعت کوچ انجمه بود مفید نیفتاده شهر را خالی و اظهار رضا فرمایا و بید یکدیگر

لطفعلی بیک از فرط نایم با معدودی از افشاریه و ملازمان خراسان همراه داشت در شهر بند حیرت اسیر بعد چون صیانت قلعه و شهر با آن جمع قلیل در خور امکان جو

نیافت ناچار با اتباع بسمت مراغه رفت تا عبد الرزاق بیک مقدم که در آن اوان از جانب آنحضرت حاکم المملکت بود در بر ردی لطفعلی بیک را بسته راه

... بیگ عازم ضیافت گشته حقیقت حال را بالعرض ... رسانید پس از موقف منصوری قطب دار المرز و انجم ... ماور و ... تاش بیک قرخلو عم الحباب

و درابیورد ملبو و ... وسرداری دار المرز و آیات ... سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان به سر ... گیلان و بسیاری از ملازمان

در بهمن ... گشته از معسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل دار المرز متواری شده بودند بموجب امر ... برت اوله در ارای این

...

برابطال بزه شکنی اما بنابر عدت لشکر در تنگنای معبر افواج کواکب در اشتزار جاده مدارات تنگنا ورود نموده گذشت و همه سپه آرای سپهدار روز کینی فروز پیش از بروز گرگ
فیروز چو گرده ظفر روی برگشت و آن تیر جهان افروز سپهر گرد مسند آن و همجا مانند ظفر به پیش لشکر نصرت اثر بود بر انجام رای آفتاب پیوند برافراز
تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود نمود به تحقیق ملاحظه فرمود اندریای لشکر را که در کنار آب بیله بر اوج سپهر نیلگون موج میزد در نظاره انقلاب
و خیام رفیع و قباب با حباب نگون ایشان را بحر پر انقلاب دیده و دانسته و گروه از همان غبار دیدگاه به برج فیروز که بر سیه اشتباه و وصول خصم که
از غلبه خصم اضطراب دست از عنان و پا از رکاب گشته و جمع بر سپه یر شب توسن گریزانده اند دیگر آنکه خون آشام بشاره عظمت جلوه ریز رقیب ارتفاع آب
آنکه تیغ فرخ ایشان از آفتاب و سرو نزده بسیار و حشر بر سپاه برست و روند و جمیع احمال و اثقال و خیام و اسباب انیقه جای بجای بضبط در آمد
دیر آنکه و شبانروز به اوحی رعد ببای و وادی طلب رقم و رسای بوادی تعب معجزه مالک نظاره و مهار شده اند آسایش گزین خیام و
و سایه نشین شاد روان استراحت کشید و بعد از دو روز در آن مکان خبر عزت افزای طلیعه [illegible] بجمیع [illegible] از عرض راه تعرض [illegible] رسید
تسبیط انتقال لشکر فیروز [illegible] در ضمن [illegible] صادر [illegible] اتفاق [illegible] شده [illegible] بعد [illegible] بار [illegible] رسید
بلشکر روم مامور گشته [illegible] گشته بود [illegible] چون [illegible] از [illegible] لابد [illegible] و از آنجا
برای [illegible] باقدام امیدواری [illegible] فیروز [illegible] در [illegible] فراز [illegible]
با و از در [illegible] نوازی برآمده بابایت کوه کیلویه [illegible] دادند و بعد از معاودت موکب [illegible] آن روسیاه در [illegible]
شاهی با [illegible] نمایان کار تیغ سیه تاب [illegible] شادی [illegible] در جنگ [illegible] و همدانت [illegible] و مقصد [illegible]
شده موجب [illegible] کوکب [illegible] حقیقت [illegible] الغرض [illegible] رسید اگرچه [illegible] چند روزی [illegible] اقبال [illegible] لشکر [illegible]
جهان گشا از [illegible] تیر جهانتاب لطف خسروانه و در ذره پروری [illegible] خورشید علم و فروغ بخش [illegible] اقبال [illegible] عالم [illegible]
تیرو [illegible] کوه کیلویه و شوشتر و دزفول [illegible] بعد از [illegible] امیر [illegible] کوه کیلویه [illegible]

الغرض

برکات [illegible] برای آنکه [illegible] شد [illegible] سپه [illegible] که [illegible] بر [illegible] داری [illegible]
بکوه کیلویه یقین [illegible] در حینی که [illegible] با [illegible] عزم [illegible] و [illegible] شده [illegible] گریخته [illegible] و [illegible]
با [illegible] روم [illegible] گشته [illegible] فارس و شوشتر و [illegible] هوای [illegible] و [illegible]
[illegible] عازم [illegible] اگرچه در [illegible] که [illegible] بار [illegible] و [illegible] از [illegible]
در [illegible] و ظهور این امر [illegible] بیت [illegible] قوی [illegible] موجب [illegible] گردد
چون وقوع این کار [illegible] دل [illegible] خاطر [illegible] وحش [illegible] و [illegible]
و [illegible] عزم [illegible] متوکل علی الله [illegible] روز [illegible]
[illegible] کرده در [illegible] گشته [illegible] روز [illegible] خادری [illegible] عیوق [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] قلعه گرگوک [illegible] صفوف ظفر [illegible]
[illegible] گرگوک [illegible] فتح [illegible] سال [illegible] و [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] رسید [illegible] نظم [illegible] عزم [illegible] روم [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] عالم [illegible] آفرین [illegible] گشت [illegible] لشکر [illegible] چنین
دستگاهی [illegible] که کس این رسم [illegible] ندیده [illegible] لشکر [illegible] بعد از معاودت [illegible]
[illegible] قلعه گرگوک [illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible] خندق
استوار [illegible] صحبت [illegible] از [illegible] و [illegible] لشکر [illegible] جنگ [illegible]
دست [illegible] بی [illegible] جنگ [illegible] شیر [illegible] بیرون تا حق [illegible] گرگین [illegible]

ورسد ... چنین ... [illegible] ... اورد ... تا ... گوی ... [illegible]

ارزن الروم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... بعد از این ... [illegible]

[illegible]

اورده شکسته در معین کرده ارکب قمر اوج و فلک چشم مهره مار گزیده و کرد و غبار عرصه کارزار روی سپهر بنفش چهره را تیره ساخته بود طلیعه رایت نصرت آیت کرد فیروز

و سپاهی شکرش از دو دست آن دلاور بدر جهان صمصه رقه یولج اللیل فی النهار کوه هر چند که وصول لوکبه عسکر رسیده جنان نیغ بجد

در مردانه هنگام دلیر مهوکه تنور دستبرد بالیت موحب دیلیبار زیسته و شرفه حافظ داده ظفر اثر کرده دید اول [illegible] زبان را چه سنان مهیب تبرک کردکه

توسنای چشم گرگ حضرت بمعنی را این مدعا داشته حنود غیبی بات آمدند و جهان اردو که زبان ظفر گشته بعد قتلین بنشین بیغ سرخ رسید بود

و صعوبت مردانه و صمدها دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف روز ملیا ارشان بر آشفته تعقب سر عسکر رسیده زمین بود و اهمال در احوال سر عسکر

آنکه هوس تسکیر بران کشت القلعه راه بیابانی سر عسکر زد که شهنشه سر عسکر که کمال شوکت و شان در خدمت روان می آمد تا جار جنت رفته

سوار و عازم فرار کردید که دیگر انهاکین و میلاد عرصه کین متعاقب رسیده باشد درا و کشیده در حضرت فضل الکلی بعد ازو رد و بعد یونه ...

بادفرا ابد از جنین کروه فلسای در بنده و مورد حشمه بود که بعد از ظهور آثار آن گشت سر راه بر آن تنبیه نبدند ماموری بیراز و حاجب گلهم اکی حشمه

و سر و سینه را نقم حواله کاتیغ و سنان حشیه و نصرت بفرمان زاکرده عرصه شمشیر و سواران زنده دستگیر ... بستور عقد بر کرد سر عسکر را دریغا ...

نصرت اعتصام نام کراه ازو بد کرسی که نمکند و سرش را بر سر دار ... مظهر معنی سرداری شت و جمیع اردوی ... و احمال و اثقال ...

و خزانه ... بتصرف لشکر نصرت اثر در آمد و چون امرا و سران ... لشکر سران لازم بود سر عسکر را بخشش ... حضرت عبدالکریم ...

تا می عسکر ... که از کرشما ... که بود با بخت ... حشمه و بود در مملکت روم مدون ... و از ... بار ... و ... ...

مظفر و کامران عطف عنان کرده ... چاوش ... ... با جمعی ... هر دو ... در ... ... جنگ ... از دو ... ...

و کر هادی ... را بحیط ضبط در آورده راه و ذخیره را از اطراف ... قلعه گیان سدود ... منتظر ... ... چون ... ... برا ...

و ساحت ملک از دشمن بهره ... شده ... که ... رو ... جلادت ... بود ... ... عازم ... ... جریده

و سپاهی ... ... عازم گشته بعد از ورود ... ... خبر رسید که ... بجهد و وصول خبر ... ... گذار

دیباله ارفع والا

دیباله ارفع ... را ... کرده ... نشانیده لطفیه ... که از ... در ان هنگام ... قلعه ... وقف داشت و ... قلعه الطرف که چون بحر

صورت تحقیق یافت عنان ... قرار ... ... داده ازان ... وارد ... گشته ... اختلاط ... ...

معروض ... منفصل این مجمل ... که ... بعد ... بر گشته بعزم ... در نهایت استبداد بر افراشت ... ...

انشای ... کرده ... ... در قول ... مقتضای ... ... قاسم ... احوال ... ...

اظهار نفاق کرده ... در قول عازم ... ... با شماره ... ... قاسم ... روانه ... بعد از چند روز ... ...

اورا با ... مدت ... محبوس کرده و ابو الفتح خان ... سابق ... ... فرستاده ... مقدم او ...

شمرده ... گاه ... ظاهر ... غافل از ... ... این موارد ... بیرون ... و سپاه ... این خیال

خام ... که ... ... اعراب ... ... بالا و سر ... ... بیعت ... و او ... رسیده ...

بر او رسیده ... و کروه ... شیخ ... اکثر ... شیراز کرده ... با جمعی ... و غیره که عدد ...

... نفر ... بعد ... مغلوب ... بعد از ... که در قلعه ... اب و ذخیره عاجز شده طالب ...

گشت ... احمد ... بالضروره با ... ... دیگر ... بالفعل تاراج ... ... قاسم ... ...

بنادر ... و اتفاق ... شیخ احمد ... و شیخ جباره که روسای القوم بوده اند ... ... رفته ... اتحاد ...

با جمعه عدد لشکر ... بده هزار رسید ... وصول اخبار ... چون ... قلعه ... ... احمد حسین خان ... ...

سرداری ... و جنبه مفسدین ... و ... ... و غیره ... ...

... قاین ... که ... ... فارس ... روسای ... تعین ... هزار ... ...

... هنگام ... روانه فارس ... ... که ... جنت ... صاحب ... ...

کرده گیتی به کام و صنوبر کم خشم در [illegible] شب جمعیت [illegible] پیکر [illegible] شده بموقع آن [illegible] رایات جهان گشا از منزل [illegible] عازم [illegible] ابی کرمان

اندرز [illegible] افغانان فیض بسیار شده بود و در [illegible] بابا خان نظر [illegible] سپهر [illegible] رسید که بعد از ورود [illegible] گنجه

[illegible] که شاید [illegible] عزم مقابله [illegible] کرده چون [illegible] از [illegible] میان که در [illegible] واقع شده [illegible] خود [illegible] جهان

[illegible] واقع شده که کرمان لشکر [illegible] از باب [illegible] حقه [illegible] جواب باز [illegible]

[illegible] صبح [illegible] بابا خان [illegible] مقصد [illegible] [illegible] راه [illegible]

و موکب جهان گشا از [illegible] عازم [illegible] لشکر قدیم [illegible]

موکب [illegible] اطراف [illegible] منزل [illegible] قرار و مقام استقرار [illegible] نظر [illegible] احمد پاشا بعد از سه روز [illegible]

اعتذار [illegible] استقرار [illegible] کفالت [illegible]

[illegible] بعد از تکرار [illegible] این [illegible] خود [illegible]

در [illegible] احمد پاشا [illegible] پاشا [illegible]

وقوع [illegible] خود [illegible] این دولت [illegible] کرد اگرچه [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] بغداد [illegible] از [illegible]

[illegible] عراق [illegible] اگرچه [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] طواف [illegible]

[illegible]

[illegible]

رایات جهان گشا [illegible] از [illegible] عازم [illegible] روانه [illegible] چون [illegible]

[illegible] شده [illegible] از جانب [illegible] ضبط [illegible]

و [illegible] این [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] از [illegible] رو [illegible] روانه [illegible] از [illegible]

[illegible] روز دیگر طرف صبح [illegible] سردار [illegible]

[illegible] در مقام [illegible]

[illegible] خبر رسید که [illegible] موکب [illegible]

[illegible] روز دیگر [illegible] فیروزه [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] ایام [illegible]

[illegible] از راه [illegible]

[illegible] موکب [illegible] خبر رسید که [illegible]

حکومت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] بعد [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] چون [illegible]

موکب [illegible] سوای دیگر [illegible] تا که گویا [illegible] الفتح [illegible] سردار منصور کرده [illegible]
در ستیزه و قدرت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان جاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور بر لشکر منصور بسته [illegible]
توقف و صحبتها با عزم رزم و اعلای لوای جهانگیر گروه [illegible] مریخ صولت نیزه داران سماک سطوت [illegible]
سواران آتش [illegible] بهرام کین و تفنگچیان [illegible] کوه به یورش مامور شده [illegible] بموجب [illegible] از دو طرف
کین افروخته [illegible] آتش که سیل [illegible] آهنگ صعود کوه [illegible] تفنگچیان قهار از فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ [illegible]
ابر بهاری در [illegible] کوهساری تصور کرده [illegible] قدم [illegible] و بپای استقلال [illegible] قلعه [illegible] کامل [illegible]
شور و شین اشتغال [illegible] تا هنگامی که [illegible] لشکر نصرت اثر [illegible] بالای کوه بر آمده [illegible]
که توسن [illegible] طی شده [illegible] ابن المقفع [illegible] وا که [illegible] چون [illegible]
[illegible] از راه [illegible] و جمعی [illegible] و فتح [illegible] در رزدن [illegible] سپاه [illegible]
از قصه تیغ و دست [illegible] کشیدند چون [illegible] بدر رفته بود هنگام شام [illegible] مقام کرده [illegible]
فرار [illegible] از فراز کوه [illegible] اضطرار [illegible] تمامی [illegible] و از گریوه [illegible] گشته و جمیع اسباب [illegible]
آن فتنه جو [illegible] لشکر [illegible] سردار را با توپچی [illegible] مامور شده [illegible] جمله [illegible]
از آن [illegible] کشیده [illegible] از راه [illegible] دارد شیراز [illegible] در شیراز [illegible] از راه
جهرم عازم [illegible] گشته سردار [illegible] بعد وارد شیراز [illegible] احمال و اثقال [illegible] با جبا [illegible] و آذوقه وافر در قلعه شیراز [illegible]
و بلوچ [illegible] که در [illegible] از باب [illegible] قلعه [illegible] تسلیم [illegible] احمد [illegible] با مردان [illegible] مقصد [illegible]
مرخص [illegible] سردار [illegible] جمعیت [illegible] عزم [illegible]

[illegible]

لیکن بعد [illegible] سوار [illegible] فرستاده [illegible] بار [illegible] جام [illegible]
[illegible] سردار [illegible] روانه [illegible]
بعد [illegible] منزل [illegible] شیراز [illegible] چپاول [illegible] بوکب [illegible]
[illegible] سردار [illegible] شده [illegible] سردار [illegible] جهرم [illegible] عازم [illegible]
[illegible] شد سردار نیز [illegible] وارد [illegible] بهر [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] قلعه [illegible] شیراز [illegible] سوار [illegible]
[illegible] با فارس [illegible] طالب [illegible] فارس [illegible] عزم [illegible]
[illegible] از راه [illegible] در آن اوان [illegible] رضا [illegible] از عراق [illegible] مامور [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] سردار [illegible] [illegible] در چهار دهم شوال [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] بعزم [illegible]
[illegible] قدم [illegible] ابر بهاری [illegible] از این [illegible]
[illegible] کمر [illegible] از [illegible] فتح [illegible] لاله [illegible]
[illegible] صبا و شمال [illegible] قرار [illegible] دلیران [illegible] لشکر [illegible]
از [illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible] دار [illegible]
[illegible] احمد [illegible] از جناب [illegible] صبح [illegible]
[illegible] اولیای دولت [illegible] فتح [illegible] صبح [illegible]

میگذرانید الحمد لله فتح و ضبط مهام نورستان و بنادر و فارس و کرمان را بالطاف ملک التجار سردار [illegible] و اتمام مهام محمد تقی شیخ [illegible] با دخول میرزا [illegible]

و نمانده است باستقلال [illegible] افزایی [illegible] سربلندی [illegible] خاطر [illegible] اتمام امور [illegible]

[illegible] که در تصرف [illegible] نفرت [illegible] از خط شیراز [illegible] و در منزل [illegible] من محال [illegible]

[illegible] و وارد [illegible] و ولادت [illegible] بهادر شاه [illegible] اجلال شاهزاده میرزای خلف [illegible]

پانصد [illegible] مطابق [illegible] العبد ازالعف [illegible] از بطن مطهر [illegible] سرادق سلطنت [illegible] حکم [illegible] شاه [illegible] حسین قدم

[illegible] و [illegible] نسیم [illegible] این [illegible] و [illegible] رنگها [illegible] و شکوفه‌های [illegible] در حدایق [illegible] شکفته گشت و مؤلف این

تاریخ در حین وصول این نوید [illegible] در حضور [illegible] مستقبل حال فرخنده [illegible] بعزتان مجید [illegible]

[illegible] که وکذالک مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس

لا یعلمون [illegible] لفظ آیه مبارکه [illegible] و از منزل [illegible] در کمال [illegible]

کوکبه جهانگشا [illegible] و [illegible] العظما [illegible] میدان [illegible] و [illegible] بازار [illegible] ارم [illegible] از دروازه [illegible]

[illegible] و آذین بندی [illegible] کشیدند و اهل نغمه و ارباب طرب [illegible] در هر جا مشغول [illegible] در [illegible] بازار [illegible]

و در همان [illegible] عبد الکریم افندی [illegible] رسید [illegible] و [illegible]

[illegible] با [illegible] بدر [illegible] العظما [illegible] مقدس [illegible] مضمون [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] و [illegible] و صلح [illegible] معتمدی [illegible]

[illegible] و [illegible] مصلحت [illegible] السلام [illegible] الله [illegible]

جهانگشا را از این [illegible] دوستی [illegible] نمایند [illegible]

[illegible]

[illegible] و بدون [illegible] پوست برای اتمام [illegible] افندی [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] اگر [illegible] و [illegible] رسیده [illegible]

و چون قبل از این که [illegible] و [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] که [illegible] از جانب [illegible] وارد [illegible]

[illegible] و [illegible] شیخ [illegible]

بعد از انتظام امور [illegible]

[illegible] عزیمت [illegible] سردار [illegible]

و [illegible] بعد از انجام کار [illegible] قلعه [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] اعراب [illegible] قلعه [illegible] سردار [illegible]

[illegible] الشیخ احمد [illegible] سردار [illegible]

قلعه [illegible] و چون [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] و [illegible] امور [illegible] سردار [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] قلعه [illegible] سردار [illegible] قلعه [illegible]

و [illegible] روانه [illegible] سردار [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] قلعه [illegible] و از آنجا [illegible]

[illegible] اعراب [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] سردار [illegible]

بود و انشا اصفهان ساخته ... حضرت ظل اللهی از قصبات ... افواض عین فرمود منظور نظر عنایت و صاحب ممالک و ولایت گشته بعهد در اول ... که عزیمت

تعیین گردید و ... بنیابت گروه ... یقین گشته ... جمشید در ... کتابان ... باد شمرده ... فرموده که اکر ... مصدر خدمات ...

چشمهای ... گردید این او ... خلاف شد او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده ... شد در این وقت که این ... و ... از اظهار ... بعد از

با نشانها باشاره ... در ... ابو عبده و وعده ... اورا عبرة للناظرین از جمله ... چون از ... مولای

... بوی خراب عمل ... دیده و ... قدم براه عدم گذاشت ... سبز ... موکب ... از

و چون ... که ... پا ... که در آن ... حاکم ... فرمان ... ادای ... و در ... که ...

خاطر ... عمل ... گشتار ... از راه ... و ... همگان ... رسیدند ...

و در ... عازم ... در ... چون ... احمد ... که با فرامین ... برای ... با ... حکم ...

... در ... مسعود ... برده ... نقش ... در ...

خان ... با ... حکام ... و مقدم و ... در ...

در آن ناحیه ... ضرع و ... صدر صدور ... و چون ... در ...

در ... از راه ... ارتحال ... فرموده ... حکام ... حکام ... جمعیت ان ...

از ... جلو ... معین ... در ... حکم و ... که ... اختیار ... شمال ...

... ربیع الاول ... اردبیل ... موکب ... در ... بیع ... افغانان ... کرده ... بعد از

... باردبیل ... از جانب ... عساکر ... مقرر ... موقوف ...

... قزاق ... فرستاده ... طلب ... از ... رفع ...

دار ... [illegible]

و از خارج که ... فرستاده ... آثار رسیده ... نظر کرده و ... بان ... ذکر ... قیصری ...

... را ... گفتگو ... و ... جا ... سعی کسنده بر ... این گفتگو ... عساکر ... دیگر جای ... قلاع

... قرب ... هجوم ... نصایح ... پذیر ... از ... معنون ... اسم ...

قانون ... اصلا ... لکری ... از ... ولایت شیروان ... در ...

... سرخای لکری ... سرخای حاصل ... سردار ...

... که ... شیروان ... تصرف کرده ... احمد ...

... مردم زند ... قدم زند ... شمال ... شیروان ...

فتح الباب ... ربیع الاول ... در ... سرخای ...

... گرده ... دا ... بر ...

... سعد ... اردبیل ... سیده ...

مواضع ...

... شهر ... بر ... و چون بعد ...

و ... فارس ... صادر ... فارس ...

... اند ... احوال ... سرخای ...

... در ...

... و مقام سرخای ... مغرور ... اضطراب ...

و ... مع القصه با ... عوالی ... از رزم ... و بسیاری ... کرده ... که ... روز بعد از ... کشت ...

الشکر ... بعزم ... سرخای ... و بعد از انجام آن مقید ... و ... از راه ... روانه ... سابق

سرداری ... و سپهسالاری آن نواحی ... در ... که سرخای در موضع ...

واقع است سردار جنگ کرده ... روانه ... شد ... این اجمال ... سرخای ... از ... و غیره ...

قبول ... [illegible] ... و دارالفتح ... و مخالفت ... از ...

... سرخای ... [illegible] ...

در عسکر سرخای ... سردار ... سرخای ... جمعی از ...

... از کثیر ... سردار ... [illegible] ...

سپاه سردار با جمعیت ... چون ... سرخای ...

... و ... [illegible] ...

حضرت ظل اللهی ... رسیده ...

سلک ... سرخای ...

... سرخای ...

... سرخای ...

... [illegible] ...

صبح ... جمعی ... از ... و ...

بخانه ...

بجانب ... قدم ... صبر ... لشکر ... سرخای ...

آهنگ نزول کرده موکب ... از ... سرخای ... کرده

بحکم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... سرخای ...

... سرخای ...

... سرخای ...

... [illegible] ...

... سرخای ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و کمینه سرحدی و ایالت بود آنچه در باطن و ظاهر موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاص فولادخان را بدعا داد که ای خان شمس آل
حاضر گشته داخل آستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته منصب عالیجاه یاشی یافت و خلاع فاخره سربلندی یافت و متعهد
خدمت و مستدعی خدمت و عفو تقصیرات آن سرزمین گردید چون حضور میمنت در دیار کابل وصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور [illegible]
بود و کار سرحدی برقرار آن آن بقعه که محصور و محفوظ زنند بعد از کشیده که مال نوادی برآمد و حشم و غنیمت اعادی برآمد حشم شد جمعی از لشکر بیلاک کرده
است گرفتار بودند ذکور و اناث استحصال گشتند و در قلم عفو جرائم آنام اهل فرق کشیده مرخص تمام گردیدند و بعد از رد و بدل احتیاط اراده داشت
معلوم شد که لشکر بدانجا سر کشیده بیش از حد بل رد شده برکه بعد کعبه مرصوص گشته قلعه سفاق کرده اند برکت الله آن روز در آن رفع
فرموده آمده بکنج گردان حوزه اسباب بل ز آن ما دانسته نادر غیب ببرکمال استواری برافراشته انواع منصوره در آن رفیع مالامال بعیوب شد هنگام
شام که مهر زرین لوا از رنوس فلک گرد آن جهان گشت بسیار از انجم کرکبه عبور در دروازه کوه نزدیک بود روز دیگر هنگام صبح که آفتاب
جهانتاب از مشرق کوه افق تیغ برکشید بعزم مشتاق آن کوه و صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه برافراز کوه رزین قرار گرفته جمعی از افغان
کوه بموضعی که زنان و نسوان اتفاق تحصن داشت روانه شتافتند و ان جماعت پای تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند و آنحضرت با جمعی از دلاوران
بهیئت فرار آن بود چشم و انبوه تمام جانب ایشان وحشت افزا و ادبار هولناک کرده بسیاری از آن جماعت را از شعاب جبال بمغاک هلاک جمعی کثیر اسیر گردیده
نمونه لشکر به اطفال شیرخواره و بخشش بسیار بود از فرط وحشت در میان آن قوم و ابتهال تمام جانب مرتکب گردیده بخود معتمد شمرده خورش پا بلقا قاف مرحمت گشتند
زنها خسرو شیر پیکر شنید از این قلعه بلند رفت سر منزل تریک شد چند بود کشور گیر عزم هم خاطر از بار و کوه فلک سر بزیر آمده منزل
گزیدند چون بیست و پنجم ماه شعبان گردید هشتمین آمدن از روی احتیاط از آن سلسله نقد رزدان امر فرمود بحد و در پوست که منزه از فروق از راه سنگچه
و مشاهد افغان البرز و داخل حصار شده روز دیگر آنحضرت از راه مختصر متوجه گشتند و در آن راه که عبور مسلوک که سرحدی در بعضی مواضع گرگره را
از سنگ و خشت و صاروج برافراخته بود آن راه گردید که پیاده بسیار برگ در کمال وحشت و خطر از آن مسلوک بود و در مشرح ارتفاع وصعود

[illegible]

سر شان ان را انحضرت بر آنحضرت ملتمس ساختند تمام آنکوه را پیاده طی کرده بمبهدستی مامن همت گرده از رهنشین سر در کمال اعتنای بسیج و عزم کنند در شوم
جمادی الاولی محل سوم تقویم ان من عمال قبله را از جوانب قسم فیروزی اهتمام مینمودند و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروزی که از عقب ملحق شدند از رهوی بر
بزرگ بنده در محروق که در شاخی میرود که سر فرازی داشت به پست شد و چون طهماسب قلی خان و سرداری شده اختصاص داشت بعد از شکست
سرخای خونخوار را تعقیب عازم گشته بود و عرض خان کم ابدالی را با فوجی از ابدالیان مامور کرده بودند و در جواب او در روز روز بعد از جنگ ملحق شده بود
منزل ... غضبه از طهور تیمرزای و لذت ... دیار ... سابق و ... مرزای برلو ... بقوام ... سر ... گرون ... رسیده ... که در حین کمی سرخای
از جنگ قلعه زیبای کنجه و تفلیس ... عزم و ... صحن ... تفلیس جمعی از عسکر عثمانیه حرکت کرده بادم و سرخای ... آمده و ...
مرز و بوم با فوجی از کرجیه جمعیت نموده عطف عنان کاخف ... سر ... رنجیده با تعب ... ازرو ... قبیل و پسیر ... جمعیت ... پذیرفته ...
خوش سازی ... نفلیس ... و ... زاده گان در ازاء این خدمت ... ملاحظه و انواع ... اصطناع بهره مند بود بعد از ...
از قبله ... سنجر ... لوای غرب افراخته در ... قلعه گنجه ... قلعه در ... چون از شوم
... سپهر ... بنیه لشکر ... فراغ حاصل شد در بیست ... جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه ... نموده با ...
از حسن ... ترتیب ... که بغرو ... با انواع ظفر ... عبور ... چهار شنبه ... جمادی الاخری ... کنجه ...
بهره ... که ... از ... بابات ... منصوب ... ماماک ...
شهر ... مقام ...
قلعه ... دیده ... روزد ... تا ... صد ...
خون ... تمام ... طرف ... قلعه ...
از جوانب ... مناره ... قلعه ... ... منار ... آغاز

کاندازی از جانب [illegible] منار [illegible] هدف گلولهٔ [illegible] آتش [illegible] بلند در عرض [illegible] روز با سطح زمین هموار گردید پس توپچیان [illegible]
منارهای [illegible] قلعه [illegible] توپهای [illegible] انداختن [illegible] افرازی [illegible]
بالا [illegible] این رزم [illegible] قابض ارواح گردند و [illegible] سر [illegible] کشیده بود از [illegible] باری [illegible]
بعد از آن حوالیهای بلند [illegible] منازل [illegible] بود در خارج شهر [illegible] برج [illegible] کشیده [illegible]
از همین [illegible] قامت [illegible] از برج قلعه [illegible] سر بلندی [illegible] توپ [illegible] عظیم
[illegible] منجنیق‌های گردون [illegible] منجنیق و خمپاره [illegible] و امطرنا علیهم حجارة [illegible] قرائت [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] از طرفین [illegible] میدان [illegible] سر [illegible] حصار [illegible]
آتش [illegible] بنیاد [illegible] از [illegible]
[illegible] نقب [illegible] باروت [illegible] شدند [illegible] برفراز این قلعه بلند [illegible]
[illegible] آتش [illegible] از [illegible] فلک [illegible]
[illegible] آتش [illegible] برج [illegible] از دحام [illegible]
[illegible] از مقام [illegible] آتش [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] قلعه [illegible]
از خارج [illegible] برج [illegible] از [illegible] نقب [illegible] سپاه [illegible]
نقب [illegible] آتش [illegible] سپاه [illegible] رسیده [illegible]
نقب [illegible] شدند [illegible] در [illegible]
[illegible] از قلعه بیرون [illegible] آتش [illegible] سپاه [illegible] با تیر و سنگ [illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

میدان [illegible] از [illegible] طرف [illegible] اگر [illegible] با [illegible] شد [illegible] از [illegible] سر [illegible] کوه
چون [illegible] رنج [illegible] بر سر [illegible] که [illegible] فلک [illegible]
وقت [illegible] که اگر [illegible] بسیاری از [illegible]
طرف [illegible] باران آتش [illegible] افلاک [illegible] که در [illegible] سر [illegible] توجه [illegible]
[illegible] شخصی [illegible] که در [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] شده [illegible]
و همین [illegible] سپاه [illegible] قلعه [illegible] توپ [illegible] خمپاره [illegible]
[illegible] از [illegible] برج [illegible] نقب [illegible] بود [illegible]
کوه از [illegible] طرف [illegible] سپاه [illegible] خمپاره [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سپاه [illegible] باران
[illegible] سپاه [illegible] خاک [illegible] برج [illegible] شرق و جنوب [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] دیوار [illegible] برج [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] عساکر [illegible] امید [illegible]
از [illegible] آتش [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] از [illegible] سپاه [illegible] قلعه [illegible]

صعوبت ... [illegible] ... چون شنیدند [illegible] ... عسکر کو

[illegible] ... عرض ... سلم ... صدق مقال ... [illegible] ... قبول ...

ایام ... [illegible] ... از اطاعت

در ضمیر ... [illegible] ... ایام ... افلاک

اقبال [illegible] ... زمین ... [illegible] ...

[illegible] ... جلال ... خارج ... [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... حکام ... [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible]

دیگر ... [illegible] ... لشکر ... [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

باشد و در باب انجام این امور تا استعمال و بدولت روز به بیان حقیقت حال که بیان شود شده کلاه تیر چون دست اهمال و تعلل او را کوی نا قیمت

کار را جهودی نیست این باب تکلیف و ایلات فرمان فرستاده که کسی به اداء در ایالت و ذوی حشمت شد بعد از آن روز منبعث به عهده خود مخصوص در آستین بوقوع پیوست

از این طرف فرمان اشرف حکام و ولات در ضمیمه و باد کوبه و شماخی تعیین رفته مقرر گردید که ایشان که در تعرض روسیه باشند جمیعا با هم یک جا در تفلیس با قلعه دولاق که

رئیس الدوله ممالک جانب تعرض و گرفتن سرداران روس به مدد آن سرحدات روانه روس شده مأمورین محمد و بر فرمان آنکه ضبط دادوستد و بعد از اینجا

انجمن ها چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامستحکم اتفاق افتاده و دست تسلط لشکر بیگانه به سرکوب حصار آن عنوان اشتهار یافته همت ملوکانه به تغییر مکان آن تعلق گرفته

بوقوف و وطیدی دیده ور است چهار نقطه در چهار فرسخی شماخی محل موسوم به قصبه که آب رود کرد که شهر قدیم واقع و بحسب مکان آن اعتبار عرض داده معین شد قرار یافته بپردازد

ملاحظه نباید مهمات ملکی و مهندسان دست اندیشه با تمام آن بنای جدید فرجام در دست اهتمام بازنده درازی کنگره دان حصن متین به عهده رسول شد

البروج چرخ برین ... و بحسن قلعه قدیم را که چنانچه بود ... ممکن تمکین ... و دارالملک حکام آنجا را قرار داده ... ناصر احب

... ارزم حسین ... بهره ... صدور ... فرستاد ... کرده ... بحسب الاوامر

و ... کرد ... متوکل ... در ... حکام آن ... کامل ...

جمعی کثیر بود عرضه ... خدمت ... اختصاص ... در باب ... عبدالله پاشا ... سرعسکر روم

... سرعسکر در ... ارزنة الروم ... عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم ... ارزنة الروم ... چند روزه

امداد ... سیل ... مسافت ... دام ... ارزنة الروم ... بعد از ورود ... ایام ... متوجه

با فوج ... سرعسکر ... و فوجی را از ... نواحی ... تعیین فرمود که ... عرق ... سرعسکر ... از ... متوجه

سرعسکر ... از ... اعراض ... غیرت ... جمعی ... مهمات ... بر ... صلاح ... کرد

چند نفر از ... سید طرق و ضبط ... موقع ... و فوجی ... در ... تفنگ ... کرده ...

که بین ... بمنزله آنجا ... دیگر ... سرکرده ... حکام ... حضرت ... سرکرده ... برای ... سرحد ... بجانب ...

نقیبان ... بعد از ... این امور ... کار ... روز ... نمودند ... ارزنة الروم ... در جوش ... بی

بیگران ... در ... منزل ... الکاء ... که ... سعید ... شهامت ... حکام ... عسکر روم و ... کرد

رو ... شدند ... پروردگار ... این خبر ... جماعت ... فوجی ... ارزنة الروم ... سرحد ... عازم ...

از روی ... مقرر ... رفته ... قلعه ... گشاده ... بعد از ورود ... گشت ... معلوم شد

... برای ... نقیب ... فرمود ... کار ... آنجا ... حضرت ... کرده ... بجای

... واقع ... جمعی ... حضرت ... با صف ... لشکر ... نور ... کار ...

... حال ... بر ... وقت ... بعد از ... حضرت ... در آن ... کوه ... فرود

... سپاه ... دادی ... کوه ... بر روی ... حکم ... عسکر ... جمع ...

فایده ... سرحد ... زور ... قوام ... عسکر ... غرق شده ... بهر ... حکمی ...

... گرده ... قلعه ... بر روی ... سرعسکر ... معلوم ... سرعسکر ... ارزنة الروم ...

سمت ... با ... عسکر ... عازم ... گردید ... ارض ... مقرر ... نجم ...

... کار ... جرج ... گرگ ... زر ... ادای ... غزو ... ارزن ... عسکر ... سماک و قبه افلاک

افراخت ... ذو ... قلعه ... علم ... عسکر ... وقت ...

... از ... قلعه ... حصار ... غارت ... بسنگ ... عسکر ... خود ... عسکر روم

... ساخته ... رسید ... حصار فرستاده ... از روی ... افغان ... تقبیه ... رزم ...

جابجا ساز آنکه ... دشمن شد که شاید ... از حصار رسید قلعه ... روم ... لشکر منصور کرده ... و چون ... فارس توقف آن عسکر ظفر اثر
برای ... جمیع ... از نیاز ... که ... قلعه ... و اطراف ... بمتاریس و خندق استوار کرده بودند لابد
... کشیده نقب ... سپرده ... ایشان شدند و بعد از آن ... آن ... قبعان ... نوبت کارزار
... و جادوگان باسیف ... صاعقه ... نظام ... تمامی ایشان ... رو ... بیرون ...
... و ارزن الروم ... بر ... و چون ... شب ... خلعت ... ایشان
... بجانب ... سپاه ... سه روز دیگر ... و تمامی آن نواحی ... تا فارس ...
... و مکتوب ... لشکر ... معروض ... گرفتار ... روز ... جنگ ...
... برقانون ... قلعه ... منصور ... قلعه ... مقصود ... عام ...
... از حصار ... بر ... بافرحش ... بارگاه ...
... ابرده ... نزول ... جبال ... ولایات ... ایروان ... از ... رزم ...
... آقا ... حاکم ... و باسرور ... چون نظر ...
... الحجار القدر ... البصر ... ضعف ... و ... حادثه ...
... ورست کرده باکثرت ... موافق ... و ... ذخیره ... کرده ...
... عازم ایروان شد و بعد ... عسکر روم ... معروف ...
... روانه ... و ... گرفتن ... بجانب ...
... ابرده ... چون ... رسیده ... آنکه ...

اورده مراد آقوده

ورده ... کوه ... در حین ... آن کوه ... ایروان ... عسکر ... برای ...
... عسکر ... ضعیف ... از ایشان عارض ... در ... قرار ... از
... دلیر ... گرفتار ... حضرت ظل اللهی که کوه ... جای ... لشکر ... بر بالای
... از عطا ... عسکر ... عزم ... تا نصف شب ... عسکر
... آنست در عالم ... که جانوری ... بامهابت ... در میان آن خیمه ...
... آنحضرت ... شیر صولت ... قضای گون ... آن جانور ... شروع ...
... تا پایه‌های جانور ... آنحضرت ... لشکری ... که در ... ایشان ...
... شیر افکن ... و ... سپاه ... و آن جانور ... پاس ...
... بر ... دشمن ... شب ... که ... طرف ... قلعه ایروان ...
... در رزم ... واقع شود ... از ... بعد از آن خواب ... خیمه ... بر ... خصم
... داری ... آن ... قلعه ... برآمده از ... روی ... قلعه گرفتند که ...
... لشکر ... نصرت اثر ... عسکر ... آغاز ... که ...
... که با انواع ... مهیا ... از ... شدند ... عساکر ...
... لشکر روم ... و ... گرده ... و ... دیگر ...
... قرار داد ... از دو طرف ... جنگ ... توپ و ... شهریار ...
... بالای ... عسکران ... خود ... که ... جانب ... نزول

همایون که بر سر قلب لشکر روم بود در حرکت آمده و تیغ‌های جوهردار برکشیدند و حکمت جراحت صفا بهرام کین تیپ گرامی اقبال ظفر قرین شهاب جرم
کف بر تیغ‌ها روی تل بلو تصرف کردند بشتابان پایداری قلب عسکر تبریز از صدمات توپ‌های گران در هم شکسته روی وادی انهزام آوردند که
نادر اجلاد آیین و تیره گذار ظفر قرین که در طرح و کمین مهیای کین بودند بانگ سر در روی زمین از آب و همین منعطف بودند ابواب جنگ
نوچی تبر بردی پیادگان در آمده آن صید وحشی بدام شاهد ظفر گرداند که کرده بر آن فتح درب پایبند که کار بجای رسید که یکنفر حرکت دادن
از نیکوی جنبش ... میان و ... لشکر ناکام ارتیب ... از عقب ایشان شتافتند در آن روز بجای هزار کس مقتولین در آن کرده عرصه
تیغ هلاک و اسیر خوم قزاک شدند و عبدالله پاشا سر عسکر با رستم نام قراچه بیگی معاد و بیری خان گرفتند و میان وردو جمعی از دامن ظفر
چنانکه عادت ارباب بسیار است آباد و ور ادخلند پاشای ناو آن با هم که ایشان از اسب در غلطیده سر گرفته بسنگ الله اکبر جان
گشته قرار و چون صید ... بسمل شده او را نزد لشکر گوش و تیغ بنظر رسانید و چون طالعش برمی فرزند آن بزرگ نا سازی کرده بود
بنوازش کامل سرافرازی یافت و سار مصطفی پاشای ورثه و ماند بکرارکه ... حضرت سلطان محمد خان پادشاه و بجا ردم حضار و اخا جلیل بیک
عیش عشرت غرا از اسب ... چون زخم کاری یافته بود درعرض راه وفات یافت که نعش او را بار وی ظفر قرین آوردند و قواعد ... از نفر دیگر
از پاشایان و میر میران بهمین نهج سر بر سر این ستیزه بر باد کنار شدند و تمامی توپخانه و قرا و احمال و اثقال و دواب و آلات و اسباب سر عسکر
لشکر بیش از حد و حساب ... که ... در ... و این ... در بیست و ششم شهر ... اتفاق افتاد ... تیمور پاشای ...
در اثنای اشتعال آتش جنگ ... لکر ... آسیب ... از جانب اوج ... لشکر ... غازم فرار شدند از عقبه ... اردوی جلال
اشرف سرداران ... گرفته ... از جنگ ... و ... از ... تیر و تفنگ ... در ... و ... هزار نفر از ایشان ... نیم
جان باز ... افتاده مرده و مجروح ... فرستاده الحاصل ... برای ضبط غنایم و تقسیم و عطای جواهر و عطایا ... در ... فیروزی
... و ... موسوم ... سر عسکر ... ذخیره ... مصطفی پاشا

نغفور ...

نقد ... با ... در ... و جمیع ... عرض ... را ... روانه ... و جمعی ... برای قتل این ... و آنها
فرستاده ... بسیج ... فتح و ظفر و ... بود ... که فیروزی ... از ... نهضت ... لشکر ظفر ... و ...
... الله ... بود ... فتح ... از ... پاشا ... از ... در ... قلعه
... شاه ... که ... از ... فتح ... قلعه ... ایشان
در بیان ... قلعه ... و ... آن چون ... و ... حصن حصین ... و ... قلعه ... چهار ...
در دست ... بحصول امری ... بدون سعی و طلب ... الملک ... کشیده ...
... از ... که ... باید ... تعمیر ... از ... که ...
... و ... کشتی ... در ... و ... از ... در ... این ... که ...
از ... برای ... در ... عسکر ... رسید ... پاشا
انجی ... پاشا ... با چند نفر از ... از ... ان ... این ... حضرت ... اللهی ... قبول ... عبد
خان ... همراه ... با ... بعد از وصول ... به ... و ... باره ...
با ... و جمیع ... برای ... شد ... که ... از ... در ... بعد از حصول این ...
... مقصد ... با ... عبد ... با ... و جمعی از ... قلعه ... خان ... از ...
... از ... که ... نعیم ... بعد ... از ... که ... و ... از ... و ... ستم ...
... خاص ... خاص ... الملک ... قریم ... عسکر ...
... بعد ... با ... پاشای ... در ... و ... ربیع الاول ... و ...

با عسکر ... ابراهیم و کرجی و لزکی و قزلباش ... سرداران ... عازم ... کوکلان ... احمد پاشا و ایروان در ...

ایروان جمعی ... که چون این ... پاشا ... [illegible] ... ربیع الثانی از ... قارص ...

لوای ... اقتدار ... قارص که معبر ارزن الروم ... احمد پاشا ... که در ...

ایروان ... کرده ... قارص ... قارص ... پاشا ... ارزن الروم ...

... و مزارع و توابع آن ... بعد از ... عسکر ... احمد پاشا ... تقصیر

منسوب ... [illegible] ... ارزن الروم ...

متعهد انجام این امور شد ... پاشا ... قارص و ارزن الروم ... کرده ... تعهد ... شرط ...

... [illegible] ... جزیره ... جهت ...

حضرت ... قاضی ارزن الروم ...

از ... قارص ... پاشا ... روانه ایروان ...

اگر چه ... قلعه ... شروع ... کرده ...

جمادی الاولی ... روانه دیار روم ... بحکم ...

... در ... صدر ... باشد و از ...

... از ... قلعه ... فوج ...

و حاکم در بند ... کامل ... در بند ...

... صدر ... اوقات ... در بند ... از کنار ...

... [illegible]

... [illegible] ...

مردکه ... مصلحت ... انهدام ... بعد از آن ...

بر روی کار ... ظهیر الدوله ... جاری ...

آن ... از ... اصفهان ... در خدمت ...

در ... عازم قارص ... انصراف ... میرزا ...

... [illegible] ... در ... قارص ...

... بعد از ... امور ... احمد ...

... از قارص ... باطن ... اعلی ...

... برای ... گرجستان ... در ...

و ... اسلام ... در ... جنگ ... عسکر ...

رسیده ... میرزا ... با جمعی ...

... میرزا ... ایشان ...

... گرجستان ... کرده ...

... گرجستان ...

در ... بعد از ... فتح ...

... برای ... تقصیر ...

در مقام اطاعت و بندگی [illegible] سرکردگان [illegible] معروض [illegible] و شش هزار [illegible] از ایشان [illegible] کوچانیده روانه [illegible]

نصرت [illegible] بعزم [illegible] قریم [illegible] عبدالله پاشا [illegible] کوپریلی [illegible]

منصوب و عازم [illegible] قیصری [illegible] قریم [illegible] از فرقه تاتاریه [illegible] از راه [illegible]

[illegible] ادرنه [illegible] اشکر [illegible] خواه [illegible]

[illegible] قریم [illegible] موقوف [illegible] بتیر اقبال [illegible]

[illegible] شمال [illegible] سلطان [illegible] آذربایجان [illegible] ایروان [illegible]

پادشاه [illegible] روم [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] عسکر [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] قریم [illegible] اسلام کرای [illegible] قیصری [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] اسلام کرای [illegible] عسکر [illegible]

[illegible] قیصری [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] عسکر [illegible] فرمان [illegible]

صدور این [illegible] از خان قریم [illegible] نصرت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] عسکر [illegible] قریم [illegible] قیصری [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] عازم [illegible]

[illegible]

کنده [illegible] جارو [illegible] دامن [illegible] عازم [illegible] نموده [illegible]

کوه البرز [illegible] باران [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] جبیل [illegible] با خود [illegible]

[illegible] از زمین [illegible] جبال [illegible] اسیر [illegible]

[illegible] عازم [illegible] وادی [illegible]

[illegible] قریم [illegible]

[illegible] اسلام کرای [illegible] قیصری [illegible]

در بند [illegible] منصوب [illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible] عبور [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] از راه [illegible] آمده [illegible]

[illegible] بخش [illegible]

[illegible] سردار [illegible]

[illegible] اردو [illegible]

[illegible]

و بر سر قیاض ... شمال بردند ... اما بامداد ... از دربند ... گذشتند ... محمد ولد ادهمی و از آنجا توقف ... [illegible]

و بیست ... [illegible] ... جمعی از ... قتل ... گرفتند و تمامی آن محال ... [illegible] ... لشکر فیروزی ... [illegible]

و روز دیگر از آنجا حرکت ... منزل ... همین ... قتل و ... [illegible] ... کنند که ... [illegible]

لیکن ... ادهمی ... از وصول ... منصور ... گشته ... [illegible] ... با اتباع خود ... [illegible]

همایون ... [illegible] ... از آنجا ... [illegible] ... در ... [illegible]

... [illegible] ... در ... [illegible] ... گرفته ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... دیگر ... [illegible] ... جای ... [illegible]

... [illegible] ... روز ... [illegible]

مکان ... منصور ... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... خود ... [illegible]

... خدیو ... چون ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

در سر آن اراده

در سر ... از ... آسمان ... منصور ... [illegible]

... [illegible] ... قاضی ... [illegible]

... [illegible] ... قاضی ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

از ... [illegible] ... فرستاده ... [illegible]

و ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... در بیان ... [illegible] ... موضع ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

از ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

عمده و زبده ممکنات با نظر بود قدسی اساس مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عز اصدار یافت که حکام و ارباب و قضاة و علما و اشراف و اعیان هر ولایت
در پنجاه هم صدی در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر مغور تبای حاضر شوند و بر حسب حکم قضا توقیع بنفاذ پیوست که تو ... تحت جلوه و در مغان هر روز گروه گروه
بهم می پیوندند و انواع و افراد رواق و منظر و سرای تربیت ... از چوب و نی برای خانان و ارباب لشکر با نظام تمام ما دل گشت و ... رفیع بخشان
در ساحات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب دادند و عمارت عالیه مشتمل بر حرمسرا و دیوانخانه که شایسته ... خدیو گیهان ... ایوان آباد شد برای نزول
آنحضرت با حجب و دل ... بایین قبه ... بر افراز ... در ابرت ... شد و انتظام امور ... فرمن روی دل ... عطف عنان فرموده
بعد از ورود ... قدسی ... معمودی از رواق ... از زاوی ... منزل ... روز ... قلعه ... شده
از آنجا در ... شهر ... صبای صحرای مغان ... جهان گشا ... و ... پایی ... موصل که از دولت خانه ... صبح ... اقدس
بهرامی عبد ... رکنه ... و نوفت ... ان ... شرف ... در ریاض و ... ولایات ... الحاق
آمدن کوه هر روز ... ازتفصیل ... اوج ... عید ... جمیع ... عدت ... تعصد ... نزار
میرسید در درگاه ... نظم ... پیرایش ... با ... بدرگاه جهان ... و ... مکنون ... اطراف ... ایات
کرده فرموده ... عباس ... و باد ... زاده ... در ... موجب ... باکس ... که ... در ... اند
بر ... ساطت بود ... از ... در این چند ... اولیم ... ولایات ... با ... ایران ... افق ... و ... خود ...
کردیم ... حالیا ... بیان ... ارکان ... سرو ... تبعیم ... بعد از ابلاغ این ... عرض کرده ...
نادر ... ملاحظه ... سرو ... امروز ... هی ... آنحضرت ... که ... با ... ان ... از ... خواهش
در ... تعزیت ... اعدا ... هر ... کم ... بردیم ... از ... در ... کردیم ... از ... سلطان
سر ... موت ... این ... و ... ارک ... بر ... و ... تاج و افسر و هوای سروری ... و ... نوع سلطنت ...

مرقوف دارند که ... رضای ... ظاهر و باطن ... اند ... باطن ... تا ... کر ... بلطف ... در ... گفتگو ... چون ... بصاعوا ... حضرت ... امام جعفر
وارد ... عارف حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده اند که سنه و روم و ترکستان ... قائلند و ایران
نقا ... این مذهب ... و ... اول ... شاه اسمعیل صفوی در ... بر صلاح ... دولت ... آن مذهب ... ترک و مذهب
تشیع ... و ... بعدد ... آن ... و ... فضل ... و ... در ... عوام ... و ... جاری ... سنة ... تحقیق ...
برانگیخت ... ایران ... چون ... و ... دوام ... از ... اهل اسلام ... رفع ... شده ... ایران ... السلطنت
وا ... شد ... باید ... که ... مذهب ... کرام ... زرات ... مذهب اهل سنت و جماعت ... گروند
لیکن چون حضرت امام جعفر ابن محمد ... آبا کرام ... رسول اکرم ... امام ... طریقه ... ایران ... آنحضرت ... او ... مذهب ... رفع ... فرقه
مقلد ... او ... آنحضرت ... اللهم ... حکم ... اعتقاد ... کمال جعفری این مذهب ... پس ... روزگار
دوشیعه برای ... این ... قوم ... اعتقادی ... آنحضرت ... قبول ... ایران
بارا ... فرقه که چون پادشاه اسلام ... روم ... حرمین شریفین ... عهد ... شاه اسمعیل ... پادشاه ... رسانند
قبول پنج مطلب ... که رفع اختلاف صوری و معنوی از میان ... شده ... روم ... کرده
اول آنکه چون شما از عقاید ... اهل سنت ... تقلید امام جعفر صادق ... قبول ... قضاة و علما و افندیان
کرام روم ... آنحضرت ... **دوم** آنکه چون در کعبه ... ارکان ... اربعه ... مذاهب اربعه ... ارکان
بنور ... بلاد ... جعفری ... **سیم** آنکه ... از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که ... امیر حاج ... روم ... افراز
حاج ایران ... دولت ... امیر حاج ... امیر حاج ... **چهارم** آنکه اسرای ... فیما بین ...
مطلق ... وارد ... **پنجم** آنکه ... از ... دولتین در پای تخت ... امور ... بر ... مصلحت ...

مورخه داود

اینک تمرد و از ادا این موهبت خاص سرزمین جبروت آنکش حسن گلریزان آمین شکرگذاری شاه بدعای تقاضای دولت بیزوال بود [illegible]

[illegible] جلوس [illegible] ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

بار [illegible] علیهی [illegible] رصد [illegible] روز [illegible]

[illegible] جلوس [illegible] در صحن چمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهان [illegible]

جهان بیت میرزا قوام الدین محمد قزوینی الخیر فیما وقع تاریخ جلوس یافت یعنی [illegible] الخیر فیما وقع خواندند چون [illegible]

من اعمال [illegible] ابتدای [illegible] از سلطان لوای جهان گشا گردیده [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] در عالم [illegible] از قبول این امر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نور و زیب و دیده به جهان افروزی داد و از شعشع فیروزی بر فلک اثر بیرون [illegible] خسرو [illegible] گشته قوائم سریر فلک [illegible] شکوه خدیو
ثریا منزلت سر بر سپهر برین کشید و بعد ملوک و اعاظم امرا و ارکان سپاه و معتبران درگاه و طبقات خلایق [illegible] گلهای بهاری سر در پای ثواقب [illegible]
و خروج زرتاری آراسته چون غنچه جیب و بغل پر از نثار [illegible] سرخ و سفیدان [illegible] پر زر ساختند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکوفه گلهای
اردی بهشت [illegible] دار لشکری [illegible] سلطنت علیا [illegible] استقبال [illegible] و افتتاح سخن [illegible]
بعد ترتیب و استعداد [illegible] ساختند و مکنون خاطر اقدس [illegible] و از وقوعه بر آن [illegible] لشکر را [illegible] تهیه
و تدارک [illegible] ساختند و چند روز که [illegible] جهانتاب [illegible] فلک [illegible] بدیع طبع [illegible] قرین [illegible]
خیمه زنگارگون فلک و اسمان با دیگر بر روی زمین [illegible] شد و [illegible] که [illegible] این [illegible] قباب [illegible] طناب [illegible] در [illegible]
دقیقه شناس [illegible] از عقد [illegible] چند روز [illegible] در آن بزم [illegible] اقداح راح [illegible] در صحرای [illegible]
بوانب [illegible] و شب [illegible] و باز طرف [illegible] شعاع جام قدح [illegible] ببخشید
غدار [illegible] راه [illegible] صحرای [illegible] چون [illegible] رحیم [illegible]
فارس [illegible] از راه [illegible]
روانه [illegible]
و بعد از [illegible]
بعضی [illegible] ظهیر الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]

و از آن نهضت [illegible] اطراف [illegible] صحت [illegible]
با [illegible] بزرگ [illegible] گشته [illegible] ابراهیم [illegible] روانه [illegible]
دست [illegible] روز [illegible] بزرگ [illegible] اخبار [illegible] در خلال این احوال معروض [illegible]
فسخ [illegible] در [illegible] فارس [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
استخلاص [illegible] شیخ [illegible] فارس [illegible]
شیخ [illegible] فرستاده [illegible] شیخ [illegible]
نایب [illegible] بعد از [illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
سر [illegible] رسید [illegible] تقدیم الایام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]

کج [illegible] و اولاد و خویشاوندان او در هرات [illegible] هر چند که از خط حسین [illegible] نقش [illegible] معلوم بود و [illegible] برای آنکه بر خاطر [illegible] صورت

و از کنه [illegible] حالات [illegible] و در [illegible] گشته [illegible] این [illegible] شخص [illegible] سردار [illegible] کرده

از [illegible] و داخل [illegible] معرض [illegible] در هرات [illegible] شده [illegible] و [illegible]

[illegible] با ایل [illegible] سردار [illegible] فوجی [illegible]

ار [illegible] سردار [illegible] فوجی [illegible] و دلاور [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] دلاور [illegible] سردار [illegible]

[illegible] و [illegible] دلاور [illegible]

[illegible] دلاور [illegible] میمنه [illegible]

سردار [illegible] دلاور [illegible]

[illegible] دلاور [illegible]

بعد از آنکه دلاور [illegible] آمده [illegible]

میر [illegible] حسین [illegible] دلاور [illegible] حسین [illegible]

[illegible] میمنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میمنه [illegible]

اول السلطان

گرای [illegible] بعد [illegible] از [illegible] پاشا [illegible] احکام [illegible]

بالا [illegible] از [illegible] بعد [illegible] عمل [illegible]

[illegible]

[illegible] عازم [illegible] کوه [illegible]

[illegible] کوه [illegible] بعد از آنکه [illegible] صعب [illegible]

[illegible] فوجی [illegible] کوه [illegible] مقتول [illegible]

[illegible] کوه [illegible] مقتول [illegible]

[illegible]

[illegible] فوجی [illegible]

[illegible] کوه [illegible] از طرف [illegible]

از [illegible] کوه [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] سواران [illegible]

[illegible]

[illegible] از طرف [illegible]

[illegible] نفر [illegible]

[illegible]

فیروزی اثر [illegible] تقریب حسین جلوه گر میشد [illegible] از آنجا که [illegible] آبی زیر [illegible]

مغرب ضیا [illegible] دلیران [illegible] حسین [illegible] گهر [illegible] کار [illegible] آب [illegible] بر اروی [illegible]

آمده در [illegible] لشکر فیروزی اثر [illegible] هجوم [illegible] آنجا که [illegible] از [illegible] در اطراف [illegible] بر کف [illegible]

در دیده [illegible] نظر [illegible] در آن [illegible] مالک [illegible] آمده [illegible] فراز [illegible]

کیهان [illegible] آمد [illegible] کار [illegible] معلوم شد [illegible] آمده [illegible] رایات نصرت [illegible]

در اهتزاز آمده چون [illegible] سرور [illegible] ظفر [illegible] در [illegible] از [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] از آب [illegible] قلعه [illegible] آغاز [illegible]

لشکر نصرت اثر [illegible] رعد و برق [illegible] صدای [illegible] بر [illegible] در آن [illegible]

[illegible] در کمال [illegible] بارگاه [illegible] شدند [illegible]

[illegible] نوروز [illegible] قلعه [illegible] بعد از [illegible] آفتاب عالمتاب [illegible]

فلک [illegible] از [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] از هجوم [illegible] در کمال فیروزی [illegible]

[illegible] از [illegible] لشکر [illegible]

شدند [illegible] لشکر فیروزی [illegible] از [illegible]

از قلعه فرار [illegible] حسین [illegible] خبر [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] ملک [illegible] رکاب [illegible] خواتین [illegible] سعادت [illegible]

ناظر [illegible]

تا [illegible] مل کوه [illegible] اول [illegible] گوهر [illegible] دارد [illegible] از آنجا [illegible]

دیده [illegible] ناخود [illegible] جمعیت [illegible] از هم [illegible] کمین [illegible] آفتاب [illegible]

فرار [illegible] آمدن [illegible] عرض [illegible] ابدی [illegible] کوه [illegible]

[illegible] رسیدند [illegible] در [illegible] به رسول [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] از [illegible] در [illegible] الفعل [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] رای زرین [illegible] قلعه [illegible] عمارات [illegible] در [illegible]

آب [illegible] کوثر [illegible] از اطراف [illegible] عسکر [illegible]

اتمام [illegible] اتمام [illegible]

[illegible] ظهور [illegible] در [illegible]

[illegible] فرار [illegible] پیر [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] از [illegible] آب [illegible]

[illegible] بعد از وقوع این [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] در اطراف [illegible] دایره [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] از [illegible] روز [illegible] از [illegible]

[illegible] شدند [illegible]

[illegible] چون [illegible] در [illegible] که [illegible] سعید [illegible]

افغانیه آنجا از [illegible] در آمده قلعه را محاصره [illegible] برای ضبط قلعه تعیین گشته لشکر قزلباش [illegible] گرفته [illegible] چون

در حینی که [illegible] سیدال [illegible] بعد از [illegible] گشته

در چهارم ماه مذکور [illegible] قلعه [illegible] در عرض [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] جمعی از [illegible] لشکر [illegible] محرم [illegible]

نصرت اشتمال [illegible] آمده [illegible] سیدال [illegible] قبل از این [illegible]

دلیران [illegible] محمد [illegible] حسین [illegible] از روی [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] بعد از چند روز [illegible]

[illegible] چون دیدند که [illegible] قرار [illegible]

[illegible] تعیین [illegible] سیدال [illegible] احوال [illegible]

ذکر [illegible] محمد حسین از روی [illegible] در بیان احوال [illegible]

وقوع [illegible] سردار [illegible] [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سردار [illegible]

[illegible]

قلعه [illegible] این نوبت [illegible] محرم سنه ۱۱۴۰ امیر [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سرداری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وصول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقدم بر قدم قدم بر [illegible] گذاشته [illegible]
از او دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سپاه ظفر [illegible]
[illegible] عظیم القدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر چند که تعداد [illegible]
مانند [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وقایع ... سنه ۱۱۶۰

[illegible]

[illegible]

[illegible] فوجی از عساکر برای [illegible] قلعه غزنین [illegible]

[illegible] محفوظ [illegible] احوال رعایا [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] کوهستان [illegible]

[illegible] و کابل [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

... بجواب ... اندا و لا در آباب و عده کردن و ... تعلل و عده بعمل آورد و ... [illegible]

... در عقده تعویق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... اسباب ... حضرت ... عام ... [illegible]

بکران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آمد بعرض اقدس [illegible] که حضرت [illegible] پادشاه [illegible] از اطراف ممالک [illegible] جمع اردوی [illegible] عازم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و صورت دارا و جمعیت از حد افزون و [illegible] و در [illegible] تنظیم از باب [illegible] گردیده [illegible]

و صورت [illegible] که از [illegible] و [illegible] جنگ [illegible] و [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] انواع [illegible] و [illegible]

و جمعی از [illegible] و [illegible] جنگ [illegible] ان تعالی [illegible] و در [illegible]

المومنون [illegible] در [illegible] که [illegible] و [illegible] انواع [illegible] و [illegible] و عازم [illegible]

لشکر [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اردو [illegible] و [illegible] بعد از وقوع این [illegible] اطراف [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] از چهار طرف [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] عازم دار [illegible]

[illegible] از [illegible] حضرت [illegible] خارج از [illegible] و [illegible]

مبارک [illegible] در [illegible] از آنجا که [illegible] این [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و سعادت آن برای [illegible] عازم [illegible]

و با خوارزم [illegible] خراسان دارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عازم [illegible]

[illegible]

در ایام اوائل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ممالک [illegible]

[illegible]

در بیان انصراف موکب [illegible] و عزیمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان توجه موکب ... بجانب خوارزم و تسخیر ...

[illegible]

[illegible] خبر [illegible] رسید [illegible]

[illegible] این خبر [illegible]

روز [illegible]

خوارزم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون ایلبارس [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بسط [illegible] ایلبارس [illegible]

خوف از کنار [illegible]

مهمان [illegible]

فراز [illegible] ایلبارس [illegible]

افغان [illegible] ایلبارس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نواده و بجهت ... که با سلاطین ... [illegible]

[illegible] ... و بعد از آن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقصد ... [illegible] ... و وقایع ... [illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سید الابرار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین [illegible]

[illegible] والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار [illegible]

[illegible] ثانی اثنین اذ هما فی الغار [illegible] ابا بکر صدیق رضی الله عنه [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] ذی النورین عثمان بن عفان [illegible]

علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الکلام بیاد درین باب [illegible] سلطان [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] علیه السلام [illegible] کرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قدوة العلماء [illegible] شیخ الاسلام [illegible] حضرت [illegible] این عقیده [illegible]

[illegible] خلاف این عقیده [illegible]

[illegible] رسول اکرم [illegible] مقبول [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] صحیح [illegible] حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نقود منظوم بر طبق عرض کشیده و گوهر از طبع لعل و یاقوت ... سبز و زبرجد ... [illegible]

و در تیغ ... [illegible] ... و در این ... [illegible]

ابراز داری برای اطفای ... [illegible] ... در صدد ... [illegible]

و در ... [illegible] ... روی زمین ... [illegible] ... عازم ... [illegible]

از ... [illegible]

عرض ... [illegible]

از ... [illegible]

از ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و بعد ... [illegible]

... [illegible] ... الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و اجری ...

بین الانام و اطفاء انهار المنافرة بین الخواقین و السلاطین و اصلح بمصالحتهم نافذ امور المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم

لتشفی صدور قوم مؤمنین و تنزع ما فی صدورهم من غل و حقد و امرهم بایفاء العهود کما ورد فی کتابه المجید

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه و لا سیما خلفائه الراشدین

الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود اما بعد چون در زمان ... [illegible]

شاه اسمعیل صفوی ... [illegible] ... شیوع ... [illegible]

از سلطنت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

یا ایها الذین

[illegible]

[illegible]

چه کیفیت احوال [illegible]

[illegible]

[illegible] و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible]

[illegible]

[illegible] در هرات [illegible] چون [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible] کاظم [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ابراهیم [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
از [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] چون امیر [illegible]
[illegible] کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در مجلس [illegible]

[illegible]

... شد والسلام

تمّ الکتاب بعون الملک الوهاب بکاتب حروف اقل عباد الله محمد مهدی شیرازی تاریخ [illegible] شهر ربیع الثانی سنه هزار و دویست و [illegible]

هر که خواند دعا طمع دارم [illegible]